



مرکز تحقیقات اسلامی

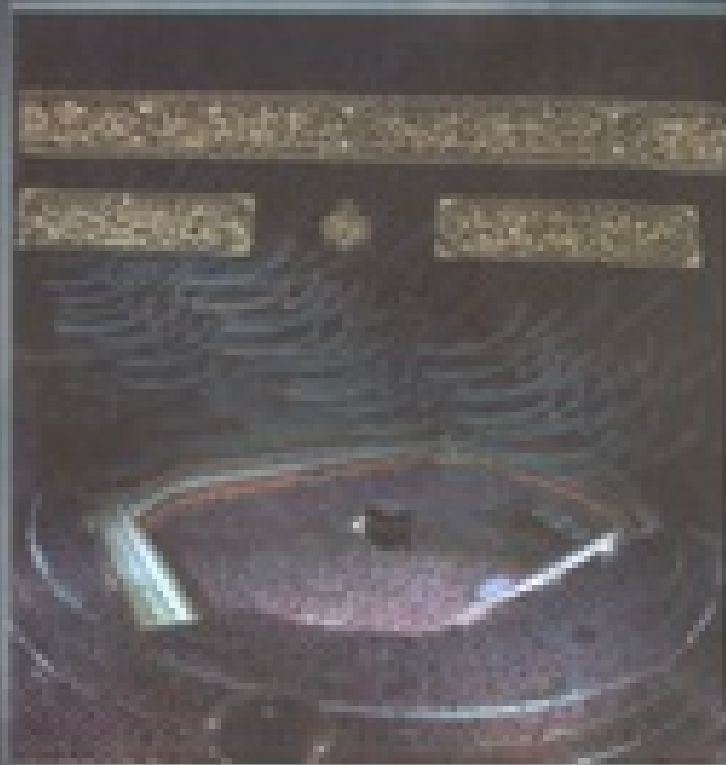
اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



اسرار عرفان حجب

محمد تقی نعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در اسرار عرفانی حج

نویسنده:

محمدتقی فعالی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	سیری در اسرار عرفانی حج
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۲۴	پیشگفتار
۲۸	فصل اول: جایگاه و اسرار حج
۲۸	اشاره
۳۰	۱. نامگذاری حج و حکمت‌ها
۳۵	۲. جایگاه حج
۳۵	اشاره
۳۶	الف) وراثت بهشت
۳۸	ب) جهاد ضعیفان
۳۹	ج) انفاق برای حج
۴۰	۳. جایگاه حج‌گزار
۴۰	اشاره
۴۰	الف) میهمان خدا (ضیف الله)
۴۲	ب) باریافته خدا (وفد الله)
۴۳	ج) در ضمان الهی (ضمان الله)
۴۵	د) یاری خدا (عون الله)
۴۵	۴. حکمتها و آثار حج
۴۵	اشاره
۴۶	الف) تندرستی
۴۷	ب) رزق فراوان

۵۰ (ج) پاکی و بهشت
۵۲ (د) شفاعت
۵۲ (ه) نور
۵۶ فصل دوم: اسرار عرفانی کعبه
۵۶ اشاره
۵۸ ۱. شروع ساختن کعبه
۶۲ ۲. اسرار نام‌های کعبه
۶۲ اشاره
۶۲ (یک) کعبه
۶۴ (دو) عتیق
۶۶ (سه) بکه
۶۶ (چهار) بیت المعمور
۶۸ ۳. اسرار عرفانی کعبه
۶۸ اشاره
۶۹ (یک) شکوه و عظمت کعبه
۶۹ اشاره
۷۰ مسخ گنهکار
۷۰ کشتن بی‌ادب
۷۱ (دو) فضل و رحمت
۷۱ اشاره
۷۱ برگزیده خدا
۷۲ آمرزش گناهان
۷۳ شفاعت زائر
۷۴ مصافحه با خدا

۷۶	نگاه به کعبه
۷۹	فصل سوّم: اسرار عرفانی احرام
۷۹	اشاره
۸۲	اسرار احرام
۸۲	یک) تحریم انسان بر اشیا براساس اسم عزیز
۸۳	دو) شهود و فنا
۸۴	سه) دوری از معاصی
۸۴	چهار) حرمت کعبه
۸۵	پنج) ناودان قلب
۸۶	شش) مقام تنزیه
۸۷	هفت) جذبّه
۸۸	هشت) حضور
۸۹	نه) تشبیه خدا
۸۹	ده) سفر معنوی
۹۱	اسرار میقات
۹۱	یک) کندن لباس معصیت
۹۳	دو) زیارت خدا
۹۵	اسرار واجبات احرام
۹۷	اسرار نیت
۹۷	یک) هجرت باطنی و اخلاص
۹۸	دو) قصد تحول
۹۹	اسرار تلبیه
۹۹	یک) پاسخ به دعوت خدا
۱۰۱	دو) سکوت معصیت

- ۱۰۳ (سه) هماهنگی با ابراهیم
- ۱۰۴ (چهار) الگوی زندگی
- ۱۰۵ (پنج) ذوب گناه
- ۱۰۶ (شش) زمزمه هستی
- ۱۰۹ اسرار لباس احرام
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ الف) اسرار کندن لباس
- ۱۱۰ یک) کندن لباس مخالفت خدا
- ۱۱۱ (دو) عبور از دنیا
- ۱۱۳ (سه) بی‌حجابی
- ۱۱۴ ب) اسرار پوشیدن لباس
- ۱۱۴ یک) لباس تقوا
- ۱۱۴ (دو) کفن
- ۱۱۵ (سه) جامه معنا
- ۱۱۶ اسرار مستحبات احرام
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۶ سرّ غسل احرام
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۶ یک) غسل توبه
- ۱۲۰ (دو) غسل طهارت
- ۱۲۲ سرّ نماز احرام
- ۱۲۳ اسرار مکروهات احرام
- ۱۲۴ اسرار محرمات احرام
- ۱۲۴ اشاره

- ۱۲۴ (یک) قلب زائر صید خدا
- ۱۲۶ (دو) آینه و سرمه زینت
- ۱۲۷ (سه) سایه و ذوب گناه
- ۱۲۸ (چهار) کندن درخت و اصلاح زمین
- ۱۲۸ (پنج) تجربه برادری
- ۱۲۸ (شش) رحمت و آشتی
- ۱۲۹ (هفت) شراب لم یزلی
- ۱۳۱ فصل چهارم: اسرار عرفانی طواف
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۴ اسرار طواف
- ۱۳۴ ۱. تشبیه به فرشتگان
- ۱۳۷ ۲. طواف قلب
- ۱۳۹ ۳. طهارت از شهود غیر
- ۱۴۱ ۴. طواف معنا
- ۱۴۱ ۵. طواف قرب و انس
- ۱۴۲ ۶. حدیث شمع و پروانه
- ۱۴۳ ۷. هفت شهر عشق
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۵ الف) بطون سبعه
- ۱۴۷ ب) لطایف سبعه
- ۱۴۷ ج) اطوار سبعه
- ۱۵۰ اسرار حجرالأسود
- ۱۵۰ ۱. سنگ بهشتی
- ۱۵۱ ۲. حضور در بهشت

۱۵۲ ۳. علت سیاهی
۱۵۴ ۴. سنگ میثاق
۱۶۲ اسرار ملتزم
۱۶۲ اشاره
۱۶۳ یک) نهر بهشتی
۱۶۳ دو) بخشش به شرط اقرار
۱۶۴ سه) نگاه خدا
۱۶۶ اسرار حطیم
۱۶۶ اشاره
۱۶۶ یک) امامت جبرئیل
۱۶۶ دو) توبه آدم
۱۶۹ فصل پنجم: اسرار عرفانی نماز طواف
۱۶۹ اشاره
۱۷۱ ۱. نماز نیاز
۱۷۵ ۲. نماز حضور
۱۷۷ ۳. نماز وصال و فنا
۱۷۹ ۴. نماز ولایت
۱۸۱ فصل ششم: اسرار عرفانی سعی و تقصیر
۱۸۱ اشاره
۱۸۵ اسرار باطنی سعی
۱۸۵ اشاره
۱۸۵ ۱. طهارت درونی
۱۸۶ ۲. شفاعت فرشتگان
۱۸۷ ۳. محبوب خدا

۴. سعی ابراهیم علیه السلام ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- اوصاف ابراهیم ۱۸۸
۵. امید هاجر ۱۹۳
۶. سرّ هروله ۱۹۵
۷. هفت سیر ۱۹۷
- اشاره ۱۹۷
- لطیفه اول: سیر میان عالم ظاهر و باطن ۱۹۷
- لطیفه دوم: سیر میان صفا و مروت ۱۹۷
- لطیفه سوم: سیر میان دو قوس ۱۹۸
- لطیفه چهارم: سیر از خدا به سوی خدا ۱۹۹
- لطیفه پنجم: سیر میان جمال و جلال ۱۹۹
- لطیفه ششم: سیر میان دنیا و آخرت ۱۹۹
- لطیفه هفتم: تردد میان خوف و رجا ۲۰۰
- سرّ سنگ صفا و مروه ۲۰۳
- اشاره ۲۰۳
- یک) سنگ و بیم ۲۰۳
- دو) سنگ و حیات ۲۰۳
- سه) سنگ و جمال و جلال ۲۰۴
- چهار) سنگ و تسبیح ۲۰۴
- سرّ آغاز کردن از صفا ۲۰۵
- اسرار زمزم ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- یک) بخشش گناهان ۲۰۸

- ۲۰۹ (دو) درمان دردها
- ۲۱۰ سرّ تقصیر
- ۲۱۳ فصل هفتم: اسرار عرفانی عرفات
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۷ سرّ ترویبه
- ۲۱۸ اسرار عرفات
- ۲۱۸ (یک) موقف معرفت و بصیرت
- ۲۲۱ (دو) وادی شور و عشق
- ۲۲۳ (سه) عرصات قیامت
- ۲۲۷ (چهار) سرزمین قرب و دعا
- ۲۳۰ سرّ عصر عرفات
- ۲۳۲ فصل هشتم: اسرار عرفانی مشعر
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۵ ۱. شمیم رحمت
- ۲۳۶ ۲. توشه تقوا
- ۲۴۰ فصل نهم: اسرار عرفانی منی، رمی، قربانی و حلق
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۲ اسرار منی
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ (یک) یاد خدا
- ۲۴۴ (دو) رضای حق
- ۲۴۷ اسرار رمی
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۷ (یک) راندن شیطان

۲۴۹	دو) ذخیره نور
۲۵۰	اسرار قربانی
۲۵۰	اشاره
۲۵۲	یک) تقوا و اخلاص
۲۵۵	دو) ذبح نفس
۲۵۶	اسرار حلق
۲۵۷	سرّ مسجد خیف
۲۵۸	سرّ وداع
۲۶۲	فصل دهم: فضائل مدینه منوره
۲۶۲	اشاره
۲۶۴	سرّ ختم حج به مدینه منوره
۲۶۵	سرّ نامهای مدینه منوره
۲۶۶	شهر مدینه منوره
۲۶۶	یک) محبوب نبی صلی الله علیه و آله
۲۶۷	دو) شهر قرآن
۲۶۹	سه) وادی پاکی
۲۷۲	فصل یازدهم: فضائل مسجد النبى (ص)
۲۷۲	اشاره
۲۷۵	یک) دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۷۷	دو) شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله
۲۸۰	فصل دوازدهم: فضائل بقیع
۲۸۰	اشاره
۲۸۳	کتابنامه
۳۱۱	درباره مرکز

سیری در اسرار عرفانی حج

مشخصات کتاب

نام کتاب: سیری در اسرار عرفانی حج

نویسنده: محمد تقی فعالی

موضوع: اسرار و معارف

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر مشعر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: بهار ۱۳۸۸

نوبت چاپ: ۱

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حج گزار بسوی خدا فرار می‌کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.

هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه‌ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست.

حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند. کسی که

ص: ۱۲

تاریک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می‌شود. حج جهاد ضعف‌است، حج لیبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست.

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است.

حج دارای اسرار و معانی باطنی است که اولین سرّ آن، فهم است. حاجی باید بداند که اگر می‌خواهد به دیدار حق نائل شود باید از شهوات دل برکند، از لذات منقطع شود و فقط به اندازه ضرورت نصیبی از دنیا برگیرد. سزاست در تمامی حرکات و سکانات، خود را برای خدا خالص کند، سلوکی خالصانه در پیش گیرد، انس بیشتری با خدا گیرد، نفس خود را به مجاهدت عادت دهد.

نقل است در زمان‌های قدیم، «قسیسین» قبل از حج از خلق جدا می‌شدند، به قله کوهها می‌رفتند، در آنجا سکنا می‌گزیدند تا انسی با خدا برقرار کنند و خود را برای دیدار او در مسجدالحرام آماده سازند. قرآن هم به این اشاره‌ای دارد: «ذَلِكِ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّةً وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۱) تا اینکه خداوند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض حال کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به آنها فرمود: «جهاد و حج جایگزین رهبانیت است». خدای سبحان مجاهدتی در حج قرار داد که بندگان با آن مأنوس نبودند، آنها را ملزم به سعی، طواف و رمی جمرات نمود تا کبرشان بشکند و شهواتشان کاسته شود، و فراغتی برای بندگی خدا بیابند، انسی با عظیم گیرند و طبع خود را به سوی او مایل گردانند و سزاوار لیبیک او گردند.

دومین سرّ باطنی حج، شوق است. بعد از آنکه سالک حج گزار معانی باطنی را فهمید،

ص: ۱۳

شوقی درونی برای دیدار خانه خدا و دیدار خدا پیدا می‌کند، او قصد زیارت می‌کند و باید سخت بکوشد تا به این رزق نائل آید و شایسته دیدار حق گردد. اگر در قلبی شوق لقا حق پدید آید، او اسباب لقا را فراهم می‌کند؛ در این صورت زائر تمامی شرایط و وسائل لقا را آماده کرده خود را مهیا برای دیدار بیتی می‌کند که انتسابی به معشوق او دارد، او سر از پا نمی‌شناسد و برای ملاقات یار لحظه شماری می‌کند.

سومین سرّ باطنی حج، عزم است. زیارت بیت الله عزم و تصمیم می‌خواهد. زائر باید اهل و وطن را گذاشته، از شهوات و زخارف دنیا مهاجرت کند، وجهی به سمت او داشته و ارزش بیت در نظرش بزرگ آید. حج گزار بداند که عزم امر مهم و رفیعی دارد، دیدار خانه دوست و تقرب به حریم یار، خطیر و عظیم است. طلب عظیم، عزمی عظیم می‌طلبد. باید عمل خالص گردد و زائر درون را با اخلاص برای زیارت بیت الله مستعد کند.

چهارمین سرّ باطنی حج، قطع علاقه است. مسافر حج باید تائب گردد، از تمامی معاصی و جرمها دوری گزیند، حقوق دیگران را جبران کند، حق الله را تأمین سازد، کسی که قصد بیت ملک می‌کند، با او مخالفت نمی‌کند، او را کوچک نمی‌شمارد، از اینکه دست خالی نزد او برود حیا می‌کند، خوف آن دارد که ملک او را نپذیرد. ملوک دنیا میهمانی پاک و پاکیزه می‌خواهند؛ اما خدای سبحان خواسته است میهمانان و زائرانش با چهره‌ای غبار گرفته نزد او بیایند تا او به آنها مباحث کند. کسی که عازم حج است و قصد او کرده، باید با این سفر از اهل و مال و وطن قطع علاقه کند و خود را برای سفری متفاوت مهیا سازد. این قطع علاقه او را آماده سفر اخروی کرده، استعداد حلول موت را به ارمغان می‌آورد.

پنجمین سرّ باطنی حج، راحله است. کسی که به دیدار حق باریافت و درک حضور او کرد، مشقات و رنجها بر او هموار و آسان می‌شود. سفر حج، گویا سفر آخرت است. شاید مرگ نزدیک باشد، باید برای رحل و ارتحال آماده بود؛ حج برای آماده سازی سفر ابدی است. این سفر زاد و توشه لازم را در اختیار می‌گذارد، تقرب به خدا را برای انسان ممکن می‌کند؛ لباس احرام کفن است، خروج از وطن، خروج از دنیاست. ورود به بیابانها، وقوف در محشر و نظر به بیت الله حضور در بارگاه الهی در قیامت است. در آنجا انسانها را با زادشان می‌سنجند، کسی

ص: ۱۴

که توشه‌اش دنیاست، آن را در دنیا گذارده است و هم اکنون دستش خالی است و کسی که از تقوا توشه بر گرفته، چیزی برای عرضه نزد پیشگاه عظیم الهی دارد.

حج دو گونه است؛ حج عوام و حج خواص. حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، آن، رفتن به سرای دوست و این، رفتن برای دوست. عوام به نفس روند تا در و دیوار ببینند، خواص به جان روند تا دیدار یابند، کسی که به نفس رود وجد یابد و بار کشد تا گرد کعبه برآید و کسی که به جان رود بیارامد و بیاساید تا کعبه گرد سرایش درآید.

اثر پیش رو دارای سه بخش است، بخش اول اختصاص به حرم دارد و خود دارای سه فصل است که به ترتیب به شهر مکه مکرمه، مسجدالحرام و اسرار عرفانی کعبه پرداخته است. دوّمین بخش، شامل اسرار نورانی، معنوی و عرفانی مناسک و مواقف حج می‌شود و نهایتاً سوّمین بخش مباحثی را پیرامون فضائل شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدالحرام و بقیع پیش رو قرار می‌دهد. شایان ذکر است اثر حاضر، تلخیصی از کتاب «اسرار عرفانی حج» می‌باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از مساعی گرانقدر نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، حضرت آیة‌الله جناب آقای محمّد محمدی ری‌شهری و نیز معاونت محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدعلی قاضی‌عسکر تشکر و قدردانی نمایم.

به کعبه رفتم و ز آنجا، هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنّادراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت من از میان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان من از دعا لب خود بسته، گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منا در پی منا و مقاصد چو جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم

محمّد تقی‌فعالی

آبان ۱۳۸۶

ص: ۱۵

فصل اول: جایگاه و اسرار حج

اشاره

۱. نامگذاری حج و حکمت‌ها

حج در لغت به معنای قصد آمده است (۱) لذا با حرف «الی» متعدی می‌شود؛ «حج الینا» یعنی قصد ما را کرد. حج بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا را داشتن برای انجام مناسک و حاج بمعنای کسی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشد. این واژه مشتقات دیگری هم دارد مثل محاجه؛ جدال کردن، حج اکبر؛ حجی که همراه با وقوف در عرفات باشد، حج اصغر؛ حج بدون وقوف یا به تعبیر دیگر عمره، حجه؛ دلیل و نیز مَحَجَّةٌ؛ راه مستقیم. (۲) ۳ معنای دیگر از امام پنجم علیه السلام نقل شده است. ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام درباره علت نامگذاری حج سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود:

«حَجَّ فُلَانٌ؛ أَى أَفْلَحَ فُلَانٌ»؛

«فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.»

شاید این نامگذاری به لحاظ نتیجه باشد. کسی که قصد خانه یار می‌کند و به دیدار و وصال او نائل می‌شود قطعاً به فلاح و رستگاری نزدیک شده، مقرب می‌شود؛ بنابراین نتیجه قصد بیت، رستگاری است و فوز و فلاح غایت و مقصود قصد بیت است که البته چیزی جز

۱- المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۸۶

۲- همان

ص: ۱۸

هم‌نشینی و هم‌سخنی با خدا نیست. اگر کسی قدر و منزلت این مجالست را بداند، قالب تهی می‌کند و یک لحظه مرغ وجودش تاب تحمل قفس جسم را نمی‌کند.

«فضیل بن عیاض می‌گوید: جوانی دیدم اندر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنده همه خلق اندر دعا بودند و وی خاموش! گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی. گفت: مرا وحشتی افتاده است، وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردن ندارم. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع ترا به سر مراد تو رساند. خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره‌ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد. (۱) ۴»

حج به معنای قصد است و قصد بدون مقصود ممکن نیست. مقصد، حج بیت الله و کعبه است. کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، حج ظاهری به جای آورده و از رسیدن به باطن حج محروم است. به این گونه حج، «حج آفاقی» می‌توان گفت.

اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است.

در حج انفسی احرام، تلبیه، طواف، نماز طواف، سعی، عرفات، منا، رمی و ذبح معنای دیگری دارد و صورتی واقعی پیدا می‌کند و گرنه در حد ظاهر و سیر آفاق و انجام اعمال بی محتوا باقی خواهد ماند.

کعبه معنوی و بیت الله حقیقی، مقام قلب است. مقام قلب دو مقام است؛ یا مقام قلب انسان کبیر، که همان بیت معمور یا لوح محفوظ است و یا مقام قلب انسان صغیر که از آن به مقام نفس یا مقام فؤاد تعبیر می‌شود؛ بنابراین، مقصد حج انفسی، یا اتصال به حقیقت انسان کامل است یا اتحاد با حقیقت انسان صغیر، که در هر دو صورت، حاجی گامی در جهت نیل به حج حقیقی برداشته است.

در حدیثی، درباره کعبه آمده است:

«انَّ أَوَّلَ بَيْتٍ مَدَّتْ عَلَى الْمَاءِ وَ ظَهَرَتْ عَلَى وَجْهِهِ كَأَنَّ الْكَعْبَةَ قَبْلَ الْأَرْضِ»

ص: ۱۹

وَمَا عَلَيْهَا مِنَ الْبُيُوتِ. (۱) ۵

و در حدیث دیگری آمده است:

«الْكَعْبَةُ أَوْلُ بَيْتِ ظَهَرْتِ عَلَى وَجْهِ السَّمَاءِ عِنْدَ خَلْقِ السَّمَاءِ، خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْأَرْضِ بِالْفَنَى عَامٍ وَ كَانَ زُبْدَةً بَيْضَاءَ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ فَدَمِيَتْ الْأَرْضُ تَحْتَهُ». (۲) ۶

این دو حدیث یادآور یکی از آیات قرآن کریم است: «انَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ». (۳) ۷
 تطبیق حج انفسی مربوط به انسان کبیر بر حدیث: مراد از کعبه نفس کلی انسان کبیر است که همان بیت الله الأعظم می باشد. ظهور آن بر ماء، اشاره به عوالم روحانی دارد که از قلب انسان کبیر نشأت گرفته است. یکی از قواعد عرفانی می گوید: هر گاه وجودی فوق وجود دیگر بود، وجود بالا بر وجود پایین تسلط و احاطه دارد. قرآن می فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ». (۴) ۸

لذا عرش، قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین مادی، وجود داشته است، البته مراد از عرش دو چیز می تواند باشد؛ یا مراد عرش معنوی است که همان عقل اول است؛ در این صورت، ماء همان آب ظاهری است. وجه دیگر این که منظور از عرش علم مطلق الهی است که فوق علوم جزئی است. بر این اساس، «بگه» اشاره به نفس مکی انسان کبیر دارد و منظور از ناس عموم مردم است. در این آیه تمام انسان‌ها مکلف به توجه به انسان اعظم‌اند؛ حتی انبیا و اوصیا.

مبارک اشاره به برکاتی دارد که از انسان کامل سرازیر شده به مراتب پایین تر می رسد، چنانکه فیض‌ها و تجلیات او هدایتی است که از جناب قدس انسان کامل به عوالم مادون تنزل می یابد. هر کس به این حریم وارد شود، در امنیت مطلق است: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا». (۵) ۹

۱- اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۲۳

۲- همان، ص ۲۳۰

۳- آل عمران: ۹۶

۴- هود: ۷

۵- آل عمران: ۹۷

ص: ۲۰

اگر انسانی مستعد است، باید به حریم بیت الله اعظم، که مقام قدسی انسان کامل است، وارد شود و راهی به آن بیابد: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». (۱) ۱۰

حج عمل صالح است و عمل صالح دو گونه است؛ عمل صالحی که مربوط به اهل شریعت است و آن عملی است که ریا و شمعه یا شکی در آن نباشد، بلکه خالص برای رضای خدا صورت گیرد؛ اما عمل صالح واقعی مربوط به اهل حقیقت است. آنان که اهل وصل‌اند، به هنگام عبادت جز صاحب عبادت نمی‌بینند. عمل آنها محجوب نیست بلکه با شهود حق صورت می‌گیرد. گسترش عوالم بعد از کعبه، از عوالم روحانی است و سپس به عوالم جسمانی می‌رسد؛ زیرا روحانیات از جسمانیات لطیف‌تر و وجود آنها بالاتر است؛ بر این اساس، عالم ارواح و عالم امر، بر عالم خلق و عالم اجسام مقدم است و عالم ماده پایین‌ترین درجه عالم هستی است.

تطبیق حج انفسی مربوط به انسان صغیر بر حدیث: مراد از کعبه، که اولین بیتی است که ظاهر شده است، قلب انسان است و ظهور آن بر ماء تعلق روح به نطفه و بدن مادی است. (۲) ۱۱ خلقت آن، عبارت از خلقت قلب انسانی قبل از روح حیوانی است و قبل از زمین بدن که ممکن است از آن تعبیر به دو هزار سال بشود. از آنجا که بدن طفیل روح است، پیدایش و رشد آن براساس تدبیر روح صورت می‌گیرد. لذا مراد از اولین بیت- که مبارک است- قلب معنوی است- که هرگونه برکتی از اوست و هر تدبیر و هدایتی نسبت به مراتب دانی انسانی است- از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد. حج این بیت، از سوی خدا مقدر است و انسان باید راهی به درون باز کند.

کسی که به این مسیر برود و در این راه گام نهد، بر آیات، اسرار و حقایق معنوی واقف می‌شود و برای خود زاد اخروی برمی‌گیرد. چنین کسی به علوم حقیقی و موت ارادی نائل آمده و حجاب‌ها را یک به یک پشت سر می‌گذارد و به تدریج به مدینه واقعی و کعبه مقصود گام می‌نهد و این حج انفسی است که حج انسان‌های باایمان و اهل حقیقت است. از منظر عرفانی، حج دو گونه است (۳) ۱۲: یکی «حج غیبت» و دیگری «حج حضور»؛ کسی که

۱- آل عمران: ۹۷

۲- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

۳- کشف المحجوب، ص ۴۲۷

ص: ۲۱

در مکه است، اما از صاحب خانه غایب، همانند کسی است که در خانه خود است؛ زیرا هر دو در غیبت است و کسی که در خانه خود حاضر باشد همانند کسی است که در مکه حاضر است.

اما حضور در مکه از حضور در خانه اولی است؛ لذا حج جهادی است برای کشف و مشاهده و از این رو، مقصود حج، دیدن خانه نیست بلکه رؤیت و شهود باطنی صاحب خانه است.

عارفان برای حج و مقام ابراهیم دو مقام معتقدند (۱) ۱۳: یکی «مقام تن» و دیگری «مقام دل»؛ مقام تن، احرام، دخول به حرم، طواف، نماز، سعی، تقصیر، مزدلفه، رمی، هدی، وقوف به منا و رمی جمرات است. اما مقام دل که اشاره به باطن حج دارد، مقام خلت ابراهیم است. در این موضع، حاجی باید از عادات اعراض کند، به ترک لذات پردازد، از ذکر غیر او پرهیز و از تمامی ماسوا اجتناب کند، سنگ به هوای نفس زند تا به مقام امن الهی و رمی از اغوای شیطان نایل شود.

آنگاه که ابراهیم به مقام خلت رسید و خلیل الله نام گرفت، از علایق گذشت و دل از غیر او بگسست. آنگاه که ابراهیم به منجیق آمد و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد و از او پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: «أَمَا إِلَيْكَ فَلَا»، سپس جبرئیل پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ ابراهیم پاسخ داد: «حسبی من سؤالی علمه بحالی». از عارفی نقل است که گفت:

«در نخستین حج، من بجز خانه هیچ چیز ندیدم، دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم و سوم بار همه خداوند خانه دیدم هیچ خانه ندیدم.» (۲) ۱۴

از این روست که عارفان گفته‌اند: «أظلم الأشياء دار حبيب بلا حبيب». (۳) ۱۵

خواجه عبدالله انصاری درباره حکمت نامگذاری حج لطیفه‌ای دارد. او ذیل آیه «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ...»؛ «حج در ماههای معینی است...»، (۴) ۱۶ درباره دو حرف حج چنین می‌گوید:

«حاء اشارت است به حلم خداوند با رهیکان خود، جیم اشارت است به جرم

۱- . همان، ص ۴۲۲

۲- . همان، ص ۴۲۴

۳- . همان

۴- . بقره: ۱۹۷

ص: ۲۲

بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که الله گفتی: بنده من اکنون که جرم کردی باری دست در جیب حلم من زن و مغفرت خواه که بیمارزم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری و سزای من آمرزگاری! «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ». بنده من! اگر زانک عذر خواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری و هراسی در دل و قطره آب گرد دیده بگردانی، پس کار و امن گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من اکنون که به سؤال فرمودم، بخشیدن بر من هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من.» (۱) ۱۷

خواجه به همین مضمون در جای دیگر اشاره دارد (۲) ۱۸:

«مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی به درگاه وی آرم نزدیک کند و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد.»

۲. جایگاه حج

اشاره

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حج گزار بسوی خدا فرار می‌کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است. هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان

۱- . کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۹

۲- . همان، ج ۶، ص ۳۷۱

ص: ۲۳

در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه‌ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست.

حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند. کسی که تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می‌شود. حج جهاد ضعف است، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست. درباره ارزش، اهمیت و جایگاه حج مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می‌توان به اهم آنها اشاره کرد.

الف) وراثت بهشت

میراث حج بهشت است و حج گزار جایگاهی جز بهشت عدن ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَيْسَ لِلْحَجَّةِ الْمَبْرُورَةِ ثَوَابٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»؛ (۱) ۱۹

«پاداش حج نیکو، جز بهشت نیست.»

همچنین فرمود:

«هر عمره تا عمره دیگر، کفاره (گناهان) میان آن دو می‌باشد و پاداش حج مقبول، بهشت است.» (۲) ۲۰

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و کاروان شتران حجاج از آنجا می‌گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۵، روایت ۸۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۷، روایت ۱۱۴

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

ص: ۲۴

آنها نگریست و فرمود:

«هیچ گامی بر نمی‌دارند مگر آنکه برایشان حسنه نوشته می‌شود و هیچ گامی نمی‌گذارند، مگر آنکه گناهی از آنان محو می‌شود، و هر گاه اعمال حج خود را به پایان برند به آنان گفته می‌شود: بنایی ساختید، پس ویرانش نکنید، گناهان گذشته شما بخشوده شد، برای آینده کار نیک انجام دهید.» (۱) ۲۱

کسی که برای حج از خانه‌اش بیرون آید، با هر گامی که بر می‌دارد گناهانش می‌ریزد همانگونه که برگ از درخت می‌ریزد. آنگاه که وارد مدینه شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد، فرشتگان به او سلام داده، با او مصافحه می‌کنند، زمانی که لبیک گفت، خدای سبحان حسنت بر او می‌پوشاند، خداوند به ناله‌ها و نیازهای بندگان مباحثات می‌کند و به فرشتگان می‌گوید:

«آیا به بندگانم نمی‌نگرید که از راهی دور، ژولیده و غبارآلود نزد من آمده‌اند، پولها خرج کرده‌اند و بدنهایشان را به رنج افکنده‌اند؟ به عزت و جلالم سوگند بدکارانشان را به خاطر نیکوکارانشان خواهم بخشید و از گناهانشان درمی‌گذرم، مانند روزی که از مادر زاده شده‌اند. در این هنگام منادی از دل عرش ندا می‌کند: باز گردید، بخشوده شدید و کار خود از سر گیرید.» (۲) ۲۲

بنابراین حج خروج از عذاب و ورود به بهشت خداست، فردوس برین میراث حج است. امام صادق علیه السلام داستانی از حضرت موسی علیه السلام نقل می‌فرماید:

«چون حضرت موسی علیه السلام حج گزارد، جبرئیل نازل شد. موسی به او گفت: «...»

کسی که با نیتی صادق و خرجی پاک و حلال، این خانه را زیارت کند چه پاداشی دارد؟ جبرئیل به سوی خدا بازگشت. خداوند وحی فرمود که به او بگو:

او را در ملکوت اعلی، همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان قرار می‌دهم و اینان چه رفیقان و همراهان خوبی‌اند.» (۳) ۲۳
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۶۳، روایت ۳

۲- تنبیه الغافلین، ص ۴۸۹، روایت ۶۰

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، روایت ۲۲۸۷

ص: ۲۵

«هر گاه بنده مؤمنی از دنیا رفت و وارد برزخ شد شش صورت زیبا می‌بیند؛ یکی از سمت راست، دیگری چپ، یکی جلو، دیگری عقب، یکی نزد پاها و زیباترین صورت بالای سر. صورتی که از سمت راست می‌آید نماز، صورتی که از سمت چپ می‌آید زکات، صورت پیش رو روزه و صورت پشت سر حج و عمره است. صورت زیبایی که نزد پاهای خود می‌بیند، صله رحم و زیباترین صورت و خوشبوترین بوها و وجیه‌ترین شکلها را که بالای سر خود رؤیت می‌کند، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او است.» (۱) ۲۴

ب) جهاد ضعیفان

اگر انسان ضعیف باشد یا در شرایط ضعف قرار گیرد، در این صورت جهاد بر او واجب نیست. خداوند جایگزینی برای جهاد ضعفا فراهم نموده که حج است. اما ضعیف کیست؟ امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان فرمود: «حج جهاد ضعیف است»، (۲) ۲۵ سپس امام صادق علیه السلام دست خویش را بر سینه‌اش گذارد و گفت: «ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم». بر این اساس مراد از ضعیف مقام عظمای ولایت است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «حج، جهاد ضعفاست و ضعفا شیعیان ما هستند». (۳) ۲۶ بنابراین منظور از ضعفا یا ولایت است یا پیروان ولایت. در روزگاری که ائمه شیعه و شیعیان به ظاهر ضعیف بوده‌اند و حکومت در دست حاکمان جور و ستم بود، در این شرایط طبعاً جهادی واجب نبود، اما به جای آن جهادی توصیه شده است که به فرموده امام حسین علیه السلام (۴) ۲۷: «جهاد لا شوکة فیه»؛ «جهاد بدون خار» باشد.

در حج تمامی معارف، اعتقادات و مناسک اسلامی ظهور می‌یابد، حج یکی از بهترین ابزارهای تبلیغی دین است که در آن می‌توان به خوبی به نشر معارف الهی و هدایت مردم پرداخت، تبیین حقانیت دین راستین و ترویج احکام اسلامی براساس ولایت در حج

۱- .المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- .فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹

۳- . ثواب الاعمال، ص ۷۳

۴- . المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۳، ص ۱۳۵، روایت ۲۹۱۰

ص: ۲۶

امکان‌پذیر است. بنابراین در زمانی که ظلم و جور فراگیر باشد، حج، جهاد شیعه و ولایت مداران علوی قلمداد شده است. هر چند در برخی شرایط افضل از حج، مقام مردی است که در راه خدا جهاد کند تا به شهادت برسد. (۱) ۲۸

ج) انفاق برای حج

حج گزاردن مخارجی دارد اما هزینه‌ای که انسان برای حج می‌پردازد، بسیار ارزشمند و گرانبهاست. دره‌می که انسان برای حج انفاق می‌کند، گاه معادل هزاران دره‌می است که در راه حق پردازد. گاهی گفته می‌شود دره‌می که انسان برای حج مصرف کند معادل هزار دره‌م است. در برخی از روایات امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«دره‌می که حاجی برای حج پرداخت می‌کند، برابر هزاران هزار دره‌می است که در راه خدا صرف شود.» (۲) ۲۹

و گاهی یک دره‌م از بیست هزار دره‌م برتر و بالاتر شمرده شده است. (۳) ۳۰ این امر حکایتی واضح از ارزش فراوان حج دارد. حج را با پول نمی‌توان سنجید و پولهای فراوان مقابل یک حج بیرنگ می‌شود. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله اگر انسان به اندازه کوه ابوقبیس طلا در اختیار داشته باشد و آن را در راه خدا صرف کند، هرگز به اندازه یک حج نمی‌شود (۴) ۳۱ زیرا اجر و جایگاه زائر خانه خدا از اینها برتر و بالاتر است.

هزینه‌ای که انسان برای حج در نظر می‌گیرد، چه پیش از موسم و چه در موسم و چه پس از آن، چون در راه حج مصرف می‌شود، ارزشی هزار برابر می‌یابد، کم آن، زیاد است تا چه رسد به زیاد آن. اگر به حداقل اکتفا کند، خداوند آن را افزایش داده، هزاران برابر کرده یا برای او ذخیره آخرت می‌کند و به عنوان انفاق فی سبیل الله در نظر می‌گیرد و یا در همین دنیا به او باز می‌گرداند. به هر تقدیر باید دانست مسیری که انسان پول خود را هزینه می‌کند، اهمیت دارد. امکانات

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۳

۲- همان

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۶۴

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸

ص: ۲۷

دو سمت و سو دارند؛ از یک نظر باید دید از کجا می‌آیند و چگونه حاصل می‌شوند، که از این جهت باید از راه حلال و خداپسند به دست آید؛ اما بعد دیگر، مصرف مال است. گاهی مال فراوان در مسیر نادرست مصرف می‌شود. چنین مالی ضایع شده و هیچ بازگشتی ندارد؛ اما زمانی مالی هر چند اندک در مسیر خوب هزینه می‌شود که این مال ماندگار است و باعث افزایش ثروت انسان می‌شود، به تعبیری ثروت چیزی نیست که برای خود اندوخته‌ایم، ثروت آن است که برای خدا بخشیده‌ایم؛ زیرا ثروت دارایی ماست، داشته‌های انسان بخششهای اوست. اگر دیگران را در مال خود سهیم دانستیم و برای آنان حقی قائل شدیم و این حقوق را به صاحبانش رساندیم. ثروت ما فزونی خواهد یافت. از این این روست که قرآن می‌فرماید:

انفاق باعث افزایش مال انسان می‌شود.

اینها شرایط عادی است، حال اگر امکاناتی که انسان در اختیار دارد در مسیر اموری مثل حج صرف شود، این افزایش فزونی می‌گیرد و دره‌می از آن معادل هزاران درهم می‌شود.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام عقبه است. او می‌گوید: سدیر صیرفی نزد من آمد و گفت: امام صادق علیه السلام به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که چرا به حج نمی‌روی؟ گفتم: مال ندارم. گفت:

امام فرمود: «قرض کن و به حج برو». (۱) ۳۲

۳. جایگاه حج‌گزار

اشاره

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤلیت‌ش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است. تعابیر زیر را می‌توان برای حج‌گزار به کار برد:

الف) میهمان خدا (ضيف الله)

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۱، روایت ۱۵۳۴

ص: ۲۸

زائر بیت الله الحرام میهمان خدا می‌شود و خدا از او پذیرایی خواهد کرد. خداوند سبحان به آدم علیه السلام چنین وحی نمود: «منم خدای صاحب بکۀ. اهل آن، همسایگان منند و زائرانش میهمانان من. آن را با آسمانیان و زمینیان آباد می‌کنم، گروه گروه، ژولیده و غبارآلود به زیارت آن می‌آیند و با تکبیر و لبیک گویی، به درگاه من می‌نالند. پس هر که به قصد زیارت آید و جز آن نیتی نداشته باشد، مرا دیدار کرده و او مهمان من است و بر من نازل شده و سزاوار است که با کرامت‌های خود به او هدیه دهم».

(۱) ۳۳

انسانی که به میهمانی می‌رود، طبعاً از قبل دعوتی از او شده است. آنگاه که به میهمانی می‌رود، خود را کاملاً برای ضیافت آماده می‌کند. در میهمانی معمولاً میزبان و عوامل او از میهمان پذیرایی می‌کنند و تا هنگامی که میهمان در خانه اوست، میزبان این مسؤولیت را در حد کمال انجام می‌دهد. خداوند انسان‌ها را به این میهمانی فراخوانده است: «وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» (۲) ۳۴ همچنین در فراخوانی عام فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...» (۳) ۳۵

از سوی دیگر خداوند خانه خود را برای میهمانان آماده و پاکیزه کرده است: «أَنْ طَهَّرْنَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ...» (۴) ۳۶ خداوند بیگانه را به این میهمانی راه نمی‌دهد. «در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام شد که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند».

(۵) ۳۷ خدای سبحان منافع بیشماری را در حج قرار داده است (۶) ۳۸ تا حج گزار از تمامی آنها بهره‌بردار، حیوانات هم در این میهمانی آسوده‌اند؛ زیرا صید آنها حرام است. پروردگار عالم زائران خانه‌اش را به عنوان میهمان خود پذیرفته و تحفه‌ها و هدایایی برای آنها آماده ساخته است.

امیر مؤمنان علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد، بادیه‌نشینی را دید که خود را به پرده‌های کعبه آویخته و با خدای خویش چنین می‌گوید: «ای صاحب خانه! خانه، خانه تو و میهمان، میهمان توست. هر میهمانی در میهمانی‌اش بهره‌ای دارد، پس امشب بهره مرا آمرزش من

۱- الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰

۲- آل عمران: ۹۷

۳- حج: ۲۷

۴- بقره: ۱۲۵

۵- توبه: ۳

۶- حج: ۲۸

ص: ۲۹

قرار بده». حضرت علی علیه السلام خطاب به اصحابش فرمود: «خداوند بزرگوارتر از آن است که میهمان خود را رد کند. (۱) ۳۹»
امام صادق علیه السلام حاجی و نیز معتمر را مهمان خدا خواند و فرمود:

«زائری که به خانه خدا می‌رود تا به خانه‌اش بازگردد، میهمان خداست». (۲) ۴۰

کسی که به میهمانی می‌رود معمولاً هنگام خداحافظی میزبان به او می‌گوید: باز هم بیا.

دعوت مجدد خدا انسان را شایق می‌کند تا بار دیگر هم به دیدار او بشتابد؛ از این روست که ما هر سال از خدا طلب حج می‌کنیم و به او می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، فِي عَامِي هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ، مَا أَبْقَيْتَنِي فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ وَ سَعَةِ رِزْقٍ، وَ لَا تُخَلِّنِي مِنْ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ، وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ...». (۳) ۴۱

و جالب است که این دعا را در ماه مبارک رمضان می‌خوانیم؛ ماهی که در آن دعاها بیشتر مستجاب می‌شود.

ب) باریافته خدا (وفد الله)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باریافتگان الهی را سه دسته معرفی نمود؛ (۴) ۴۲ رزمندگان، حج گزاران و کسانی که عمره بجا می‌آورند. امام حسن علیه السلام فرمود:

«سه نفر در پناه خداوند ... و مردی که برای حج و عمره بیرون آید و جز برای خدا بیرون نیامده باشد. او باریافته خداست تا به خانواده‌اش بازگردد». (۵) ۴۳ امام زین العابدین رساله‌ای به نام «رساله الحقوق» دارد. ایشان در این رساله حق حج را این گونه بیان می‌دارند:

۱- . امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲

۲- . الخصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷

۳- . مفاتیح الجنان، دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان

۴- . سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳

۵- . تنبيه الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸

ص: ۳۰

«وَحَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَفِرَازٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ وَفِيهِ قَبُولُ تَوْبِكَ وَفَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ»؛

(۱) ۴۴

«حق حج آن است که بدانی حج، در آمدن به آستان الهی و گریز از گناهانت به سوی اوست و پذیرش توبه و ادای تکلیفی که خداوند بر تو واجب ساخته بواسطه آن است.»

اگر حاجی باریافته خدا «وفدالله» است، اگر چیزی از خدا بخواهد به او عطا می‌کند. اگر خدا را بخواند او پاسخش می‌دهد، اگر شفاعت کند، شفاعتش را می‌پذیرد و اگر سکوت کند و هیچ از خدا نخواهد، خداوند خود، ابتدا به بخشش می‌کند و در مقابل هر درهم هزار درهم به کسی که به درگاهش پناه آورده پاداش می‌دهد. (۲) ۴۵ خداوند بر خود حقی مقرر فرموده و آن اینکه زائر باریافته خود را تکریم کند، تحفه‌ها و هدایای خود را ارمغان او کند و محبت خود را از طریق مغفرت به او نشان دهد. (۳) ۴۶

ج) در ضمان الهی (ضمان الله)

زوار خانه خدا در ضمانت خدا هستند؛ خداوند، آنان را در سفر و خانواده‌شان را در حضر ضمانت کرده است. در صورتی که حاجی باایمان به حج برود، خدا ضمانت او را کرده است؛ بدین صورت که اگر در سفر بمیرد، وارد بهشت می‌شود و اگر به خانه‌اش بازگردد، پس از رسیدن به خانواده تا گذشتن هفتاد شب خداوند گناهی بر او نمی‌نویسد. (۴) ۴۷ امام صادق علیه السلام در تعبیری زیبا می‌فرماید:

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۶۲۰، روایت ۳۲۱۴

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴، روایت ۷۱

۳- . خصال، ج ۲، ص ۶۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۶، روایت ۴۶۶۶

۴- . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

ص: ۳۱

«معنای اینکه حج گزار در ضمان الهی است، این است که خداوند جانشین او در خانواده‌اش می‌باشد و امور منزل او را تدبیر می‌نماید و حوادث را از آن خانه دفع می‌کند». (۱) ۴۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ضمانت خدا برای حاجی فرمود:

«حج گزار چه در رفتن و چه در بازگشتن، در ضمانت خداست. پس اگر در سفرش به او رنج و خستگی برسد، به خاطر آن گناهانش آمرزیده می‌شود و در برابر هر گامی که برمی‌دارد، هزار درجه در بهشت بالا- می‌رود و مقابل هر قطره بارانی که به او بیارد، پاداش یک شهید دارد». (۲) ۴۹

امام صادق علیه السلام به لحاظ اهمیت فراوان ضمانت الهی، در این باره فرمود:

«حج گزار و عمره گزار در ضمانت خدایند. اگر در راه رفتن به حج بمیرد، خداوند گناهانش را می‌آمرزد و اگر در حال احرام بمیرد، خداوند او را لیبیک گوی بر می‌انگیزد و اگر در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره ایمن شدگان محشور می‌کند و اگر در راه بازگشت بمیرد، خداوند همه گناهانش را می‌آمرزد». (۳) ۵۰

ضمانت زائر یا معتمر بر خداست، بنابراین اگر عمرش باقی باشد، خداوند تا بازگشت به منزلش او را همراهی می‌کند، اجر او را هم می‌دهد و اگر از عمرش چیزی باقی نمانده باشد، خدای سبحان او را وارد بهشت می‌کند.

یکی دیگر از وجوه ضمانت الهی برای کسی که وارد حرم می‌شود، این است که خداوند دو فرشته خود را همراه او می‌کند تا طواف و سعی خود را درست انجام دهد. هر گاه به عرفه رسید، به او می‌گویند: خداوند از گذشته‌های تو درگذشت، به فکر آینده‌ات باش تا گناه نکنی. (۴) ۵۱ خداوند ضمانت خود را تا بدانجا گسترش داده است که حفظ بار اثاثیه حاجی را نیز بر عهده

۱- . معانی الاخبار، ص ۴۰۷، روایت ۸۵

۲- . الفردوس، ج ۲، ص ۱۴۹، روایت ۲۷۶۱

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

۴- . ثواب الاعمال، ص ۷۱، روایت ۶؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۴، روایت ۲۱

ص: ۳۲

گرفته است. (۱) ۵۲

د) یاری خدا (عون الله)

یاری خداوند شامل حال همه می‌شود؛ امداد او، رحمت و وسعه اوست و خداوند نسبت به تمام انسان‌ها رؤوف و رحیم است. اما خدای سبحان یاری‌های خاصی هم دارد که شامل حال بعضی از انسان‌ها می‌شود، چنانکه رحمت او نیز دو گونه است؛ رحمت عام و رحمت خاص.

رحمت عام شامل هم دنیا و هم آخرت و تمامی انسان‌ها می‌شود ولی رحمت خاص او به دو گونه است یا فقط شامل بهشتیان در قیامت می‌شود؛ از این رو مخصوص آخرت است و یا اینکه اختصاص به برخی از انسان‌ها در دنیا دارد که در این صورت تنها مؤمنین و متقین از رحمت‌های خاص الهی بهره‌مند می‌شوند. خداوند بر بعضی انسان‌ها کمک و امداد خاص خود را نازل می‌کند. یک دسته از کسانی که یاری‌های ویژه الهی را دریافت می‌کنند، حجاج‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«خداوند برای چهار نفر بر خود حقی قائل شده است که آنها را یاری رساند:

رزمنده، ازدواج کننده، عبد مکاتب و حاجی.» (۲) ۵۳

۴. حکمتها و آثار حج**اشاره**

حج حکمتها و علت‌های فراوانی دارد. حج آثار و منافع بی‌شماری در پی دارد و قرآن به این حقیقت خبر داده است:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...» (۳) ۵۴؛

۱- بحارالانوار ج ۹۹ ص ۸ روایت ۱۸

۲- الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۵ روایت ۱۰۳۵

۳- حج ۲۷ و ۲۸

ص: ۳۳

«در میان مردم را به حج فراخوان تا، پیاده و سواره بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند.»

منافعی که در این آیه آمده است اختصاصی به آخرت ندارد و شامل منافع دنیوی هم می‌شود. فوایدی نظیر صحت بدن، رزق و مال فراوان، محفوظ ماندن در کنار مغفرت و بخشش خداوند، بهشت و نورانیت. تمامی این موارد منافع و آثاری است که حج دربردارد و برای انسان به ارمغان می‌آورد.

در تفاسیر، منافع به معنای عام آن لحاظ شده؛ یعنی هم تجارت دنیا مراد است که طلب روزی حلال باشد و هم ثواب و بهشت آخرت. (۱) ۵۵ در حج رحمت و مغفرت و برکات آسمانی نازل می‌شود. کسی که به مکه آمده، از تمام برکات دنیوی، دینی و اخروی بهره‌مند می‌شود. به عبارت دیگر نکره بودن «منافع» افاده عمومی می‌کند. (۲) ۵۶ کسی که اهل مال دنیا است، از حج منافع مادی برمی‌گیرد و آنکه اهل عمل و طاعت است، از حج، شیرینی طاعت نصیبت می‌شود و آنکه اهل حال است، صفای باطنی دریافت می‌کند و اهل توحید رضای حق می‌خرد. (۳) ۵۷ در اینجا برخی از آثار و برکات حج ابراهیمی بیان می‌شود:

الف) تندرستی

یکی از آثار حج صحت و سلامت بدن است. خدا به انسان وعده داده که اگر به تمتع یا عمره برود، بدنی سالم خواهد داشت؛ پس حج، سلامت جسمانی هم به انسان می‌دهد. امام سجاد علیه السلام این مژده را داد که:

«حُجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُمْ»؛ (۴) ۵۸

۱- کشف الاسرار ج ۶ ص ۳۶۲

۲- بیان السعادة ج ۳ ص ۷۴

۳- لطائف الاشارات ج ۲ ص ۵۴۰

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲

ص: ۳۴

«حج و عمره به جای آورید تا بدنهایتان سلامت باشد.»

شاید یکی از ابعاد آن پیاده روی مستمر باشد. در حج، پیاده روی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از بهترین ورزشها پیاده‌روی است. همچنین هر گاه روح و روان انسان به سمت خلوص گراید، بدن از روح تبعیت می‌کند و سلامت خود را باز می‌یابد. به عبارت دیگر روح و جسم دو موجود جدا از یکدیگر نیستند، بلکه وجودی درهم تنیده‌اند و در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند. هر گاه بدن سالم باشد، روح بهتر می‌تواند رابطه معنوی برقرار کند و اگر روح انسان ارتباطی عمیق با آسمان الوهیت داشته باشد، بر صحت و سلامت بدن و کالبد فیزیکی انسان تأثیر مستقیم دارد. از نکات جالب اینکه اگر کسی بکوشد تا حج خود را تکرار کند و به اصطلاح «مدمن الحج» باشد، خداوند هرگز او را مبتلا به «حمی» نمی‌کند. به بیان دیگر او هرگز در آتش تب نمی‌سوزد. (۱) ۵۹

ب) رزق فراوان

بخش مهمی از روایاتی که درباره آثار و حکمت‌های حج وارد شده، مربوط به نفی فقر و افزایش مال است. در این احادیث تعبیر متعددی وارد شده است نظیر: وسعت رزق، کفایت مؤونه اهل و عیال، کثرت مال، نفی فقر، غنا، نفی امعار و نفی املاق. این همه، نشان از اهمیت فراوان تأثیر حج در تأمین نیازهای مادی و دنیوی انسان‌ها دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«حُجُّوا لَنْ تَفْتَقِرُوا»؛ (۲) ۶۰

«حج گزارید تا هرگز نیازمند نشوید.»

نکته جالب در این حدیث استفاده از تعبیر «لن» می‌باشد که دلالت بر نفی ابدی می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر به این واقعیت اشاره کرد و فرمود:

۱- همان، ص ۲۵۴

۲- الجعفریات، ص ۶۵

ص: ۳۵

«حج و عمره فقر را می‌زدایند. همانگونه که کوره آهن‌گری زنگار آهن را می‌زداید» (۱) ۶۱

این تشبیه نشان می‌دهد که فقر و ناداری همانند زنگارهای آهن است. اگر انسان بتواند زنگار زدایی کند، از لحاظ امکانات مادی هم بی‌نیاز خواهد شد. همانگونه که حج رفتن باعث بی‌نیازی مالی می‌شود، اگر کسی از حج تخلف کند، نتیجه‌ای جز فقر نخواهد داشت. به این حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرمود:

«ای گروه مردم! حج خانه خدا را انجام دهید. پس هیچ خانواده‌ای وارد خانه خدا نمی‌شود، مگر آنکه بی‌نیاز می‌گردد و از حج گزاردن تخلف نمی‌کنند، مگر آنکه تنگدست شوند» (۲) ۶۲

اگر از معنای وسعت رزق و بی‌نیاز شدن سؤال شود، پاسخ این است که منظور تأمین مخارج زندگی است. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«حج و عمره به جای آرید تا تندرست باشید، روزی‌هایتان وسعت یابد و مخارج خانواده شما تأمین گردد» (۳) ۶۳

روزی اسحاق بن عمار به امام صادق علیه السلام گفت: من نیت کرده‌ام که هر سال خودم یا کسی از خانواده‌ام با مال من به حج بروم و بر این کار مصمم و جدی هستم. امام علیه السلام او را این گونه بشارت داد:

«اگر چنین کنی مژده باد که مالت زیاد خواهد شد» (۴) ۶۴

راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«حج گزار هرگز گرفتار املاق نمی‌شود» (۵) ۶۵ می‌پرسد: معنای املاق چیست؟ امام در جواب می‌فرماید: «حاجی تنگدست، ورشکسته و فقیر نمی‌گردد».

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۵

۲- . الاحتجاج للطبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶، روایت ۳۲

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، روایت ۱؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۸، روایت ۱۸۰۵

۴- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۳، روایت ۵

۵- . تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، روایت ۶۳

ص: ۳۶

اگر شخصی یا اجتماعی مبتلا به فقر شود، معمولاً به کارشناسان امور اقتصادی مراجعه می‌کند. حتی ممکن است کمیته‌های کارشناسی تشکیل دهند و بعد از مطالعات و پژوهش‌های دامنه‌داری، علل فقر را در جامعه بیابند و بر این اساس استراتژی‌ها و راه کارهایی را برای کاهش فقر در جامعه ارائه دهند نظیر: افزایش صادرات، افزایش تولید ناخالص ملی، کاهش مصرف و اما قرآن در کنار این عوامل، عامل مهمتر و برتری را معرفی می‌کند.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ (۱) ۶۶ «و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده پرهیزکار شوند همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آن می‌گشودیم.»

اگر جمعی تقوا و ایمان پیشه کنند، درهای آسمان به اذن الهی جهت نزول برکات گشوده می‌شوند و امکان ندارد آسمان درهای خود را بگشاید و برکات نازل شود، اما فقر کاهش نیابد.

اساساً فقر و غنا در زمین مربوط به آسمان است؛ بنابراین اگر ایمان و تقوا هويت جمعی پیدا کنند، از فقر کاسته شده، بر غنا افزوده می‌شود. همچنین اگر فردی به سمت ایمان بیشتری برود، از ثمرات آن یعنی کاهش فقر و ازدیاد مال بهره‌مند خواهد شد. خداوند امکانات دنیای خود را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که بیشتر به سمت او بروند، البته ممکن است در اختیار کفار هم قرار دهد، ولی تفاوت این است که کافر فقط در دنیا بهره‌مند است، اما مؤمن نصیبی در دنیا دارد و از بهره‌های اخروی او هم محظوظ خواهد شد.

از مجموع احادیث پیش به دست می‌آید که حج نافی فقر است و باعث کثرت مال و حج وسعت روزی در پی دارد. این امر آزمودنی است و هر کس می‌تواند این واقعیت را در مورد خود و هر کس که به حج رفته به صورتی پیمایشی در نظر گیرد و نسبت به آن مطالعه کند. بهر تقدیر، حج با فقر مالی و مادی سازگار نیست و این حقیقتی آزمون‌پذیر است.

ج) پاکی و بهشت

پاک شدن از گناهان، از دیگر تأثیرات معنوی بی‌شمار حج است. کسی که به حج می‌رود، غسل گناه می‌کند. حج همانند آب زلال گناهان را می‌شوید و چرک و معاصی را برطرف می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«به حج خانه خدا بروید، زیرا حج، گناه را می‌شوید چنانکه آب، چرک را». (۱) ۶۷

همچنین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در باب فواید حج فرمود:

«کسی که با اخلاص برای حج از خانه بیرون رود، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد». (۲) ۶۸

مؤمنی که در موقف عرفات قرار گیرد، به مشعر برود و به سرزمین منا وارد شود، خداوند سبحان تمامی گناهان او را تا آن لحظه عفو می‌کند و هر گاه حج او پایان یافت، عملش از سر گرفته می‌شود، به تعبیر دیگر حاجی پس از بازگشت از موسم، حیاتی جدید می‌یابد و گویا تازه از مادر متولد شده است. لذا از این لحظه آغاز به عمل می‌کند و پرونده‌اش براساس اعمال بعد از حج او محاسبه می‌شود. برخی از مفسران به این آیه استشهاد کرده‌اند:

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...»؛ (۳) ۶۹ «خدا را یاد کنید به ذکر تکبیر در چند روزی معین ایام تشریق و باکی نیست که مقدم یا مؤخر دارد آنکس که از هر گناه پرهیزکار بوده.»

و اظهار داشته‌اند که هر کس اعمال حج را به پایان رساند گناهانش آمرزیده شده است. (۴) ۷۰ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مسأله را جدی‌تر و وسیع‌تر مطرح می‌کند. (۵) ۷۱ خداوند نه تنها حج گزار را مورد عفو و مغفرت خود قرار می‌دهد و او را از گناهان پاک می‌کند، بلکه هر کس را که حاجی

۱- . الفردوس، ج ۲، ص ۱۳۰، روایت ۲۶۶۴

۲- . صحیح بخاری، ج ۲، ۵۵۳، روایت ۱۴۴۹

۳- . بقره: ۲۰۳

۴- . المیزان، ج ۲، ص ۸۲

۵- . المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۰۹، روایت ۱۶۱۲

ص: ۳۸

برای او طلب آمرزش کرده، می‌آمرزد. لذا بخشش و غفران او تعمیم یافته، شامل دیگران هم می‌شود. بنابراین تردیدی نیست که خداوند حاجی را مورد عفو و بخشش خود قرار می‌دهد.

آن زمان که آدم طواف بیت کرد و در حین گردش به دور کعبه به ملتزم رسید، جبرئیل امین به او گفت: در این مکان بایست و به گناهت اعتراف کن. آدم در آنجا ایستاد و به خدا گفت: هر عاملی اجری دارد؛ اجر عمل من چیست؟ خداوند به او گفت: گناهت را بخشیدم. آدم به خدا عرض کرد ذریه مرا هم ببخش. خداوند به آدم چنین وحی کرد:

«ای آدم! هر کدام از فرزندان تو به این مکان بیاید و گناه خود اعتراف کند و توبه نماید، قطعاً گناهانش را می‌بخشم». (۱) ۷۲ یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به ایشان گفت: کسی در مسجدالحرام است که بسیار گناه کرده، چه باید انجام دهد؟ امام فرمود:

«کسی که در موقف حج، عرفات و مزدلفه قرار گیرد، سعی میان دو کوه انجام دهد، طواف این خانه کند، پشت مقام ابراهیم نماز گزارد و بیندارد که خدا او را نبخشیده است، این بزرگترین گناه است». (۲) ۷۳

در این نباید شک روا داشت که خداوند بدون استثناء غفران و بخشش خود را شامل حاجی، طواف کننده و سعی کننده خواهد کرد بلکه خدای سبحان بر خود مقرر داشته است که اهل بیت، خاندان و هر کس که حاجی برای او درخواست مغفرت کرد بیامرزد. از سوی دیگر می‌دانیم که گناهان انسان بخشیده شود خداوند بهشت را به او تقدیم می‌کند و او را از آتش جهنم نجات خواهد داد، بر این اساس امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

«الْحَاجُّ مَغْفُورٌ لَهُ وَ مَوْجُوبٌ لَهُ الْجَنَّةُ...»؛ (۳) ۷۴

«حج گزار بخشیده شده، بهشت بر او واجب می‌شود.»

البته بهشتی که خدا گفته است بدون منت می‌دهد و حتی براساس فرمایش رسول خاتم صلی الله علیه و آله بهشت بی حساب به حاجی ارزانی می‌شود و به او گفته می‌شود: به بهشت

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴

۲- . همان، ص ۵۴۱

۳- . همان، ص ۲۵۲

ص: ۳۹

وارد شو. (۱) ۷۵

د) شفاعت

خداوند به حج گزار مقام شفاعت می‌دهد. اگر کسی توفیق زیارت خانه خدا را پیدا کرد، در آخرت شفاعت دیگران را می‌تواند کند. این مژده را امام جعفر صادق علیه السلام داد:

«کسی که در عرفات وقوف کند، برای هر کس دعا کند اجابت می‌شود. حاجی شفاعتش برای فرزندانش، اهل خانه‌اش و همسایگانش پذیرفته می‌شود.» (۲) ۷۶

شفاعت فقط در اختیار خداست، اگر کسی بخواهد به این مقام بزرگ دست یابد باید با اذن و اجازه خدا باشد؛ تنها شفاعت این دسته از انسان‌ها پذیرفته است.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ...» (۳) ۷۷؛

«در آن روز شفاعت هیچکس سود نبخشد جز آنکس که خدای رحمان به او اذن داده.»

خداوند مقام شفاعت را به بعضی از انسان‌ها داده است. انبیا و اولیا صاحبان شفاعت الهی‌اند، شهدا هم اجازه شفاعت دارند. از جمله کسانی که خداوند به او اجازه شفاعت داده زائر خانه خداست.

ه) نور

یکی از ویژگیها و آثاری که بر حج مترتب است، نورانیت حاجی است. زائر خانه خدا از منبع لایزال الهی یعنی بیت الله الحرام، نور دریافت می‌کند و آن را با خود همراه دارد، لذا حج برای حج گزار نورانیت در پی خواهد داشت. امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- .المستدرک، ج ۲، ص ۸

۲- .جعفریات، ص ۶۶

۳- .طه: ۱۰۹

ص: ۴۰

«حج گزار دائماً همراه با نور حج است مادام که خود را با گناه نیالوده باشد». (۱) ۷۸

خدای سبحان اصل و منبع نورانیت جهان هستی است. همچنین باطن آسمانها و زمین و تمامی کائنات نوری است که از خدا دریافت می کنند. «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». (۲) ۷۹ و نیز خداوند، زمینی که مظهر ماده و جسمانیت است با نور خود روشن نمود. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ (۳) ۸۰ بنابراین جهان هستی و به تعبیری عالم تکوین سراسر نورند.

عالم تشریح هم سرشار از نور است. تورات نور است، انجیل نور است، قرآن هم نور است (۴) ۸۱ و اساساً تمامی کتب آسمانی همه نورند و خداوند با نور، مسیر انسان را روشن و بنی آدم را هدایت می فرماید.

ای خدا ای نوربخش هر ظلم از تو پیدا هر چه پنهان در عدم ای خدا ای از تو نور کائنات ای ز تو نور ظهور کائنات نور عالم پرتو رخسار تو است عطرها هم بویی از گلزار تو است نور هر بودی ز نور بود تو است هر کمالی رشحه ای از جود تو است

در میان انسانها انبیاء نورند و به نورانیت دعوت می کنند. قرآن کریم شهدا را هم وجودهای نورانی می داند. «وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ...». (۵) ۸۲ مؤمنین هم همراه با نورند و نور آنها را همراهی می کند. «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ...». (۶) ۸۳ نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که نفرمود «مع نور» یعنی با نورند بلکه فرمود «علی نور» یعنی بر نورند. به بیان دیگر آنها بر نور مسلط و سوارند. نور در اختیار آنهاست، نور مرکب آنهاست و نور رام ران آنهاست، آنها با نور می روند، با نور می آیند، با نور می نشینند، با نور می گویند، با نور می شنوند و از همین روست که لحظه لحظه آنها نور است و سلام و از همین روست که ما به لحظات و آنات این وجودهای نورانی سلام می دهیم.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۷، روایت ۲۰۸

۲- نور: ۳۵

۳- زمر: ۶۹

۴- مائده: ۱۵، ۴۴ و ۴۶

۵- حدید: ۱۹

۶- زمر: ۲۲

ص: ۴۱

«السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ...». به هر تقدیر یکی از کسانی که نورانی بوده و نور در اختیار اوست زائر بیت الله است. حج گزار دائماً همراه نور خداست و مادام که مخالفت خدا نکند، نور از او زائل نمی‌شود. حج آثار و منافع متعدد دیگری هم دارد که یکی از آنها عمر طولانی است. کسی که از مکه باز گردد و تصمیم او بر این باشد که در سالهای آینده هم به حج برود عمرش زیاد می‌شود و خداوند بر عمر او می‌افزاید. (۱) ۸۴ کسی که دوبار به حج برود همواره در خیر و برکت است. (۲) ۸۵ کسی که سه بار به حج برود هرگز تنگدستی به او نرسد. (۳) ۸۶ اگر کسی چهار بار به حج برود هرگز فشار قبر او را آزار ندهد. (۴) ۸۷ آنکه پنج بار به حج برود هرگز خداوند عذابش نمی‌کند. (۵) ۸۸ کسی که ده بار به حج برود بدون محاسبه به بهشت می‌رود، (۶) ۸۹ هر کس بیست بار حج گزارد دوزخ را نخواهد دید و شهیق و زفیر آنرا نخواهد شنید. (۷) ۹۰ اگر کسی چهل بار توفیق زیارت خانه خدا را داشته باشد به او گویند هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود و او کسانی را که شفاعتشان کرده از آن در وارد می‌شوند. (۸) ۹۱ هر کس پنجاه حج گزارد خداوند در بهشت شهری با صد هزار قصر برای او می‌سازد که در هر قصری یک حوری و هزار همسر برای او قرار می‌دهد (۹) ۹۲ و اگر کسی بیش از پنجاه بار حج خانه خدا کند همچون کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیانش حج گزارده است، خداوند هر جمعه به دیدار او می‌آید، خداوند او را وارد بهشت خودش می‌کند که نه چشمی آنرا دیده و نه مخلوقی از آن آگاه است. (۱۰) ۹۳ از سویی دیگر اگر کسی ترک حج کند آثار منفی بی شماری در انتظار اوست که به سه نمونه از آن اشاره می‌شود؛ یکی اینکه اگر کسی اراده حج کند و کاری از کارهای دنیا او را مشغول به خود کند به گونه‌ای که مانع حج او شود، رسول خدا فرمود (۱۱) ۹۴:

- ۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۱، روایت ۳
- ۲- . الخصال، ص ۶۰، روایت ۸۱
- ۳- . همان، ص ۱۱۷، روایت ۱۰۱
- ۴- . همان، ص ۲۱۵، روایت ۱۷
- ۵- . همان، ص ۲۸۳، روایت ۳۰
- ۶- . همان، ص ۴۴۵، روایت ۴۳
- ۷- . همان، ص ۵۱۶، روایت ۳
- ۸- . همان، ص ۵۴۸، روایت ۲۹
- ۹- . همان، ص ۵۷۱، روایت ۳
- ۱۰- . فقیه، ج ۲، ص ۲۱۷، روایت ۲۲۱۳
- ۱۱- . همان

ص: ۴۲

«در این صورت کارش و حاجتش انجام نمی‌شود تا حاجیان را بعد از بازگشت ببیند.»

دیگر اینکه اگر کسی بنای حج داشت و به دلیل دنیوی آنرا به تأخیر انداخت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید (۱) ۹۵:

«خداوند او را به مصیبتی گرفتار می‌کند و این مصیبت غیر از آن چیزی است که در آخرت برای او ذخیره شده.»

چنانکه در روایتی می‌خوانیم کسی که توان حج دارد ولی پنج سال آنرا به تأخیر بیندازد خداوند او را محروم قرار می‌دهد. (۲) ۹۶ با نگاهی کلی به آثار و حکمت‌های حج، می‌توان گفت که علت و حکمت حج ورود به میهمان سرای خدای متعال، طلب افزایش رزق و بیرون آمدن از گناهان است و برای آنکه از گذشته توبه کند و عمل را از سر گیرد.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام هشام بن حکم است. او از امام پرسید: به چه علت خداوند حج را بر بندگان تکلیف ساخت؟ امام پاسخ داد:

«خداوند مردمان را آفرید... تا آنکه فرمود:- و آنان را فرمان داد به آنچه که فرمانبرداری در دین باشد و مصلحتشان در کار دنیایشان. پس در حج، گرد آمدن از شرق و غرب را قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر کدامشان کالاهای تجارته را از شهری به شهری ببرند تا از این رهگذر، کرایه دهنده و شتریان سود ببرند، تا آن که نشانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته و یاد شود و فراموش نگردد. و اگر هر قومی به شهرهای خودشان و آنچه در آنهاست اتکا می‌کردند، هلاک می‌شدند و شهرها ویران می‌شد و جذب کالا و سودبردها از بین می‌رفت و از خبرها آگاه نمی‌شدند؛ این است علت حج.» (۳) ۹۷

۱- همان

۲- همان

۳- علل الشرائع، ص ۴۰۵، روایت ۶

ص: ۴۳

فصل دوم: اسرار عرفانی کعبه

اشاره

ص: ۴۵

کعبه، مقدس‌ترین و با احترام‌ترین خانه‌های روی زمین است. خانه کعبه نخستین و برترین نقطه خاکدان طبیعت است، کعبه در جایگاهی بسیار مقدس قرار دارد و خداوند به آن نظر و عنایتی ویژه داشته و دارد. خداوند از هر چیز یکی را به‌عنوان بهترین برمی‌گزیند. او از زمین کعبه را برگزید، هیچ منزلی روی زمین محبوب‌تر و عزیزتر از کعبه نیست، پس هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون راندن کسی که به آن‌جا پناه برده هم جایز نمی‌باشد. کعبه ستون دین و بنیاد بقای شریعت محمدی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكُعْبَةُ» (۱) ۹۸؛

«مادامی که کعبه پابرجاست دین پایدار خواهد بود.»

اولین سؤالی که مطرح است این‌که ساختن کعبه از چه زمانی آغاز شد؟

۱. شروع ساختن کعبه

درباره آغاز ساختن خانه خدا احادیث متعددی وارد شده و در این زمینه به گونه‌های مختلف مطالبی مطرح شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند جبرئیل را نزد آدم و حوا فرستاد و به آن دو فرمود: برای من خانه‌ای بسازید. جبرئیل برایشان نقشه کشید. آدم حفر می‌کرد و حوا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسید. از زیر آن چنین ندا آمد: بس است ای آدم، پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که بر گرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسی و این، اولین خانه است، سپس قرن‌ها گذشت تا آن‌که

ص: ۴۶

حضرت نوح آن را دید بعد قرن‌ها گذشت تا آن که حضرت ابراهیم، پایه‌های آن را برافراشت.» (۱) ۹۹
امام باقر علیه السلام هم فرمود:

«اما آغاز این خانه چنان بوده که خداوند به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشین قرار می‌دهم فرشتگان پاسخ دادند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟ خداوند از فرشتگان روی گرداند. آنها دیدند که این رویگردانی از خشم خداست، پس به عرش او پناه‌نده شدند. خداوند به یکی از فرشتگان فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او خانه‌ای برایش بسازد به نام «ضُراح» که آن را برای آسمانیان قرار داد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می‌کنند و باز نمی‌گردند و استغفار می‌کنند. پس چون آدم به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند فرمانش داد که این خانه را- که در مقابل آن بود- ترمیم کند. پس خداوند این را برای آدم و نسل او قرار داد همچنان که آن خانه را برای آسمانیان قرار داده بود.» (۲) ۱۰۰

در دو روایت پیش ساختن کعبه به آدم علیه السلام نسبت داده شده است. خانه خدا را آدم علیه السلام به‌عنوان اولین پیامبر خدا حفر کرد و در آن‌جا خانه‌ای بنا نمود؛ این خانه معادل خانه‌ای است در عرش خدا که توسط فرشتگان ساخته شد، اما در بعضی احادیث آمده است که ابراهیم علیه السلام کعبه را بنا کرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند به فرشتگان فرمان داد که در زمین برای او خانه‌ای بسازند تا هر که از فرزندان آدم گناه کند، برگرد آن طواف نماید- آن گونه که فرشتگان عرش خدا را طواف می‌کنند- تا از آنان خشنود شود همچنان که از فرشتگان راضی شد.
پس در محل کعبه خانه‌ای ساختند که زمان توفان بالا برده شد که اکنون در آسمان چهارم است. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می‌کنند و هرگز به سوی آن بر نمی‌گردند. حضرت ابراهیم علیه السلام بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد.» (۳) ۱۰۱

۱- . کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۱۳، روایت ۳۴۷۱۸

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، روایت ۱

۳- . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲

ص: ۴۷

درباره زمان بنای کعبه دو قول پیدا شد: برخی معتقدند که کعبه را حضرت ابراهیم علیه السلام ساخت و پیش از آن خانه‌ای به نام کعبه وجود نداشت، بعضی دیگر هم بر این باورند که خانه خدا قبل از ابراهیم علیه السلام ساخته شده بود و نخستین سازنده کعبه آدم علیه السلام است. می‌توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم علیه السلام و به امر خدا بنا شد، اما بر اثر توفان نوح علیه السلام یا پدیده‌ای دیگر از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خدا و به دست ابراهیم علیه السلام این بنا تجدید شد. لذا ابراهیم علیه السلام در بنای کعبه و آداب و مناسک آن نقشی عظیم دارد. تعبیر دقیق قرآن هم شاهدهی بر این مدعاست:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» (۱) ۱۰۲؛

«و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.»

این حدیث هم تأیید دیگری است بر وجه جمعی که بیان شد، امام باقر علیه السلام داستان ساختن کعبه را چنین بیان می‌فرماید: (۲) ۱۰۳ «چون خداوند، آدم را از بهشت فرود آورد فرمود: من همراه تو خانه‌ای فرود می‌آورم که بر گرد آن طواف شود، همچنان که عرش من طواف می‌شود و نزد آن نماز خوانده شود، همچنان که نزد عرش من نماز خوانده می‌شود. زمان طوفان، خانه بالا برده شد. پیامبران خانه خدا را حج می‌کردند ولی جای آن را (دقیقاً) نمی‌دانستند تا آنکه خداوند جای آن را برای حضرت ابراهیم مشخص کرد. او هم خانه را از (سنگ) پنج کوه بنا کرد. کوه حرا، ثبیر، لبنان، طور و حمر.»

البته داستان آفرینش داستانی نغز و دلکش است و قرآن آنرا با بیان‌های متنوع به بشر تعلیم داده است گاهی می‌فرماید: «اللَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»؛ (۳) ۱۰۴ «خدا موجودات را می‌آفریند آنگاه دیگر بارشان باز می‌گرداند.» یا «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ»؛ (۴) ۱۰۵ «کار را از آسمان تا زمین سامان می‌دهد پس بسوی او بالا می‌رود.» یا «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»؛ (۵) ۱۰۶ «اوست که

۱- . حج: ۲۶

۲- . فقیه، ج ۱، ص ۲۲۹، روایت ۶۷۳

۳- . روم: ۱۱

۴- . سجده: ۵

۵- . هود: ۷

ص: ۴۸

آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود.» یا در سوره نازعات (۳۳-۲۷) به خلقت آسمان، شب، آب و کوه‌ها اشاره می‌کند. یا این که به پدیده دخان اشارتی دارد. (۱) ۱۰۷ اما بجز این‌ها، قرآن به مسأله دحوالارض یا انبساط زمین هم اشاره‌ای دارد: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»؛ (۲) ۱۰۸ «و پس از آن زمین را بگسترده.» دحوالارض از نقطه‌ای شروع می‌شود که طبعاً آن منطقه مرکز زمین خواهد بود، مرکز زمین جایی جز کعبه نیست. (۳) ۱۰۹ قصه ساختن بیت‌الله الحرام و نحوه تکون آن در فرمایشات معصومین ذکر شده است. امام باقر علیه السلام با اشاره به آیه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» می‌فرماید: (۴) ۱۱۰ «آب که محل عرش الهی بود بر هوا قرار داشت و غیر اینها مخلوقی نبود. چون خدا اراده فرمود زمین را بیافریند به بادها دستور داد تا به آب برخورد کنند موجی پدید آمد روی آن کف‌های فراوانی بود، آنها را در محل بیت جمع نمود تا کوهی از کف جمع شد سپس از آنجا زمین را گستراند.»

نحوه گسترش و بسط زمین بدین صورت است که «خداوند زمین را از زیر کعبه تا منی گستراند، از منی تا عرفات و از عرفات تا منی و از منی تا کعبه، سپس بیت را از آسمان نازل کرد در حالی که چهار در داشت و به هر دربی قندیلی از طلای بهشتی آویزان بود.» (۵) ۱۱۱ نکته جالب و ظریفی که بدان تصریح شده است علت سیاهی جایگاه کعبه است در حالی که براساس احادیث جایگاه کعبه از کف‌های روی آب ساخته شده که طبعاً باید سفید باشد، علت تغییر رنگ جایگاه کعبه و اطراف آن گناهان بشر و پیش از همه کشتن فرزند آدم بود. امام صادق علیه السلام فرمود (۶) ۱۱۲:

«جایگاه کعبه سرزمینی مرتفع و سفید بود که همچون خورشید و ماه می‌درخشید تا آنکه از دو فرزند آدم، یکی آن دیگری را کشت پس سیاه شد، چون آدم فرود آمد خداوند همه‌جای آن زمین را برای او بالا آورد تا آن را دید.
سپس فرمود: همه این از آن توست. گفت: خدایا این زمین سفید درخشان چیست؟ فرمود: آن زمین من است.»

۱- . فصلت: ۱۱

۲- . نازعات: ۳۰

۳- . ر. ک: الکعبه مرکز العالم، ص ۱۳۹-۲۱۵؛ الکعبه المشرفه، سره الارض ووسط الدنيا، ص ۲۱-۳۵؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱-

۷۵

۴- . فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۳، روایت ۲

۵- . همان، روایت ۳

۶- . همان، روایت ۱

ص: ۴۹

حاصل آن که خانه خدا به امر خدا ساخته شد، جبرئیل آن را طراحی کرد، اولین پیامبر خدا و اب‌الأنبیا در ساختن آن دخالت داشتند، کعبه در برابر خانه خدا در عرش است، کعبه وسیله استغفار بنی آدم است، فرشتگان در ساختن کعبه نظارت داشتند، کعبه قطعه‌ای از بهشت است و هر کس به بهشت نظر کند، گناهانش آمرزیده می‌شود، نوح علیه السلام با کشتی خود چهل روز به دور کعبه گشت تا سرانجام در وادی جودی سکنا گیرد. (۱) ۱۱۳ کعبه بعد از پیدایش در دوره‌های مختلف تاریخی تحولات و تطورات فراوانی به خود دید.

کعبه در دوره انبیای پیشین، در عهد جاهلیت، در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، در عصر خلفا و نیز دوره‌های بعدی تا به امروز ادامه حیات داده است. در این زمینه، کتب تاریخی مباحث مبسوطی را مطرح کرده‌اند. (۲) ۱۱۴

۲. اسرار نام‌های کعبه

اشاره

نام‌های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آنها وجود دارد. در قرآن از خانه خدا بیست بار و جمعاً در شانزده آیه یاد شده است، بدین صورت که واژه «کعبه» دو بار، واژه «البیّت» هفت بار، واژه «بیت» یک بار، واژه «بیت‌الحرام» دو بار، واژه «بیت‌العتیق» دو بار، واژه «بیتک‌المحرّم» یک بار، واژه «بیتی» دو بار، «بکه» یک بار، «مسجدالحرام» یک بار و «بیت‌المعمور» هم یک بار به کار برده شده است. شایان ذکر است که در تفاسیر و بعضی احادیث نکاتی در باب اسرار برخی نام‌های کعبه به چشم می‌خورد که مناسب است به آنها اشاره شود.

یک کعبه

عنوان کعبه در دو جای قرآن به کار رفته است که عبارتند از: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۲

۲- ر. ک: تاریخ الکعبه المعظمه؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۴-۸۳؛ تاریخ عماره مسجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبه؛ الکعبه المشرفه؛ بناء الکعبه البیت‌الحرام؛ مکه المکرمة والکعبه المشرفه؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص

ص: ۵۰

الْحَرَامِ قِيَامًا لِلنَّاسِ؛ (۱) ۱۱۵ و دیگری: «هَدْيًا بِالْعِزَّةِ»؛ (۲) ۱۱۶ درباره علت این نام گذاری چند قول مطرح است: الف: کعبه به صورت مربع است و در زبان عربی معمولاً به خانه‌های چهار گوش و مربع، کعبه اطلاق می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کعبه را از آن جهت کعبه نام نهاده‌اند که چهار گوش است. علت چهار گوش بودنش نیز آن است که در مقابل بیت المعمور است که آن هم چهار گوش است.»

بیت المعمور چهار گوش شده، چون در برابر عرش است که آن هم چهار گوش است. عرش چهار گوش شده چون کلماتی که اسلام بر آنها استوار است چهار کلمه است: سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر. (۳) ۱۱۷

بنابراین چهار گوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهار گوشه دارد و هر گوشه‌ای بر اسمی از نامهای الهی استوار شده است.

این نامها یا به عبارت دیگر تسیح، تحمید، تهلیل و تکبیر ارکان اسماء الهی، اسماء محیط و امهات اسماء محسوب می‌شوند و تحت اسماء جمال و جلال می‌گنجند. از آن جا که این اسماء چهارگانه بر اسماء دیگر الهی احاطه و هیمنه دارند، طبعاً کعبه هم احاطه بر زمین خواهد داشت.

ب: در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می‌گویند. از آن جا که خانه خدا و بیت الله الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می‌گویند. گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره بعضی مسائل از ایشان سئوالاتی پرسیدند. یکی از آنها پرسید: چرا به کعبه کعبه می‌گویند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لأنها وسط الدنيا»؛ (۴) ۱۱۸ «زیرا کعبه در وسط دنیا قرار گرفته است.» مسأله دحوالأرض مؤیدی بر این سخن است؛ زیرا که زمین از کعبه انبساط و گسترش یافت.

بر این اساس کعبه مرکزیت داشته، اساس و پایه این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد، یعنی پیدایش دنیا از کعبه است و پایداری و بقای آن هم وابسته به اوست.

۱- مائدة: ۹۷

۲- مائدة: ۹۵

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، روایت ۲۱۱۰

۴- امالی صدوق، ص ۱۶۶

ص: ۵۱

ج: یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. به هر چیزی که دارای ارتفاع از سطح زمین باشد کعبه می‌گویند. کعبه دارای دو گونه بلندی است: ظاهری و معنوی. هم به لحاظ ظاهر بنای کعبه از سطح زمین ارتفاع دارد، هم به لحاظ شرافت و عظمتی که نزد خدا دارد، رفعت و بلندای معنوی دارد. احتمالاً به همین دلیل است که ساختن بنایی بلندتر از خانه کعبه مجاز نیست. (۱) ۱۱۹

دو عتیق

عنوان «عتیق» در قرآن در دو مورد ذکر شده است: یکی در باب طواف خانه خداست: «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ (۲) ۱۲۰ و دیگری درباره جایگاه قربانی‌ها می‌باشد: «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ». (۳) ۱۲۱ در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از:

الف: آزاد؛ در احادیث بیان‌های مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله این که:

- آزاد از مالکیت مردم. هر خانه‌ای که در زمین ساخته شود، مالکی از انسان‌ها دارد، مگر خانه خدا که مالک آن فقط خداست. ابوحزمه ثمالی می‌گوید: در مسجدالحرام بودم و به امام علیه السلام عرض کردم که خداوند چرا این خانه را عتیق نامید؟ امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سَيِّدَانٌ يَشِئْنَ كُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَا رَبَّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ...» (۴) ۱۲۲

«هیچ خانه‌ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده مگر آن که صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.»

امام باقر علیه السلام با بیانی روشن‌تر به همین مضمون اشاره دارد:

«کعبه خانه‌ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ کس مالک آن نیست.» (۵) ۱۲۳

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۶۰

۲- . حج: ۲۹

۳- . حج: ۳۳

۴- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، روایت ۵

۵- . همان، روایت ۶

ص: ۵۲

بنابراین تنها خانه‌ای که روی زمین مدعی از سوی انسان‌ها ندارد کعبه است. کعبه خانه‌ای است که ساکنی جز خدا ندارد، مالکی جز خدا ندارد، انتسابی جز به او ندارد و هیچ انسانی حقی بر این خانه ندارد. کعبه، خانه خداست. لذا ادعای مالکیت کعبه چه با صراحت چه تلویحی و چه آشکارا چه پنهانی و از سوی هر کسی که باشد، مردود است.

- آزاد از غرق و توفان نوح: خداوند در داستان نوح علیه السلام تمام زمین را غرق آب کرد، لذا هر چیزی که در زمین بود غرق شد مگر بیت که خداوند آن را از زمین بالا برد تا غرق نشود. از آن روست که به کعبه عتیق گفته‌اند؛ چرا که از غرق شدن رهایی یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد، چون که آن روز از غرق شدن رها شد.» (۱) ۱۲۴

لذا خانه خدا از غرق شدن و توفان نوح رهایی یافت.

- آزادی از جهنم: در بعضی از تفاسیر (۲) ۱۲۵ به این نکته اشاره شده است که اگر کسی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت‌الله الحرام باشد، خداوند او را از جهنم نجات می‌دهد و برائت از جهنم هدیه او خواهد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم می‌باشد و به همین دلیل به آن بیت‌العتیق گفته‌اند.

ب: قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، همین مضمون در روایات هم آمده است. امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودند. از ایشان درباره بیت عتیق سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاَهَا مِنْ تَحْتِهِ»؛ (۳) ۱۲۶

«خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.»

در تفاسیر، این آیه ناظر به حج تلقی شده است. (۴) ۱۲۷ «نفث» اشاره است به مناسک حج و مراد

۱- . علل الشرایع، ص ۳۹۹، روایت ۵

۲- . التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۵۸

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹

۴- . بیان السعاده، ج ۳، ص ۷۴؛ کشف الأسرار، ج ۶، ص ۳۶۴؛ لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۵۴۰؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۲،

ص: ۵۳

از قضاء آن تدارک آنهاست یا این که مراد تعلقات نفسانی به هنگام حج است. انسان باید در ایام حج از تعلقات خود بکاهد و خواهش‌های نفسانی خود را مهار کند تا به لقاء امام نائل آید، چه در مُلک، چه در عالم ملکوت.

سه) بگه

این عنوان از قرآن گرفته شده است. در یک آیه واژه «بگه» با ویژگی‌های خاصی بیان شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» (۱)؛ ۱۲۸؛

«نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.»

درباره بگه احتمالات مختلفی است که در مباحث پیشین به آنها اشاره شده است. یکی از احتمالات این است که بگه نامی برای کعبه است.

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام درباره این نامگذاری سؤال می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید:

«زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می‌گریند.» (۲) ۱۲۹؛ لذا از این که خانه خدا پیوندی با اشک و آه دارد و از برکات و خیراتی برای انسان به ارمغان می‌آورد، وسیله هدایت بشر است. خانه‌ای با جایگاه کعبه می‌تواند هادی بشر باشد، دست او را تا وصول به مقصود بگیرد و او را راهنمایی کند. این مهم با تضرع، راز و نیاز با خدا و اشک و آه امکان‌پذیر است.

چهار) بیت المعمور

عنوان مزبور در سوره طور آمده است:

۱- آل عمران: ۹۶

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۹۷

ص: ۵۴

«وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّشْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» (۱) ۱۳۰؛

«قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده در صفحه‌ای گشاده و قسم به بیت‌المعمور.»

یکی از معانی بیت معمور خانه خداست. این خانه همواره آباد است. آبادانی کعبه به دو معنی می‌تواند باشد: یکی این که همواره این خانه روی زمین آباد بوده است و اگر هم کسی آن را تخریب کرده، با سرعت تجدید بنا و آباد شده است. دیگر این که بیت معمور اشاره به عمران و آبادی معنوی است. کعبه نخستین معبد روی زمین است که محاذی بیتی در آسمان قرار دارد. بیت معمور خانه‌ای است در آسمان که محاذی آن بر روی زمین، کعبه قرار دارد. در بعضی تفاسیر از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل است که فرمود:

«خداوند زیر عرش چهار استوانه قرارداد و آن را ضراح نامید و این بیت معمور است. خداوند به ملائکه امر فرمود تا حول آن طواف کنند، سپس آنها را مبعوث فرمود و به آنها گفت که در زمین خانه‌ای مانند آن بنا کنند و به تمام زمینیان دستور داد تا گرد آن طواف کنند.» (۲) ۱۳۱

بنابراین بیت معمور یا عنوانی است برای خود کعبه یا اسمی برای خانه‌ای در عرش الهی که کعبه به محاذات آن بر روی زمین قرار دارد. به هر تقدیر کعبه نسبتی با آسمان و عرش خدا دارد و از آنجا تنزل یافته است و رشحه‌ای از بهشت درون خود دارد. کعبه این عظمت را از خدا دارد. گفتگویی است میان کعبه و خدا:

«چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آذری ساخته بودند تا از غیرت نظر اغیار به خداوند خود بنالید که: پادشاهها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی، و رفیع‌ترین مواضع ساختی، بیت‌الحرام نام من نهادی و امن و امان خلق در من بستی. پس به بلاء این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار طهارت باشی و خواهی که همه اولیا و صدیقان و طالبان را در راه خود بینی و آن را که خواهی به‌ناز در کنارگیری، و صد هزار ولی و صفی را جان و دل در راه خود به تاراج دهی کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام بسازی، و صفات صفا و

۱- . طور: ۱-۴

۲- . بیان السعادة، ج ۴، ص ۱۱۷

ص: ۵۵

مروه را در بطش قهر فروگذاری. سنت ما چنین است، کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما این است و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، وضع ما را علت نه: نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید.»

(۱) ۱۳۲

در تفسیر کشف الاسرار درباره بیت معمور به نکاتی جالب برمی‌خوریم: (۲) ۱۳۳ «بیت معمور خانه‌ای است در آسمان هفتم که به حذاء عرش الهی بنا شده است، حرمت آن در آسمان مانند حرمت کعبه است روی زمین، هر روز هفتاد هزار ملک گرداگرد آن طواف می‌کنند و در آن نماز می‌گزارند و این داستانی ابدی است. بیت معمور خانه‌ای در بهشت بود که خداوند آن را برای توبه آدم علیه السلام به زمین آورد. سپس آن را به آسمان برد و به جای آن روی زمین کعبه بنا شد و خداوند کعبه را هر سال با عبادات مردم آباد می‌کند.»

۳. اسرار عرفانی کعبه

اشاره

جهان هستی از مبدأ واحدی آفریده شد. تنزل و تجلی وجود از واحد است، لذا مبدأ جهان هستی امر واحدی است که عالم را براساس اراده حبی خود آفرید:

«كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقْتُ الخلق لکی أعرف»؛

«من گنج پنهانی بودم، خواستم تا شناخته شوم، پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم.»

بنابراین خداوند از روی حب و عشق هستی را خلق نمود. این همان عشق نخستین است که سرآغاز تجلی بود. به قول حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

۱- . کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۸

۲- . همان، ج ۹، ص ۳۳۳

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عشق نخستین خدا به ماسوا سرمنشأ پیدایش عشقی دیگر شد و آن عشق ماسوا برای رجوع به اوست. عشق اول در قوس نزول است و عشق دوم در قوس صعود، عشق اول منشأ خلقت است و عشق دوم باعث رجوع خلقت، عشق اول می‌آفریند، عشق دوم می‌برد و عشق دوم دایره هستی را کامل می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (۱) ۱۳۴

جهان به سمت واحد پیش می‌رود، تاریخ و عالم هستی هدفمند است، هدف و غایت عالم و تاریخ به سمت خداست، لذا حرکت گیتی وحدت گراست، یعنی همه چیز از جمله انسان به سوی عالم وحدت پیش می‌رود و در حال شدن هستند «وَاللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ (۲) ۱۳۵ در یک کلام جهان و انسان سمت و سویی توحیدی دارند، براین اساس لازم است توحید در عالم خودنمایی کند. اولین مظهر توحید روی زمین کعبه است. کعبه تنها قبله گاه عاشقان خداست. کعبه خانه خدای واحد است و کعبه تجلی گاه توحید در دنیاست. هر وجودی سزای دارد کعبه هم سراسر سزاست و اسرار الهی را درون خود جای داده است. بی‌جهت نیست که کعبه خانه خدا روی زمین است.

از آیات و احادیث به صورت مجموعی به دست می‌آید که خانه خدا دو گونه اوصاف دارد:

اوصاف جلال و اوصاف جمال. گاهی کعبه انسانی را نابود می‌کند، گاهی وسیله بخشش و مغفرت می‌شود، گاهی خانه خدا اجازه نزدیکی به خود را به انسانی نمی‌دهد و گاهی نگاه به او عبادت و نیکی است. کعبه از یک طرف گنهکاری را مسخ می‌کند و از سوی دیگر بنده خاشع را در آغوش می‌گیرد. خانه خدا با یک نگاه سپاه ابرهه را از پای درمی‌آورد و با نگاه دیگر تمام زائرین خود را شفاعت می‌کند. بیت‌الله الحرام تجلی گاه جلال و جمال الهی است و خداوند خودش را با کعبه به انسان‌ها نشان می‌دهد. براین اساس اسرار عرفانی کعبه به دوبخش تقسیم می‌شوند:

یک شکوه و عظمت کعبه

اشاره

خدا عظیم است و باشکوه و او عظمت و جلال خود را در خانه‌اش در چند چیز نشان داده است:

۱- . بقره: ۱۵۶

۲- . مائده: ۱۸

ص: ۵۷

مسخ گنهگار

اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان شود. این حادثه در تاریخ رخ داده است، در زمان جاهلیت عرب‌ها بت پرست بودند. در این میان نام دو بت معروف تر بود: یکی به نام «اساف» که بت قریش بود و دیگری به نام «نائله» که آن را میان صفا و مروه برای پرستش قرار داده بودند. قریش آن دو را می پرستیدند.

این دو بت شباهت زیادی به انسان داشتند. از حضرت علی علیه السلام در این باره سؤال شد، امام فرمود: «آن دو جوانی زیبا بودند، اساف پسر و نائله دختر بود. زمانی با هم برای طواف کعبه رفتند، در آنجا خلوتی یافتند و گناهی مرتکب شدند. خداوند آن دو را مسخ نمود.» (۱) ۱۳۶

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام است:

«زنی مشغول طواف بود، مردی پشت سر او قرار گرفت آن مرد به گناه، دست زن را گرفت. در این حال دست او به دست زن گره خود به گونه‌ای که جدا نمی شد. آن دو را نزد حاکم بردند، فقها آمدند، صحنه را دیدند و فتوا به قطع دست دادند. در آن جا یکی از نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت گفت: بهتر است از حسین بن علی علیه السلام استمداد جوئیم. شب همه نزد او حاضر شدند و از او کمک خواستند، امام علیه السلام رو به قبله شد، مکث طولانی نمود و از خدا خواست تا این که دست آنها از هم جدا شد.» (۲) ۱۳۷

کشتن بی ادب

اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجد الحرام را عمداً نجس کند، محکوم ضرب شدید است. ابی صباح کنانی می گوید:

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره کسی که مسجد الحرام را

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۶

۲- . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۰

ص: ۵۸

عمداً نجس کند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «سر او را شدیداً می‌زنند.» سپس پرسید: کسی که کعبه را عمداً نجس کند چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: «کشته می‌شود.» (۱) ۱۳۸

این یک حکم فقهی است که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد، ولی نشان از واقعیتی دارد.

این واقعیت چیزی جز شکوه و عظمت و جلال الهی نیست که در کعبه به‌ظهور رسیده است.

خداوند نسبت به خانه‌اش حساس است و بی‌ادبی به آن را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند.

حکم مشابه دیگری هم وجود دارد که در مباحث پیشین گذشت؛ مشرک از آنجا که نجس است، حق نزدیک شدن به خانه خدا را

ندارد، طواف برای او جایز نیست، علت آن آیه براءت است. خداوند و رسول او از مشرکین براءت جسته‌اند، (۲) ۱۳۹ لذا حق

نزدیک شدن به خانه خدا را ندارند. از سوی دیگر طواف خانه خدا به‌صورت برهنه حرام است. (۳) ۱۴۰

دو) فضل و رحمت

اشاره

کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است. این بُعد کعبه، نمود و ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت

به آن بیشتر توجه شده است. کعبه انسان‌ها را شفاعت می‌کند، کعبه اولین عبادتگاه روی زمین است، خانه خدا، کریم‌ترین خانه‌های

دنیاست، خداوند به‌وسیله کعبه بندگانش را به بندگی فراخواند، کعبه وسیله بخشش گنهکاران است، کسی که به کعبه نگاه کند به

بهشت خیره شده است و کعبه خیمه‌ای از نور الهی است که زمین را روشن کرده است: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا». (۴) ۱۴۱

برگزیده خدا

۱- همان، ص ۴۶۹

۲- توبه: ۱

۳- تفسیر قمی، ص ۲۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵

۴- زمر: ۶۹

ص: ۵۹

خداوند از زمین خودش خانه خودش را برای خودش برگزید. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند سه چیز را محترم شمرده است به گونه‌ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی کتاب، دیگری عترت و سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند.» (۱) ۱۴۲

خداوند اهل انتخاب است. اگر به آیات قرآن کریم رجوع کنیم می‌بینیم که خداوند از طبیعت، چیزهایی را مثل آسمان‌ها، زمین و آب را برگزیده است. همچنین از گیاهان و درختان اموری نظیر زیتون، انجیر و خرما را و از میان حیوانات به جانورانی مثل مورچه، زنبور عسل و شتر اشاراتی دارد. اما مهم‌ترین گزینش خدا در باب انسان است. پرورگار عالم از میان تمام مخلوقات و کائنات، انسان را برگزید و همه چیز را مسخر او نمود و همه چیز را برای انسان آفرید. این انتخاب اول خداست و از این روست که انسان‌ها لیاقت پیدا کردند تا مخاطب خدا باشند: (یا ایها الناس).

خداوند از میان انسان‌ها دست به انتخاب دومی زد و آنها مؤمنان هستند. مؤمنین مخاطبین خاص خدایند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ خداوند از میان انسان‌های مؤمن برگزیدگان دیگری هم دارد:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۲) ۱۴۳؛

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان برتری داد.»

اما خداوند انتخاب چهارمی هم دارد: او از میان انبیاء، رسول خاتم صلی الله علیه و آله را برای خودش برگزید و از این رو او را ملقب به «مصطفی» نمود. حاصل آن که خدای سبحان از انسان‌ها مصطفی را و از زمین کعبه را برگزید.

آمزش گناهان

۱- . معانی الاخبار، ص ۱۱۸

۲- . آل عمران: ۳۳

ص: ۶۰

یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. خانه خدا گناهان انسان را پاک می‌کند و بشر را به سرمنزل مقصود نزدیک می‌سازد. گناه ربط و نسبتی با شیطان دارد. شیاطین رهنمان حقیقت‌اند، آنها لحظه‌به‌لحظه سر راه هدایت انسان کمین می‌کنند و برای او موانعی فراهم می‌کنند. اگر شهوت بر انسان غالب شد و گناه یا خطایی رخ داد، خداوند برای آن تمهید فراهم نموده است؛ تمهید خدا خانه خداست، چنان‌که این امر را نخستین بار به آدم علیه السلام نشان داد. توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

وقتی حضرت آدم علیه السلام مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرستاد حضرت آدم علیه السلام به سوی خانه کعبه رفت و همان‌طور که دیده بود ملائکه دور عرش طواف می‌کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد مستجار توقف نمود و فریاد زد «رَبِّ اغْفِرْ لِي»، در پاسخ ندا آمد:

«يَا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ»

و حضرت آدم علیه السلام فرمود:

«يَا رَبِّ وَ لِدُرِّيَّتِي».

در پاسخ ندا آمد:

«يَا آدَمُ مَنْ بَاءَ بِدَنبِهِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ حَيْثُ بُؤْتِ أَنْتَ بِدَنبِكَ هَهُنَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»؛

«ای آدم! هر فردی از فرزندان تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهِش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می‌بخشد.» (۱)

۱۴۴

شفاعت زائر

کعبه دارای مقام شفاعت است و بندگان خدا را شفاعت می‌کند. در کتاب مستدرک از شیخ ابوالفتوح رازی حدیثی است (۲) ۱۴۵ که اساس آن به تورات برمی‌گردد:

۱- همان، ص ۱۱۹

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۹

ص: ۶۱

«خداوند در روز قیامت هفتاد هزار ملک مبعوث می‌کند که همراه آنها زنجیرهایی از طلاست. آنها با این زنجیرها کعبه را به عرصات قیامت می‌آورند، در این لحظه ملکی به کعبه می‌گوید: ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید:

شفاعت من درباره کسانی که اطراف من مدفونند قبول شود. خدا می‌گوید:

حاجت روا شد. در این هنگام مردگان از قبرهایشان مبعوث شده، در حالی که صورت‌هایشان سفید و با احرام دور کعبه می‌چرخند و ندای لیبیک سر می‌دهند.

ملک می‌گوید: ای کعبه‌الله، به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد: تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید: پروردگارا! بندگان گنهکار تو از راه‌های دور با صورت‌های غبارآلود به سوی من می‌آیند و همراه خود اهل و اولاد و خانه‌های خود را می‌آورند، به دوستان و نزدیکان خود وعده دعا و زیارت می‌دهند، پروردگارا، شفاعت من را برای آنها قبول کن تا تحت حمایت من قرار گیرند. ملک می‌گوید: در میان آنها کسانی اهل گناهان کبیره‌اند و بر گناه اصرار می‌ورزند. کعبه می‌گوید: من همانها را شفاعت کردم. خدا می‌گوید: شفاعت تو را پذیرفتم و حاجت تو روا شد. ملک می‌گوید: ای اهل کعبه برخیزید. تمام حاجیان برمی‌خیزند در حالی که صورت‌هایشان سفید و گرداگرد کعبه طواف می‌کنند و ندا می‌دهند. لیبیک. ملک می‌گوید ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. در این حال کعبه به سمت بهشت می‌رود و این را ندا می‌دهد: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و اهل او به دنبالش به سوی بهشت می‌روند.»

از این حدیث به دست می‌آید که از یک سو کعبه دارای مقام شفاعت است و از سوی دیگر هرکسی زائر کعبه باشد، روز قیامت در امان است، همچنین جایگاه بلند کعبه هم نزد خدا آشکار می‌شود.

مصافحه با خدا

کعبه دست خدا روی زمین خداست و خدا با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، چنان‌که بندگان او هم با کعبه دست به دست خدا می‌دهند و با او مصافحه می‌کنند. این، مضمون

ص: ۶۲

حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ». (۱) ۱۴۶ دست دادن با خدا دوگونه است؛ گاهی انسان به خدا دست می‌دهد و گاهی خدا با بنده‌ای مصافحه می‌کند. قصه کعبه چنان رفعت و منزلتی دارد که وسیله‌ای است برای دست دادن خدا با بندگان.

پیدا است که از این مصافحه و دست خدا، قرب و انس مراد است. ارتباط بنده با خدا ممکن است با حجاب‌های متعددی همراه باشد، اما در شرایطی از حجاب‌ها کاسته و قرب انسان با خدا بیشتر می‌شود. کعبه انسان را به خدا نزدیک می‌کند و کعبه محل قرب و انس به آسمان و خداست.

هوس را سوی قربانگاه بردند هوا را در کف مسلخ سپردند
شندیم از خدا لبیک لبیک به شادی دست رحمت را فشردند

در حدیث می‌خوانیم که مستحب است انسان به دیدار حاجی برود و با او مصافحه کند، زیرا مصافحه با او مصافحه با حجرالاسود و کعبه است. (۲) ۱۴۷ سر این عمل مستحبی آن است که حاجی با کعبه- که دست خداست- مصافحه کرده و مصافحه با او مصافحه با خداست. داستان مصافحه با کعبه و خدای کعبه، اشاره به انس و دلدادگی با او دارد. خدا به بنده‌اش نزدیک است و بنده‌اش را به جوار خود فرا می‌خواند:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» (۳) ۱۴۸؛

«چون بندگان من درباره من از تو پرسند من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم پس به ندای من پاسخ دهند.»
انس و قرب با او برای انسان آسایش و سرور می‌آورد، بی‌قراری، نشاط، امید و معرفت در پی انس و قرب با حق پدید می‌آید.
انس، آرامشی از انسان می‌ستاند و آرامش واقعی به جای

۱- . محجۀ البیضاء، ص ۱۵۴، حدیث ۴

۲- . به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷۴

۳- . بقره: ۱۸۶

ص: ۶۳

آن می‌نشانند. خواجه عبدالله انصاری مقام انس با حق را چنین به وصف می‌کشد:

«انس آسایش است و آرام به نزدیک دوست، و آن سه تن راست: مرید صادق را که امید شنود و عارف را که نشان یابد، محب را که فرامرد نگرد. اما مرید صادق را که امید شنود وی را سه نشان است که پدید آید: حلاوت خدمت و بر همه جانوران شفقت و اخلاص دعوت. اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت و سیری از زندگانی. و اما محب که فرامرد نگرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی‌قراری.» (۱) ۱۴۹

نگاه به کعبه

کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگریستن به خانه خدا درهای آسمان را به روی انسان باز می‌کند، نعمت‌ها و رحمت‌های خدا برای ناظرین کعبه است، نگاه به کعبه نه تنها باعث جلب رحمت است، بلکه بدی‌ها و زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نگاه به کعبه عبادت است.» (۲) ۱۵۰

همچنین فرمود: (۳) ۱۵۱

«نگاه به کعبه اگر از روی حب به آن باشد، عبادت است و گناهان را از بیخ و بن برمی‌کند.» (۴) ۱۵۲

و نیز فرمود:

«درهای آسمان در چهار محل باز می‌شود و دعا در آن محل‌ها به استجابت می‌رسد، یکی از آنها هنگام نگاه به کعبه است.» (۵)

۱۵۳

۱- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۳۰

۲- . الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۱، روایت ۹۳۲۰

۳- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

۴- . المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۵، روایت ۲۰۰

۵- . السنن الکبری، ج ۳، ص ۵۰۲، روایت ۶۴۶۰

ص: ۶۴

از سوی دیگر کعبه برای ناظر جلب رحمت و نعمت می‌کند. حضرت امیر علیه السلام چنین تقسیم رحمت فرمود: «هرگاه به سمت خانه خدا رفتید، به آن زیاد نگاه کنید. خداوند برای کعبه صد و بیست رحمت در نظر گرفته است که شصت رحمت برای طائفین، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» (۱) ۱۵۴ همچنین امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«با هر نگاه به کعبه به انسان حسنه‌ای داده می‌شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه‌ای به او داده می‌شود.» (۲) ۱۵۵ امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر این درجات و رحمت‌ها را منوط به معرفت به ولایت معرفی می‌کند: «کسی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق ما و حرمت ما را مثل حق و حرمت کعبه پاس دارد، خدا گناهان او را بخشیده، او را از دنیا و آخرت بی‌نیاز می‌کند.» (۳) ۱۵۶

آیا می‌دانیم که اگر کسی از کعبه دور است به یاد او بیفتد یا از فراقش آهش را در سینه حبس کند، خداوند به برکت کعبه او را می‌بخشد؟ خداوند به حرمت کعبه در هر روز و هر لحظه‌ای از روز به چنین بندگانی رحمت و معرفت خود را اهدا می‌کند. این فرموده امام صادق علیه السلام است. (۴) ۱۵۷ یوسف علیه السلام را نگاه نجات داد، آن‌گاه که زمان همت سوء بود، نگاه یوسف علیه السلام به برهان خدا باعث نجات او شد. (۵) ۱۵۸ موسی علیه السلام هم آتشی دید و به دنبال آن رفت تا نخستین نور وحی الهی را دید. (۶) ۱۵۹ رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در معراج چیزهایی دید که خدا آن را بازگو نمی‌کند، فقط می‌گوید،

۱- .المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۹

۲- .همان، ص ۱۴۵، روایت ۱۰۲

۳- .فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۱، روایت ۶

۴- .همان، ص ۲۴۰

۵- .یوسف: ۲۴

۶- .طه: ۱۰

ص: ۶۵

پیامبر در آسمان‌های حقیقت آیات بزرگی از خدا دید. (۱) ۱۶۰ ابراهیم علیه السلام هم به رؤیت ملکوت هستی نائل آمد و نظر به آن کرد. (۲) ۱۶۱ نگاه پاک اگر به محل و جایگاه پاکی دوخته شود، انسان را تا معراج بالا می‌برد.

۱- . نجم: ۱۸

۲- . انعام: ۷۵

ص: ۶۶

فصل سوّم: اسرار عرفانی احرام

اشاره

ص: ۶۸

حج تمتع از دو عمل تشکیل می‌شود؛ یکی عمره تمتع و دیگری حج تمتع که اولی مقدم بر دومی است. هر کدام از این دو عمل اجزایی دارد. عمره تمتع از پنج جزء ترکیب یافته است که عبارتند از: احرام، طواف کعبه، نماز طواف، سعی میان کوه صفا و مروه و تقصیر؛ یعنی گرفتن مقداری از مو یا ناخن. هر گاه مُحرم از این اعمال فارغ شد آنچه بر او احرام بستن حرام شده بود، حلال می‌شود.

حج تمتع از سیزده عمل تشکیل شده است که عبارتند از: احرام بستن در مکه، وقوف به عرفات، وقوف به مشعرالحرام، انداختن سنگریزه به جمره عقبه در منا، قربانی در منی، طواف زیارت در مکه، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء، ماندن در منا شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم برای بعضی از اشخاص و در روز یازدهم و دوازدهم رمی جمرات و اشخاصی که شب سیزدهم در منا ماندند، روز سیزدهم باید رمی جمرات کنند. مجموع این هجده عمل صورت اکمالی حج واجب را در موسم تشکیل می‌دهد.

اولین عملی که در هر دو بخش حج واجب، اعم از عمره تمتع و حج تمتع قرار دارد، احرام است. در احرام پنج مطلب وارد شده است؛ محل احرام، واجبات احرام، مستحبات احرام، مکروهات و محرمات احرام. هر یک از این بخشها دارای لطایف عرفانی است. این لطایف و

ص: ۶۹

ظرایف معنوی، اسرار عرفانی مناسک احرام را تشکیل می‌دهد.

اسرار احرام

یک) تحریم انسان بر اشیا براساس اسم عزیز

حاجی با احرام چیزهایی را بر خود حرام می‌کند. احرام به معنای تحریم اموری بر انسان است، اما نگاه عرفانی به گونه‌ای دیگر است. (۱) ۱۶۲ یکی از اسماء الهی «عزیز» است، آنگاه که خداوند دستور داد تا در احرام درآید و آنچه را که حلال بود حرام شمرد، خداوند با صفت عزت ظهور کرده است؛ از این رو مُحَرَّم، مظهر اسم عزیز است و عزت الهی جلوه‌ای در احرام مُحَرَّم دارد. خداوند اشیا را مَسْخَر انسان قرار داد «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛ (۲) ۱۶۳ همچنین تمام زمین و زمینیان را برای انسان آفرید «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». (۳) ۱۶۴ اگر اشیا مَسْخَر انسانند و برای او خلق شده‌اند، پس آنها طالب انسانند؛ بیش از آنکه انسان طالب آنها باشد. طلب از هر دو سو است هم اشیا انسان را طلب می‌کنند و هم انسان اشیا را، ولی طلب اشیا بیش از طلب آدمی است.

بر این اساس معنای احرام متفاوت می‌شود. در احرام اشیا بر انسان حرام نشده‌اند، بلکه این انسان است که بر اشیا حرام شده است؛ زیرا انسان برای خدا خلق شده است و اشیا برای انسان. پس انسان طالب خداست و اشیا طالب او. خداوند با عزت خود خواری و ذلت انسان را نشان داد و به انسان‌ها فهماند که اوست که انسان را بر اشیا حرام کرد تا به آنها دست نیازد نه اینکه به اشیا دستور داد تا بر انسان حرام شوند؛ بنابراین دستور به احرام، دستور به تحریم انسان‌هاست نه اشیا. هدف از تحریم انسان تذکر این نکته است که آدمی فقط برای خداست و در عین حالی که می‌تواند به اموری دست یابد و آن امور مَسْخَر و در اختیار اویند، انسان نباید آنها را طلب کند و فقط باید طالب او باشد. لطیفه احرام، تحریم انسان بر اشیا است بدین لحاظ که انسان باید خود را وقف خدا کند، نه ماسوا!!

۱- . ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۷۸-۵۸۲

۲- . جائیه: ۱۳

۳- . بقره: ۲۹

ص: ۷۰

دو) شهود و فنا

سرّ دیگر احرام آن است که مشاهده محسوسات و مادیات را بر خود حرام کند و در گامی بالاتر، شهود ماسوا را بر خود حرام سازد. به عبارتی دیگر، از احرام به فنا دست یابد و از احرام متوجه عالم روحانیت، عالم وصل و عالم اسماء الهی شود که این کعبه حقیقی و این حج انفسی است.

اگر دل، چونان آینه از کدورات، آلودگی‌ها، پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها فاصله گیرد و پاک و صیقلی شود، صفا به کمال می‌رسد و اشراق آفتاب جمال به قلب می‌نشیند. بدین سعادت تنها دل‌های صاف و مستعد دست می‌یابند و این جام جهان‌نمای تجلی را فقط ریاضت و تخلی در پی می‌آورد و از این روست که در فتوحات بحث تجلی بعد از تخلی مطرح می‌شود. (۱) ۱۶۵

آینه سکندر جام است بنگرتا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

اگر آینه دل از صفات بشریت و زنگار طبیعت صاف شود، صفات روحانی بر دل تجلی می‌کند و انوار غیبی بر جان آدمی غالب می‌آید. در این صورت قلب به تمّوج در می‌آید و فوج موجی به ساختن دل تاختن آورد و جلوه تجلی دل را صفا می‌بخشد. به گفته شیخ عبدالله انصاری: «تجلی حق ناگاه آید، اما بر دل آگاه آید (۲) ۱۶۶».

البته تجلی هر کس متناسب با مقام اوست. اگر برای نااهل، ستر و حجاب فرو افتد و کشف حاصل شود و سلطان حقیقت به دیدگان آید، وی نابود شود.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سرّ احرام آن است که انسان به غیر خدا ننگرد و جز او نبیند و حریم دل را در اختیار غیر او قرار ندهد. دو چشمش، چشم واحدی گردد و همه به او دوخته شود، واحد ببیند و جز خدا نبیند، شهود ماسوا نکند و به ماسوا اجازه ندهد مانع یاد خدا گردند این است معنای فرازی از حدیث مصباح الشریعه که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- . فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۸۵

۲- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، مناجات نامه

ص: ۷۱

«وَأَحْرَمَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ».

«و هر چه تو را از یاد خدا و اطاعت او باز می‌دارد، بر خود حرام کن.»

سه) دوری از معاصی

سرّ دیگر احرام، دوری از جمیع معاصی و حتی مشتبهات است. نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، مشتبهات و تمام لذات فاصله بگیرد و حتی لذت حلال را، به قدر ضرورت، آن هم نه برای تحصیل لذت، بلکه برای انجام تکلیف الهی استفاده کند. (۱) ۱۶۷

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«فَجِئِنَّا أَحْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لَأَ؛ (۲) ۱۶۸

«پرسید وقتی احرام بستی نیت کردی که همه محرّمات خدا را بر خود حرام سازی؟ گفت: نه.»

انسان در عالم الست عهد و پیمان عبودیت با خدا بسته است. خدا با انسان پیمان محبت، خدا بر پیمانش ثابت است، اما اکثر انسان‌ها عهد خود با خدای خویش شکسته‌اند و اگر به عهد خود بازگردند، باز عهد خود می‌شکنند. عهدی که انسان با او بسته است، بندگی، انقیاد، توکل و حرمت نگه داشتن اوست. روا نیست انسان عهد الست بشکند و مخالفت او کند. لطیفه احرام نفی معصیت و بازگشت به پیمان عالم الست است.

چهار) حرمت کعبه

کعبه حرمت و احترام ویژه‌ای دارد (وجوه حرمت کعبه گذشت)، خدای سبحان به احترام حرمت کعبه محدوده آن را حرم و انسانهایی که قصد ورود به آن را دارند، مُحرّم اعلام کرد پس

۱- اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۲۹

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۷۲

هم حرمت مکه و هم تحریم احرام به لحاظ حرمت بیت الله است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَحُرْمَ الْمَسْجِدِ لِعَلَّةِ الْكَعْبَةِ وَ حُرْمَ الْحَرَمِ لِعَلَّةِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعَلَّةِ الْحَرَمِ»؛ (۱) ۱۶۹

«مسجد الحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجد الحرام است و احرام به علت حرم واجب شد.»

همچنین امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر به این سرّ عرفانی اشاره دارد:

«وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعَلَّةِ الْحَرَمِ»؛ (۲) ۱۷۰ «احرام به خاطر حرم واجب شد.»

یکی از ویژگیهایی که مختص مکه معظمه است و روی زمین هیچ منطقه دیگری این خصیصه را ندارد، وجوب احرام است. هر کس هر زمان بخواهد وارد مکه شود، باید نخست به میقات وارد شده، در آنجا احرام بندد و سپس به مکه وارد شود. او در این صورت محرم است و مادام که اعمال مخصوص را انجام ندهد، از احرام خارج نمی‌شود. این حکم اختصاصی و انحصاری مکه، علتی دارد. علت آن حرمت انحصاری کعبه است و به همین خاطر خداوند قانون احرام را مقرر نمود. لذا کسی که حکم واقعی احرام را بداند و بدان عمل کند، واقعاً مکی است.

پنج نودان قلب

عارف بر سرچشمه مقام قلب نشسته و از آن سیراب می‌شود، (۳) ۱۷۱ کسی که اطاعت خدا نمود و احرام قلب بست به حریم قلب انسان کامل و مقام عظمای ولایت نائل آمده است. مقام قلب اکمل انسان‌ها، اقیانوس حکمت است که اگر آدمی قطره‌ای از آن بنوشد، حکیم شده درک

۱- . المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲

۲- . فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱

۳- . اسرار الشریعہ و اطوار الطریقہ و انوار الحقیقہ، ص ۲۳۱

ص: ۷۳

حقایق می‌کند، از این رو محرم به دریای قلب حکیم متصل است و از ناودان قلب بهره می‌برد. حدیث «اخلاص» این واقعیت را بر ملا می‌کند.

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ...».

«کسی که برای خدا چهل روز اخلاص ورزد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود.»

قلب مخلص بر اثر اخلاص باز می‌شود و سرچشمه‌های حکمت از آن جریان می‌یابد. زلال حکمت که از ناودان قلب ساری و جاری شده، گمگشتگان و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد.

اصحاب سلوک در باب اخلاص نکات و لطایفی گفته‌اند: (۱) ۱۷۲ از جمله اینکه اخلاص، صافی نمودن عمل است از هر شوبی. در اخلاص باید عمل را پاک نمود تا غیر خدا در آن نصیبی نداشته باشد. اگر عامل جز از خدا عوض نخواهد، کاری با اخلاص انجام داده است. تا رسوم غیریت و انانیت باقی است شرک و ریا در کار است. ارادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است و در قلب او جز ذات حق، دیگری راه ندارد. بهشت اهل اخلاص، مقام لقاء است و آنها فقط با دیدار او راضی می‌شوند، درد آنها هجران است و فراق و جز با وصال، دردشان درمان نیابد. حکایت نی نامه مثنوی، درد فراق یار را فریاد می‌زند:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جداییها حکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

شش) مقام تنزیه

خداوند به پیامبرش فرمود:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ (۲) ۱۷۳ «تو تیر نینداختی وقتی که تیر انداختی، بلکه خدا بود که تیر انداخت.»

۱- . شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص ۶۸

۲- . انفال: ۱۷

ص: ۷۴

این تعبیر اشاره به مقام تنزیه خداست. اگر فعلی هم به انسان نسبت داده شود، در واقع از آن خداست، چنانکه هیچ وصفی لایق او نیست.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (۱) ۱۷۴ «پروردگارت در عزت و بلندی از آنچه وصف می‌کنند، منزّه تر است.» خداوند منزّه است و تسیح بندگان تنزیه اوست و از این روست که تمامی ستایش‌های انسانی با تسیح آغاز می‌شود. احرام برای بنده نظیر تنزیه برای خداست. (۲) ۱۷۵ محرم، منزّه است لذا باید از اموری اجتناب کند و از آنها دوری گزیند.

هفت) جذبه

مردان الهی دو دسته‌اند: دسته‌ای نخست می‌روند و سپس آنها را می‌برند و دسته‌ای دیگر سالکانی هستند که نخست آنها را می‌برند، سپس خودشان می‌روند. در سلوک هم رفتن وجود دارد و هم بردن، لکن سالکان را دو وضعیت است؛ بعضی رفتنشان نخست است و برخی بردنشان. رفتن، سلوک است و بردن، جذبه. براین اساس می‌توان گفت سالک طریق حقیقت یا سالک مجذوبند و یا مجذوب سالک. (۳) ۱۷۶ گاهی در آغاز سالک باید با پای خود برود و در میانه راه کشش و انجذابی او را فرا گرفته برود و گاهی آغاز سلوک با جذبه است. خداوند بنده مستعد را تا مراحل می‌کشد و می‌برد و بعد از آن او را به حال خود گذاشته، از او می‌خواهد با پای خود برود. برخی، آیات اواخر سوره فجر را بر سالک مجذوب منطبق کرده‌اند. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»؛ (۴) ۱۷۷ احرام، جذبه است، کوششی به سوی رحمان است، با احرام انسان را می‌برند، جذب و انجذاب رحمانی شامل حال زائر می‌شود. زائری که اهل سلوک بوده، هنگام ورود به مسجد و نظر به میقات مجذوب دیدار یار می‌شود. او سالک مجذوب است و اگر پیش از این سلوکی

۱- . صافات: ۱۸۰

۲- . ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۲۵

۳- . نص النصوص، ص ۱۷۴

۴- . فجر: ۲۷-۳۰

ص: ۷۵

نداشته، در آنجا به سلک مجذوب سالک درآمده، بعد از آن باید با پای خود مقامات و منازل را یک به یک طی کند. خدای سبحان جذبه را در قرآن با واژه «ربط» ربط داده است «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا...»؛ (۱) ۱۷۸ جذب و انجذاب آتشی است که در قلب انسان افروخته می‌شود و سالک را به سمت راز و نیاز می‌برد.

وجد و جذبه سه گونه است؛ (۲) ۱۷۹ جذبه نفس، جذبه دل و جذبه جان. وجد و جذبه‌ای که بر نفس افتد نهان آدمی را آشکار کرده، سالک را مفتون می‌کند. وجد و جذبه‌ای که بر دل حاکم شود مرد الهی را به حرکت آورده، سرمست می‌کند او بانگ بر آورده، جامه می‌درد و او سالک را معنوی می‌کند. اما جذبه‌ای که جان آدمی را در بر می‌گیرد نقد جان او کرده حقیقتش را غرق می‌کند و جان او آهنگ بریدن کرده در اقیانوس هستی محو می‌شود و این وجد سالک را منظور می‌کند.

زائر بیت الله با جذبه احرام به عالم وصال نائل می‌شود. احرام، سالک را بیدار و مشتاق می‌کند، احرام حدیقه دل دوستان و ریحان جان عاشقان است، احرام سبب جان باختن می‌شود و خانمان زائر را برمی‌اندازد، احرام خلعتی عزیز است که قدر وجود آن را کسی نمی‌داند؛ زیرا وجود انسان را از وجود خلقی بیرون می‌برد، زیارت خانه خدا آتش محبت جان عاشق است، او با نظر به جامه احرام، ناآرام و بی‌قرار می‌گردد، درد او فزونی یافته، با چشم گریان و دل بریان پنهان و نهان را آشکار می‌بیند و او با جذبه الهی به مقام یقین و غرق نائل می‌شود.

بر آتش عاشقیت جان عود کنم جان بنده تست نه من جود کنم
چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان صد جان دگر به حیلۀ موجود کنم

هشت (حضور)

احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسی که در میقات غایب است و خود را

۱- . کهف: ۱۴

۲- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۲۶

ص: ۷۶

برای انس با دوست مهیا نکرده، گویا در خانه خویش نشسته است، حتی این غیبت از آن غیبت بالاتر است و کسی که در خانه خود نشسته و حضور دارد، گویا مُحرم است و مکی. اگر در احرام حضور یابد، حضورش کامل گشته در محضر حق باریافته است. اگر مجاهد طریقت حق هجرت کرده باشد، جهادش علت شهود او گشته، احرام حضور بسته است؛ از این رو غرض احرام، حضور در محضر ربوبی و باریافتن در پیشگاه مالک عالم است. سالک حاضر به هنگام احرام محو می‌شود، او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبه‌ها می‌گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می‌شود.

نه تشبیه خدا

در احرام انسان از کارهایی بازداشته شده است، احرام تحریم و توقیف است، احرام منع و دوری است. خدای سبحان مُحرم را شبیه خودش قرار داده است. (۱) ۱۸۰ او فرد فرید است و محرم هم از دیگران متمایز و منفرد. خدای تعالی وصفی دارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ (۲) ۱۸۱ او از خود هر گونه همانندی را نفی کرده است در عین حال که او تجلی و ظهوری دارد. محرم مظهر این اسم خداست، او هم با احرام هر گونه همانندی را نفی می‌کند، لذا باریتعالی محرم را به خود تشبیه نموده است.

ده سفر معنوی

آنانکه قصد حج کرده‌اند سه دسته‌اند (۳) ۱۸۲: دسته نخست به دنبال حجة الاسلام‌اند، قصد آنها این است که حجتشان درست و سالم برگزار شود، آنها با خود توشه می‌برند تا حجی در خور و شایسته داشته باشند. دسته دوم حاجیانی هستند که سعی در قطع علقه‌ها دارند، آنها واقعاً از وطن، اهل، عیال و دوستان مهاجرت کرده، قصد واقعی برای زیارت بیت الله و قبر نبوی دارند. آنان بیابان‌ها را

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۷۸۰

۲- شوری: ۱۱

۳- اللمع، ص ۱۵۶-۱۵۸

ص: ۷۷

طی می‌کنند، با مشکلات مواجه می‌شوند و با صعوبت خود را به میقات می‌رسانند. این دسته از زائران آداب حج را به جای می‌آورند و ذخیره‌ای برای آخرت خود فراهم می‌کنند.

دسته سوم مجاوران حق‌اند، آنها با یاد او و دیدار او انس گرفته‌اند، نفس خود را سالها مجوس ساخته‌اند، از شهوات گذشته‌اند، از لذات گذر کرده‌اند، این‌ها مسافر و مهاجرند. اینان سفری معنوی در پیش دارند و رزق آنها مقسوم و قوت آنها در عالم غیب است. مسافران واقعی و محرمان راستین پای برهنه‌اند، بالای سرشان جز آسمان چیزی نیست، چشمشان فقط در انتظار رویت ماه است، نفسشان بی‌قرار دیدار است، حالت آنها حضور است و قلبشان مملو از سرور و آنگاه که به میقات می‌رسند، سفر معنوی خویش آغاز کرده‌اند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

اساساً سفر را سفر گفته‌اند چون آدمی را از اخلاق زشت می‌رهاند. (۱) ۱۸۳ مسافر معنوی از اخلاق ذمیمه رمیده است و کسوت اخلاق زیبا پوشیده است، او از نفس‌رهایی یافته به اطمینان و یقین واصل شده است. توکل، رضا، تسلیم، اطمینان، یقین و نور، دستاورد این سفر معنوی است. در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت احرام سوال شد. امام علیه السلام چنین پاسخ داد (۲) ۱۸۴:

لأن یخشعوا قَبْلَ دُخُولِ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمْنِهِ وَ لِنَلَّا يَلْهُوا وَ يَسْتَعْلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَذَاتِهَا وَ يَكُونُوا جَادِّينَ فِيمَا فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكَلْبَتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِنَبِيِّهِ وَ التَّدَلُّلِ لِنَفْسِهِمْ عِنْدَ قَضَائِهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِعِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَا ضَمِنَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ؛ (۳) ۱۸۵ «همانا مردم مأمور شده‌اند که احرام ببندند، تا پیش از ورود به حرم امن الهی، خشوع پیدا کنند و به چیزی از کارهای دنیا و زینت‌ها و لذت‌های آن سرگرم و مشغول نباشند و در راه آن چه که به سوی آن آمده‌اند شکبیا باشند و با همه

۱- همان، ص ۱۵۹

۲- فقیه، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۳۱۱۰

۳- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۸۴

ص: ۷۸

وجودشان رو به خانه خدا آورند. به علاوه در احرام، بزرگداشت خدای متعال و خانه او و فروتنی برای حاجیان است، وقتی که می‌خواهند به سوی خدا روند و بر او وارد شوند، در حالی که به پاداش او امیدوار، از کیفرش بیمناک و به سوی او روانند و با فروتنی و تواضع و خضوع، روی به سوی او می‌کنند.»

اسرار میقات

یک) کندن لباس معصیت

گرایش به عالم غیب و تمایل به کشف اسرار، جزء فطرت و سرشت انسان است. طینت معنوی ریشه در جاذبه حضرت ربوبیت دارد. نخست جاذبه او شامل حال انسان می‌شود و سپس انسان کششی به سمت او پیدا می‌کند. حدیث «کنز مخفی»، اساس هستی و آفرینش را حبّ، عشق و جاذبه رحمانی می‌داند:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَفْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ»؛
 «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، آفریدم تا شناخته شوم.»
 در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

مغناطیس جان، جان جانان است و منبع جمال و غایت کمال ریشه جاذبه‌های انسانی است. این جاذبه مغناطیسی نتیجه‌ای جز پاره کردن قیود طبیعی و رفض علقه‌های نفسانی ندارد. در این صورت انسان به سوی عالم تجرد بالا می‌رود، ملکوت و جبروت را در می‌نوردد تا به اصل حقیقت هستی واصل شود که این مقام، اتصال با کعبه مقصود و دیدار یار است.

اما بشر از ماده زاده شد و با ماده در ظلمت‌کده طبیعت رشد می‌کرد. ظلمت مادیت بستر زندگی انسان است، آدمی در بیکران شهوات و کثرات غوطه می‌زند، امواج علایق و وابستگی‌های مادی او را هر لحظه به طرفی پرتاب می‌کند، هنوز از بیهوشی موجدی به هوش نیامده، موج سهمگین دیگری، سیلی تاریکی و مادیت به صورت او صدمه می‌زند، امواج خروشان این دریای هولناک و دهشت‌انگیز هر لحظه او را بیشتر فرو برده، به گونه‌ای که

ص: ۷۹

ناله‌ها و فریادش میان نهیب امواج گم می‌شود؛ به هر سو که می‌نگرد، حرمان و حسرت است و تهدید و رعب. در این میان گاهی جذبه‌ای از آسمان درمی‌رسد که چون نسیم جان بخش و روح‌افزایی او را نوازش می‌دهد؛ این جذبه مهرانگیز او را به سمت بالا دعوت می‌کند، به مقصد و مقصود سوق می‌دهد اما افسوس که این نسیم حیات بخش و این جذبه رحمانی دوامی ندارد و چونان برقی رونده و گذرا عبور می‌کند.

«أَنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا». (۱) ۱۸۶

«در روزگارانتان نسیم‌هایی می‌وزد، آگاه باشید که به آن اقبال کنید و از آن اوبار نکنید.»

مهمترین توشه سلوک، ترک مخالفت الهی است. معصیت، مخالفت حق است. معاصی پای انسان را به زمین ماده می‌بندد و به او اجازه سلوک و حرکت نمی‌دهند. وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها جرم می‌آورند و مجرم، مُحرم نمی‌گردد. میقات، نوید ترک معصیت است، میقات مژده احرام واقعی است، حضور در میقات، حضور در محضر موجودی است که می‌بیند. در حضور او انسان باید عهد و پیمانی ببندد تا اوصاف حیوانی را رها کند، پا جای پای شیطان نگذارد، انسانیت در او تقویت شود و زحمات انبیا را قدر شناسد.

میقات محل تخلیه است. در آنجا باید از گناه خالی شد، به عالم نور وارد گشت، خضوع، تذلل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد. به این حقیقت نورانی امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی اشاره دارد.

«قال: فَحِينَ نَزَلَتْ الْمِيقَاتُ نَوَيْتُ أَنْكَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمُعْصِيَةِ وَ لَبَسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ قَالَ لَأَ؛ (۲) ۱۸۷»

«پرسید: آنگاه که به میقات فرود آمدی، نیت کردی که لباس نافرمانی را در آورده لباس طاعت بپوشی؟ گفت: نه.»
اگر حاجی هنگام نزول به میقات از مخالفت الهی دست نکشد و ترک معصیت نکند، او در

۱- بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۸۰

واقع، میقات و احرام را درک نکرده است.

دو زیارت خدا

مشاهده، رؤیت حق است با چشم دل، عارفی که جهان را به عنوان مظهر و آیت خدا می‌بیند، در واقع عالم را فانی و مستهلک شهود می‌کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می‌بیند:

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۱) ۱۸۸؛

«در هلاکت پیشینیان پند است آن را که دارای قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کند.» عارف، شهید را به معنای شهود اخذ می‌کند.

هر که را جان از هوس‌ها گشت پاک‌زود بیند قصر و ایوان سماک

ای برادر تو نبینی قصر اوزان که در چشم دلت رسته است مو

چشم دل از موی علت پاک کن تا بینی قصر فیض

«من لدن»

کسی که به زیارت حق نایل نیاید، زیان کرده و دیدار حق نهایت سیر انسان است:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۲) ۱۸۹؛

«ای انسان با هر رنج بکوشی عاقبت نائل به ملاقات او می‌شوی.»

البته انسان با بصیرت و حقایق ایمانی به زیارت وجه‌الله نایل می‌شود، لقاء حق با انقطاع، قرین و همراه است؛ چنانکه در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

«إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّىٰ تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعِيدِنِ الْعَظْمَةِ»؛

«معبودا به من ببخش کمال انقطاع به درگاہت را و پرتو ده دیده دل ما را به

۱- . ق: ۳۷

۲- . انشقاق: ۶

ص: ۸۱

تابش نظر خود تا بردرد دیده‌های دل پرده‌های نور را و برسد به سرچشمه عظمت.»

دردمندی اولیا و عارفان همه از سر هجران و شوق دیدار بوده است. میقات، گاه دیدار یار است، میقات زمان زیارت دوست می‌باشد و حاجی در میقات قصد مواجهه رودررو با خدای عظیم دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«فَحِينَ دَخَلْتَ الْمِيَقَاتِ، نُؤَيَّتْ أَنْكَ بَيْتَهُ الزَّيَارَةَ؟ قَالَ: لَأَ»؛ (۱) ۱۹۰ «وقتی وارد میقات شدی نیت کردی که بر نیت زیارت باشی؟ گفت: نه.»

میقات برای راههای مختلف، متفاوت است. برای اهل مدینه، مسجد شجره (ذوالحلیفه)، برای عراق و نجد، وادی عقیق، برای اهل طائف، قرن المنازل، برای اهالی یمن، یلملم و برای شامیان، حجه، میقات میباشد اما نزدیکترین افراد به حرم خدا ساکنین و مقیمین مکه‌اند، برای آنها نزدیکترین میقات یعنی تنعیم قرار دارد. ساکنان مکه، همسایگان کعبه و حرم خدا هستند. همسایگان بیت الله نزدیکترین افراد به خانه خدا هستند لذا باید در نزدیکترین میقات‌ها احرام بندند. خداوند برای آنان با اسم «الاول» تجلی کرده است. (۲) ۱۹۱ این تجلی جز برای اهل حرم نباشد و ساکنان حرم به حکم اولیت، بر دیگران برتری دارند لذا اولین و نزدیکترین میقات‌ها، احرام گاه آنهاست.

احرام، اولین محل سلوک و میقات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات آغازین مرز حضور است، حاجی با میقات به سرزمین عهد و پیمان و عالم الست باز می‌گردد؛ او از خود شروع کرده، برای دیدار خدا آماده می‌شود. میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است؛ سفری از دنیا به آخرت، سفری از توبه به توحید، سفری از کثرت به وحدت، سفری از شهادت به غیب، سفری از ظاهر به باطن، سفری از «من» به «او» و سفری از «من» به «تو».

به میقات آمدم تا بینم او رابه آب توبه شویم دست و رو را

ببار ای ابر رحمت بر سر من که می‌بینم بهار آرزو را

میقات، شمیم حضور است، نسیمی است که صبا از آن طره بگشاید، میقات، برهنه شدن از رسوم و عادات و در بر کردن لباس قنوت و عبودیت است. میقات شکوهی به اندازه قیامت دارد، میقات محل انابه، ابتهال و تضرع است، میقات، اجابت ندایی است که از عمق تاریخ بر می‌آید، میقات تن دادن به زلال علم و معرفت و درنگی در گذشته خویشتن است، به شاهراه صراط مستقیم آمدن است، میقات، سر زمان است، میقات مردن از گذشته و یافتن حیاتی دوباره است، گذشتن از پستی‌ها و پیوستن به زیبایی‌هاست، میقات تهی شدن از غیر او و سرشار از او گشتن است. سالک در میقات خودیت را دفن و خدا را اظهار و بر ملا می‌کند و میقات وقت مؤانست و عشق بازی است. در میقات باید نعلین انانیت برکنند؛ زیرا آنجا وادی قداست و نور است.

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۳) ۱۹۲؛

«نعلین از خود بدور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.»

در میان میقات‌ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد. سر آنرا باید در عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله جست و جو کرد. از امام صادق علیه السلام پرسشی شد و آن اینکه چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد شجره احرام بست؟ امام علیه السلام پاسخ داد (۴) ۱۹۳:

«زیرا معراج پیامبر به آسمان بجزا مسجد شجره صورت گرفت، ملائکه هم بجزا مسجد شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بیت المعمور بالا بردند و در آنجا ندایی آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لبيك. صاحب ندا گفت: آیا من تو را یتیم نیافتم و پناه ندادم؟

آیا تو را گمراه نیافتم و هدایت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ كَيْفَكَ».

از این رو احرام پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد شجره بود.

اسرار واجبات احرام

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، یعنی اینکه انسان در حالی که می‌خواهد محرم

۱- . طه: ۱۲

۲- . علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۳

۳- . طه: ۱۲

۴- . علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۳

ص: ۸۳

شود، نیت عمره تمتع یا قصد ترک محرمات احرام کند، دیگری تلبیه است؛ یعنی اینکه لبیک بگویند و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که یکی را لُنگ و دیگری را رداء گویند. هر یک از این سه، اسرار باطنی دارد که توجه به آنها حج نورانی و نورانیت حج برای حاجی به ارمغان می‌آورد.

اسرار نیت

یک) هجرت باطنی و اخلاص

یکی از شرایط هر عبادتی، از جمله حج و احرام نیت است. سرّ نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا. خلوص در نیت صاف نمودن سرّ ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد چه ظاهری، چه باطنی، چه جوارحی چه جوانحی.

اعمال حتی شامل خطورات قلبی هم می‌شود. ریشه تمامی آلودگی‌های عمل، انانیت و نفسانیت است. خلوص در نیت خشکاندن شوائب و ناپاکی‌های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت. دین را باید برای خدا خالص کرد.

«الا لله الدین الخالص» (۱) ۱۹۴؛

«آگاه باشید که برای خداست دین خالص.»

خداوند از انسان دین خالص طلب کرده است؛ بنابراین در دین، دینداری و عبادت نباید غیر او را دخالت داد. هواهای نفسانی و شوائب شیطانی دین را از خلوص می‌اندازند و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آنرا پذیرا نیست.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی و ربود خاری تو همیشه گلخنی

خلوص نیت انسان را مهاجر می‌کند و هجرت دو گونه است؛ (۲) ۱۹۵ هجرت صوری به ظاهر واقع

۱- زم: ۳

۲- پرواز در ملکوت، ص ۷۸

ص: ۸۴

می‌شود، اما هجرتی که خلوص می‌آورد، هجرت باطنی و معنوی است و این نوع دوم هجرت است. سفر باطنی مبدأی دارد و مقصدی؛ مبدأش تاریک‌خانه نفس است و غایتش خدای تعالی و رسولش. اگر کسی از خانه نفس خارج نشود، سفر او از نفس به سوی نفس است، در حالی که سیر سالک باید از نفس به سوی خدا باشد. در این سلوک باید از نفسانیت و انانیت خارج شد و لذا بد نفسانی را دور کرد.

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۱) ۱۹۶؛

«هرگاه کسی از خانه‌اش برای هجرت بسوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر مرگ وی را در رسد اجر چنین کسی بر خداست.»

دو) قصد تحول

روزی که انسان در میقات می‌ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می‌کند. اینک هنگام تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است. زندگی انسان نقطه‌های عطفی دارد که می‌تواند تلنگری به وجود انسان باشد. کسانی که از این نقطه‌های عطف بهره برده، راه خود یافته‌اند، برده‌اند و برنده‌اند و فوز و فلاح برای آنهاست. به گاه قصد احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را در بر می‌گیرد، زبان انسان قفل می‌شود، شعله‌های بیقراری از نگاه انسان زبانه می‌کشد و شراره‌های عشق بن‌مایه وجود آدمی را تکان می‌دهد؛ زمان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را روبه روی خدا احساس می‌کند. اکنون زمان دلدادگی است، میقات حسرت است و امید؛ حسرت بر گذشته و امید به آینده. در آنجا باید قصد دگرگونی داشت، انسانی متحول شد، از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت‌ها و نسیان‌ها کاست و بر عشق‌ها، خلوص‌ها و حضورها افزود.

با نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می‌بندد، پیمان تحول با خدا می‌بندد. به بیان

ص: ۸۵

بهتر عهد و پیمانی که حج گزار با پروردگار عالم در عالم الست بسته است، تجدید می‌کند. نیت احرام، عقد با خدا و بریدن از ماسواست. به این نکته نورانی امام سجاد علیه السلام اشاره می‌کند:

«فَحِينَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ قَدْ حَلَلْتَ كُلَّ عَقْدٍ لِغَيْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نیت حج کردی آیا نیت کردی که هر پیوندی با غیر خدا را رها کنی؟ گفت: نه.»

اسرار تلبیه

یک پاسخ به دعوت خدا

آنگاه که انسان در میقات قرار می‌گیرد و قصد بستن احرام می‌کند، باید «لیبیک» بگوید؛ یعنی این ذکر را بر زبان خود جاری سازد: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ أَنْ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ». کیفیت تلبیه براساس حدیث امام صادق علیه السلام به همین نحو بود که گذشت. امام در ادامه حدیث خود فرمود:

«رسول خدا علیه السلام بعد از گفتن لیبیک «ذالمعارج» را زیاد می‌فرمود و هر گاه به سواره‌ای بر می‌خورد یا به بالای تپه‌ای می‌رسید یا به دشتی سرازیر می‌شد و آخر شب و پس از نمازها، لیبیک می‌گفت». (۱) ۱۹۷

البته تلبیه ادامه‌ای هم دارد که مستحب است.

آنگاه که مردان الهی لباس احرام می‌پوشند و قصد حضور در درگاه باری تعالی دارند، خداوند آنها را صدا می‌زند، آنها را می‌خواند و برای آنها دعوت نامه‌ای ارسال می‌کند. لیبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست. سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت تلبیه پرسید، حضرت فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: عِبَادِي وَإِمَائِي، لِأَحْرَمْتَكُمْ

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۳۲۵، روایت ۲۵۷۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۲، روایت ۵۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۷، روایت ۷

ص: ۸۶

عَلَى النَّارِ كَمَا أُخْرِثْتُمْ لِي، فَقَوْلُهُمْ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» إِبْجَابُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نِدَائِهِ لَهُمْ؛ (۱) ۱۹۸

«وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می‌دهد و می‌گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آنگونه که شما به خاطر من احرام بستید. آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد، می‌گویند: «لبیک، خدایا لبیک.»

تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می‌دهد. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است و در میقات خود را برای میهمانی آماده و مهیا می‌سازد. میزبان او را فراخوانده است و حاجی در پاسخ به دعوت حق لبیک گویند آماده دیدار می‌شود.

زائر هنگامی می‌تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملاً خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ». حاجی باید با اعتقاد به خدا فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان خشوع و خضوع به درگاه باریتعالی آورد، حالتش به گونه‌ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه‌ای که سخط دارد، کریم و رحیم است و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که آن حضرت بعد از احرام رنگ از رخسارش پرید، اصحاب علت آن را جویا شدند.

امام علیه السلام اظهار داشت خوف دارم که خداوند در پاسخ من بگوید: «لا لبیک».

«فَلَمَّا أُحْرِمَ وَاسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ أَصْفَرَ لَوْنَهُ وَوَقَعَتْ عَلَيْهِ الرَّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَلْبِيَ فَقِيلَ: أَلَا تَلْبِي؟ فَقَالَ: أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ فَلَمَّا لَبَّيْ خَرَّ مَغْشِيَا عَلَيْهِ...»؛ (۲) ۱۹۹

«امام سجاد علیه السلام به حج رفت. چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید. کسی گفت: لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: لا لبیک و لاسعدیک! و

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۳، روایت ۲۱؛ علل الشرائع، ص ۴۱۶، روایت ۲

۲- . عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵

ص: ۸۷

چون لبیک گفت، بیهوش شد.» (۱) ۲۰۰

از سوی دیگر وجه تسمیه هم همین است. این واژه در لغت به معنای اجابت است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام هم به این نکته اشاره شده است. از امام علیه السلام درباره وجه تسمیه تلبیه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

«إجابة، إجاب موسى ربه» (۲) ۲۰۱؛

«این اجابت است، موسی هم پروردگارش را چنین جواب داد.»

بنابراین لبیک شعار حج شد و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار گرفت.

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه بیان لطیفی دارد:

«و لب بمعنی إجابة صافیة خالصة زاکیة لله عزّ و جلّ فی دعوتک متمسکاً بالعروة الوثقی»؛ (۳) ۲۰۲ «لبیک تو به معنای اجابت زلال و پاک برای خدای متعال در دعوتش باشد در حالی که به دستگیره محکم الهی چنگ زده‌ای.»

پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد، پاسخی همراه با صفا و پاسخی پاک برای خداوند عظیم و کریم. پاسخ دهنده هم باید خود را برای اجابت دعوت حق مهیا کند و با استعداد لازم به حضور او باریابد، قلبی صاف فراهم کند، تزکیه نفس داشته باشد، صدق، ادب، صبر، شکر، ایثار و سخا، توشه راه داشته باشد تا بتواند پاسخی شایسته به فراخوان الهی بدهد.

دو سکوت معصیت

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

۱- . محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵، روایت ۱۲۱

۲- . علل الشرایع، ص ۴۱۸، روایت ۴

۳- . بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

ص: ۸۸

«فَحِينَ لَيْتَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِكُلِّ طَاعَةٍ، وَصُمْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی لیبیک گفتی آیا نیت کردی که در طاعت محض او سخن بگویی و از هر معصیت او لب فرو بندی؟ گفت: نه.»

زائر باید با لیبیک خویش در برابر خدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او باید روزه معصیت گیرد و شعله معصیت را در درون خود خاموش کند، ریشه‌های آن را بخشکاند و پاسخ به هوای نفسانی ندهد.

اگر لیبیک اجابت دعوت خداست، عدم اجابت دواعی نفسانی و هواهای شیطانی هم هست.

لیبیک گو باید از شریک خدا دوری کند، هوای نفس شریک اوست. آنگاه که با چشم دل به بیت الله نگاه می‌کند، به صاحب خانه هم التفاتی کند و در حضور او عزم خود را جزم کند تا نزدیک گناه نشود. میقات احرام، محل حضور ملائکه آسمانی است. فرشتگان خدا به احرام بستگان می‌نگرند، بر آنها غبطه می‌خورند، مباحاتی که خدای سبحان نسبت به زائران خویش داشته، همیشه پیش چشم ملائکه است، روا نیست که زائر با معصیت کردن خویش مباحات خدا را تضييع کند.

زائر با لیبیک گفتن مصمم می‌شود که گناه نکند و شهادت می‌دهد که از معصیت دوری ورزد، سزا نیست که این تصمیم و شهادت کذب و دروغ باشد. گناه و معصیت طیف گسترده‌ای دارد؛ گناهان زبان، گناهان دست، گناهان پا، گناهان چشم، و بسیاری معاصی دیگر. کسی که لیبیک خدا می‌گوید باید تمامی معاصی، جرمها و اشتباهات را مدّ نظر قرار دهد و قصد دوری از آنها کند. او باید تصمیمی سرنوشت ساز بگیرد، از گذشته زشت خود پشیمان شود و لیبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار دهد تا آینده‌ای روشن و نورانی در پیش داشته باشد.

باری، لیبیک آغاز مجاهدت است، شروع پاره‌ای تحریم‌هاست، او باید تجربه کند تا خود را از بعضی امور محروم کند، این محرومیت‌ها نوید بخش حقیقت‌هایی است که در آینده عمر، پیش روی زائر قرار می‌گیرد، لیبیک زیر ساخت مناسبک حج است، اساس ورود به حرم الهی است، لیبیک روزه‌ای به رحمت الهی باز می‌کند، لیبیک فریادی علیه طغیان نفس است، زائر با لیبیک خویش طاغوت درون را درهم می‌شکند، دامن نفس را از وسوسه‌ها و شیطنتها

ص: ۸۹

می‌زداید، حریم درون را از حيله‌ها، نیرنگ‌ها و خدعه‌های نفسانی پاک می‌کند، لیبیک باطن انسان را عرصه گاه نور الهی قرار می‌دهد، لیبیک سلامت نفس، پاکی روح و آشتی با آسمان را به ارمغان می‌آورد، لیبیک گویان در حمایت و پناه حق قرار می‌گیرند، لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهد، عشق و توجه است و زائر با لیبیک خویش گامی به سوی بهشت برمی‌دارد.

سه) هماهنگی با ابراهیم

لیبیک زائر را شبیه ابراهیم می‌کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می‌کند. لیبیک گو شبیه ابراهیم می‌شود. ابراهیم علیه السلام حلیم، صبور، شاکر و اهل ابتغال و انابه بود. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»؛ (۱) ۲۰۳ ابراهیم صادق بلکه صدیق بود. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»؛ (۲) ۲۰۴ ابراهیم اهل دعا و تضرع بود. او دعاها را فراوانی بعد از تجدید بنای خانه خدا کرد. خداوند هم با ابراهیم علیه السلام به گونه‌ای خاص معامله کرد؛ او را به شدت آزمود. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»؛ (۳) ۲۰۵ ابراهیم علیه السلام مأمور شکستن بتها شد. «وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ»؛ (۴) ۲۰۶ ابراهیم علیه السلام با امداد الهی توانست ملکوت آسمانها و زمین را رؤیت کند. «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (۵) ۲۰۷ و خداوند به ابراهیم علیه السلام سلام داد: «سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ»؛ (۶) ۲۰۸

روزی مشرکان و معاندان ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاردند و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل بر او نازل شد و از او پرسید:

«آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: نسبت به تو حاجتی ندارم سپس جبرئیل به آسمان عروج کرد، بازگشت و از او پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟»

خلیل الله پاسخ داد: «همین که او حال مرا می‌بیند کافی است.» (۷) ۲۰۹

۱- . هود: ۷۵

۲- . مریم: ۴۱

۳- . بقره: ۱۲۴

۴- . انبیاء: ۵۷

۵- . انعام: ۷۵

۶- . صافات: ۱۰۹

۷- . کشف‌المحجوب، ص ۴۲۴

ص: ۹۰

و به این نکته توجه کنیم که گفتگو زمانی صورت گرفت که ابراهیم علیه السلام چند گامی بیشتر با کوه آتش فاصله نداشت. خداوند هم به پاس توکل و ادبش آتش را برای او سرد و آرام قرار داد.

حج گزار و زائر بیت الله الحرام باید شباهتی به ابراهیم علیه السلام پیدا کند. او باید حلم ورزد، صبر پیشه کند، سرشک اشک بر گونه‌ها داشته باشد، اهل صدق و صفا باشد، دعا و تضرع پیشه کند و اگر در شدائد و مصائب قرار گرفت، اعتمادش را سلب نکند، بلکه بر توکلش افزوده شود.

لیبک دریچه‌ای است به سوی ابراهیمی شدن. راز و رمز لیبک هماهنگی با خلیل الله و بانی بیت الله است.

آن یکی الله می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانش خموش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی

این همه الله گفتی از عتو خود یکی الله را لیبک کو؟

او شکسته دل شد و بنهاد سردید در خواب او خضر را در حضر

گفت همین از ذکر چون وامانده‌ای چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟

گفت لیبکم نمی‌آید جواب‌زان همی ترسم که باشم ردّ باب

گفت خضرش که خدا این گفت به من که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن الله تو لیبک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لیبک ماست

چهار) الگوی زندگی

عارفان و سالکان، تلبیه منقطع ندارند؛ لیبک آنها دائمی است. آنها در تمامی عمر اجابت حق می‌کنند و لیبک گویان مقام قدس ربوبی‌اند. خداوند دعوتی عام فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (۱) ۲۱۰؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به

ص: ۹۱

حیات ابدی رسید.»

اجابت دعوت حق، حیات آور است، انسان را زنده می‌کند و به او علم و معرفت و قدرت و توان می‌دهد. مردان الهی دائماً حق را اجابت می‌کنند. هر گاه از حالی به حال دیگر منتقل شوند و با تمامی نفسهایشان خدا را می‌خوانند، پاسخ او را می‌دهند. اگر سالک لباس طاعت پوشد و از لباس معصیت خارج گردد، بهترین پاسخ را به خدای سبحان داده است. لذا لبیک حج در میقات الگوی برای تمامی زندگی است تا انسان در طول حیاتش و سراسر عمرش مراقب حضور حق باشد، نجواها و نداها را بشنود و او را اجابت کند.

پنج ذوب گناه

لبیک گناهان را می‌برد، با معصیت سازگار نیست، آثار آن را نابود می‌کند، بر ایمان می‌افزاید، لبیک غروب گناه است، آنگاه که خورشید حق بتابد معاصی غروب می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ حَاجٍّ يَضْحَى مُلَبِّياً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا غَابَتْ ذُنُوبُهُ مَعَهَا...»؛

«هیچ حج‌گزاری نیست که روز را به لبیک گفتن به سر آورد، مگر آنکه همراه غروب خورشید، گناهانش پنهان می‌شود». (۱)

۲۱۱

همچنین فرمود:

«مَنْ أَضْحَى يَوْماً مُلَبِّياً حَتَّى تَغْرِبَ الشَّمْسُ غَرِبَتْ ذُنُوبُهُ فَصَارَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»؛

«کسی که یک روز تا غروب آفتاب لبیک بگوید، گناهانش از بین می‌رود و همچون زمانی می‌شود که مادرش او را به دنیا آورده

است». (۲) ۲۱۲

و نیز فرمود:

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۹۳، روایت ۶۱۲۵

۲- . السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۲۲ و ۹۰۲۰

ص: ۹۲

«مَنْ لَبَّى فِي إِحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ بِبِرَائَةٍ مِنَ النَّارِ وَبِرَاءَةٍ مِنَ النَّفَاقِ»؛
 «کسی که در احرامش، از روی ایمان و امید به پاداش الهی هفتاد بار لبیک بگوید، خداوند هزار هزار فرشته را شاهد می‌گیرد که او را از دوزخ و نفاق رهایی داده است.» (۱) ۲۱۳

خداوند از هر چیز، چهار چیز را انتخاب کرد؛ از ملائک جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل را، از انبیا چهار نبی را: ابراهیم علیه السلام، داوود علیه السلام، موسی علیه السلام و مرا، از بیت‌ها چهار خانه، زیرا خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۳۳)؛ و از شهرها چهار بلد یعنی مدینه، بیت‌المقدس، کوبه و مکه، از زن‌ها چهار زن: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیهم السلام و از حج چهار چیز را: حَجَّ یعنی قربانی، عَجَّ یعنی ضحّه و ناله حاجیان به هنگام تلبیه، احرام و طواف را. (۲) ۲۱۴

شش) زمزمه هستی

غور در بیکرانه آیات آسمانی نشان از حقیقتی ژرف و شگرف دارد. قرآن واقعیت را به گونه‌ای متفاوت معرفی می‌کند. خداوند درخت را در حال سجده می‌داند: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ». (۳) ۲۱۵ تمام عالم هستی یا تمامی پرندگان از نماز و تسبیح خود آگاهند: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ». (۴) ۲۱۶ سنگی که از بالای کوه فرو می‌افتد به دلیل خوف و خشیت الهی است: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ». (۵) ۲۱۷ صدای رعدی که از ابرها به گوش می‌رسد، حمد و تسبیح است و خوف و خشیت آنها را نشان می‌دهد: «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ». (۶) ۲۱۸ گذشته از تمامی موارد پیش گفته یکی از واقعیاتی که قرآن آن را با تأکید و عنایت بیان می‌فرماید، تسبیح تمامی هستی است: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، روایت ۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۸، روایت ۱۸۰؛ الفردوس، ج ۳، ص ۶۱۴، ۵۹۱۸

۲- فقیه، ج ۲، ص ۲۲۱، روایت ۲۲۳۵

۳- الرحمن: ۶

۴- نور: ۴۱

۵- بقره: ۷۴

۶- رعد: ۱۳

ص: ۹۳

الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ...» (۱) ۲۱۹ البته انسان‌ها به این واقعیت و حقیقت دست نمی‌یابند. به تعبیر دیگر نیافتن دلیل بر نبودن نیست. هستی همه تسبیح گوی حق است هر چند انسان نفهمد.

به هر تقدیر جهان هستی آنگونه که خدا در قرآن تصویر می‌کند و برای انسان معرفی می‌نماید، با جهانی که ما می‌شناسیم، کاملاً متفاوت است. این وظیفه ماست که نگاه خود را به هستی تغییر دهیم و بینشی الهی نسبت به عالم بیابیم. چشم‌ها را بشوئیم و جهان را جور دیگر ببینیم.

از جمله حقایقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب لبیک بر ملا کرد این که زبان هستی، لبیک است. اگر عالم وجود تسبیح گوی حقاند، اگر عالم هستی آیات حق و بنده اویند و اگر جهان بیکران خاضع و خاشع برای اوست، همه چیز لبیک می‌گویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ مُلَبٍّ يُلَبِّي إِلَّا لَبَّى عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ مِنْ حِجْرٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ مَدْرٍ، حَتَّى تَنْقَطِعَ الْأَرْضُ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آن که آنچه از سنگ و درخت و کلوخ در چپ و راست اوست، (هم صدا با او) لبیک می‌گوید، تا آنجا که چشم کار می‌کند.» (۲) ۲۲۰

همچنین امیر مؤمنان فرمود:

«مَا مِنْ مُهَلٍّ يُهَلُّ فِي التَّلْبِيَةِ إِلَّا أَهَلَ مَنْ عَنْ يَمِينِهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَى مَقْطَعِ التُّرَابِ وَ مَنْ عَنْ يَسَارِهِ إِلَى مَقْطَعِ التُّرَابِ، وَ قَالَ لَهُ الْمَلَكَانِ: أَبَشِرْ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ مَا يُبَشِّرُ اللَّهُ عَبْدًا إِلَّا بِالْجَنَّةِ؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آنکه هر چه در چشم انداز اوست، در سمت راست و چپ لبیک گویند. و دو فرشته به او می‌گویند:

«مژده باد بر تو ای بنده خدا» و خداوند هیچ بنده‌ای را جز به بهشت مژده نمی‌دهد.» (۳) ۲۲۱

تلبیه را آدابی است که یکی از آنها خشوع است. حاجی به هنگام گفتن لبیک باید با خشوع

۱- جمعه: ۱

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت

۹۰۱۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱

۳- فقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، روایت ۲۱۴۰

ص: ۹۴

و خضوع اجابت حق کند و دعوت او را لبیک بگوید. مالک بن انس می گوید: سالی با امام صادق علیه السلام به حج رفتیم، هنگام احرام چون بر مرکبش قرار گرفت هر چه می خواست لبیک بگوید صدا در گلویش می شکست و نزدیک بود امام از مرکبش فرو افتد. به ایشان عرض کردم ناچار باید لبیک بگویی.

امام فرمود:

كَيْفَ أَجْسِرُ أَنْ أَقُولَ: «لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ» وَأَخْشَى أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَجَلَّ لِي لَا لَيْبِكَ وَلَا سَعْدَيْكَ؟؛ «چگونه جرأت کنم و بگویم: «لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ» در حالی که بیم دارم خدای متعال به من بگوید: «لَا لَيْبِكَ وَلَا سَعْدَيْكَ»» (۱) ۲۲۲

از دیگر آداب لبیک گفتن کثرت آن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد لبیک می گفت تا آنکه خانه‌های مکه را مشاهده می کرد. زائر چه سواره و چه پیاده، چه بر فراز تپه و چه در دشت، چه روز و چه شب و در همه احوال آنگاه که احرام بست، بهتر است لبیک گو باشد و پاسخ حق را مدام بر زبان خود جاری کند. محمد بن منکدر درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید که ایشان لبیک را زیاد تکرار می کرد. (۲) ۲۲۳ ادب دیگر لبیک آن است که مردان لبیک را بلند بگویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«جبرئیل نزد من آمد و گفت: خداوند متعال به تو دستور می دهد که به یارانت فرمان دهی صدایشان را به لبیک گفتن بلند سازند؛ چرا که شعار حج است» (۳) ۲۲۴

خدای سبحان فرشتگان را خبر داد که به حاجیان مباحثات می کند، در حالی که آنها ژولیده و خاک آلودند، آنها ضجه و ناله می کنند، و خداوند دل‌های شکسته و آه و اشک را دوست دارد.

زائر خانه خدا با این اوصاف شتابان به سوی خدا می رود و باید صدایش را به هنگام لبیک بلند کند تا مباحثات خدا نزد فرشتگان بزرگ آید. به بیان دیگر یکی از اسماء الهی اسم «البعید»

۱- . علل الشرایع، ص ۲۳۵، روایت ۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۳۴، روایت ۲۴۷

۲- . الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۲۷

۳- . التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۱۵۰، روایت ۲۲۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۳؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۶۸۸، روایت

۲۹۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۶۲، روایت ۱۷۵۵؛ فقیه، ج ۲، ص ۳۲۶، روایت ۲۵۵۸

ص: ۹۵

است. بنده ندای خود را به لیبک بلند می‌کند تا از اسم «البعید» به اسم «القریب» درآید و کسوت قرب الهی بیوشد. (۱) ۲۲۵ تلبیه براساس فرموده امام صادق (۲) ۲۲۶ علیه السلام تکمله‌ای هم دارد که سزاوار است بعد از هر نماز واجب یا مستحب و در همه حال آنرا تکرار کرد تا پیمان وفاداری انسان با خدا تمام گردد:

«لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ تُوْدِيءُ وَالْمَعَادُ إِلَيْكَ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ تَسْتَعْنِي وَيُفْتَقِرُ إِلَيْكَ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ ذَا النِّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ كَشَّافَ الْكُرْبِ الْعِظَامِ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيكَ، لَبَّيكَ يَا كَرِيمَ لَبَّيكَ»؛

«لیبک، لیبک، ای صاحب والایی‌ها لیبک، لیبک ای فرا خواننده به خانه امن، لیبک، لیبک ای آمرزنده گناهان، لیبک ای شایسته لیبک گویی، لیبک، لیبک ای صاحب شکوه و بزرگواری، لیبک، لیبک آغاز و بازگشت به سوی توست، لیبک، لیبک تویی نیازی و دیگران به تو محتاج، لیبک، لیبک دیگران از تو بیم دارند و به تو مشتاقاند، لیبک، لیبک ای خدای حق، لیبک، لیبک ای صاحب نعمت و بخشش نیکوی زیبا، لیبک، لیبک ای برطرف سازنده گرفتاری‌های بزرگ، لیبک، لیبک منم بنده‌ات و فرزند دو بنده‌ات، لیبک ای بزرگوار، لیبک.»

اسرار لباس احرام

اشاره

از ارکان احرام، پوشیدن دو جامه احرام برای مردان است؛ یکی لنگ است و دیگری رداء که باید به دوش انداخت. مستحب است جامه احرام از پنبه باشد و در صورت تمکن بعد از فریضه ظهر ببندد، ولی زنان می‌توانند در لباس خویش به هر نحو که هست محرم شوند. افضل است

۱- . ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۸۰۹-۸۱۲

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۵، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۱، روایت ۳۰۰ و ص ۲۸۴، روایت ۹۶۷

ص: ۹۶

احرام در جامه سفید باشد یعنی جامه سیاه به عنوان احرام کراهت دارد. لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می‌توان در دو بخش بیان کرد:

الف) اسرار کندن لباس

یک) کندن لباس مخالفت خدا

سالک باید به هنگام کنار گذاشتن لباس‌های معمولی از گناهان خود نیز خارج شود. او باید قصد کند که از ثوب مخالفت بیرون رود. کارهای حرام و حتی مکروه انسان را از خدا باز می‌دارد، مانعی بر سر راه ارتباط و اتصال با خدا هستند. کسی که اراده وصال دارد باید از علائق و شهوات بکاهد. زائری که وارد میدان حج شد باید با تمام جد و جهد خود را برای درک نفحات الهی مهیا کند و در خود شوق ایجاد کند. براساس حدیثی (۱) ۲۲۷ مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با دیگران انس واقعی نمی‌گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست، مشتاق لباسی به تن ندارد، مشتاق بی مسکن است، کسی که دارای شوق است شب و روز بندگی خدا می‌کند، او هر لحظه انتظار دیدار می‌کشد و با زبان شوق با خدا نجوا می‌کند. او سرائر خود را برای حق بیان می‌کند، او اهل رجاء است، خواب به دیدگانش نمی‌آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر با زبان حال به خدا لبیک می‌گوید. جذبه‌های الهی، او را می‌رباید، واردات قلب او را احاطه می‌کند و شایق برای حضور رب انتظار می‌کشد. برای شوق، محبت و عشق انسان را به سمت تحصیل کمال و وصول به اوج انسانیت سوق می‌دهد.

سالک می‌داند که رسیدن به قله ممکن نیست مگر بعد از عبور از پستیها. آنکه قصد قله دارد باید از پستی‌های گناه و معصیت بگذرد و از آنها عبور کند. کندن لباس برای احرام، نزع ریشه‌های غلّ، حسد، هوی و محبت دنیا از قلب است. نیت حاجی باید این باشد که به این عادات زشت باز نگردد، از متابعت هوای نفس فرار کند و چشم خود را بر زخارف و زینتهای دنیا ببندد. امام زین العابدین در حدیث شبلی سرّ کندن لباس را اینگونه بیان می‌فرماید:

۱- . به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹

ص: ۹۷

«فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِكَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ النَّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِي السُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا»؛
«پرسید: وقتی لباس‌های دوخته را در آوردی، نیت کردی که از ریا و نفاق و وارد شدن به شبهه‌ها خود را عریان کنی؟ گفت: نه.»

دو عبور از دنیا

یکی از واژه‌های زیبا و دل‌انگیز قرآنی تعبیر «عبرت» است. اهل خشیت، اهل عبرتند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى». (۱) ۲۲۸ عبرت در این آیه مربوط به سرنوشت فرعون و فرعونیان است که بخشی از تاریخ محسوب می‌شود؛ اما گاهی قرآن تاریخ گذشتگان را به صورت کلی جایگاه عبرت می‌داند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (۲) ۲۲۹ از سوی دیگر قرآن عالم تکوین را هم مربوط به عبرت می‌داند «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ». (۳) ۲۳۰ امدادهای غیبی هم با عبرت ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارند: «وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصِيرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»؛ (۴) ۲۳۱ و قرآن تمامی انسان‌ها را مخاطب قرار داده به آنها می‌گوید اهل عبرت باشید «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ». (۵) ۲۳۲

عبرت با عبور، عابر، اعتبار و تعبیر هم‌خانواده است. عبور در اصل به معنای تجاوز کردن آب است از جایی به جای دیگر. (۶) ۲۳۳ عبارت مختص به کلام است از آن جهت که از دهان و هوا عبور می‌کند. اعتبار، انتقال از وضعیت محسوس به نامحسوس است و تعبیر اختصاص به رؤیا دارد از آن جهت که از ظاهر آن عبور کرده به باطنش می‌رسیم. خلاصه آنکه عبرت به معنای عبور است. بر این اساس می‌توان گفت که معنای عبرت‌گیری از تاریخ و دنیا بدین معناست که باید با ملاحظه آنها به چیز دیگری انتقال یافت. از سوی دیگر دیدیم که عبرت در قرآن بطور

۱- . نازعات: ۲۶

۲- . یوسف: ۱۱۱

۳- . نور: ۴۴

۴- . آل عمران: ۱۳

۵- . حشر: ۲

۶- . مفردات، ص ۳۲۰

ص: ۹۸

کلی نسبت به دو چیز مطرح است؛ تاریخ یا گذشته و جهان یا دنیا.

انسان‌ها نسبت به گذشته و آینده سه دسته‌اند؛ برخی همانند پیران و کهنسالان گذشته گرایند و هیچ التفاتی به آینده ندارند. برخی دیگر همانند جوانان تمام همتشان آینده است و توجهی به گذشته ندارند؛ هر دو وضعیت، نامطلوب است. مطلوب آن است که انسان نگاهی به گذشته کند و از آن برای آینده خود بهره گیرد. چنین کسی با یک چشم خود به گذشته و با چشم دیگر آینده را می‌نگرد و از تجربه گذشته‌ها برای آینده خود استفاده می‌کند. به چنین وضعیتی «عبرت» می‌گویند؛ زیرا صاحب عبرت نگاهی به گذشته کرده است، ولی در آنجا نمانده و برای آینده خود بهره گرفته است و در واقع نگاهی عبوری و گذرا نسبت به گذشته و تاریخ دارد.

انسان‌ها نسبت به دنیا هم سه گونه‌اند؛ برخی فقط به دنیا چسبیده‌اند و آخرت را رها کرده‌اند؛ اینان چسبندگان به زمینند: «أَتَأْتُمُ إِلَى الْأَرْضِ»؛ (۱) ۲۳۴ دسته دوم برعکس، آخرت گرای افراطی‌اند و هیچ نصیبی از دنیا ندارند. این وضعیت در اصطلاح قرآنی رهبانیت است که قرآن آن را بدعت می‌خواند: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»؛ (۲) ۲۳۵ هر دو دسته از نظر قرآن سرزنش می‌شوند. نگاه درست این است که انسان به دنیا بنگرد اما با نگاه عبوری و گذرا و از دنیا بهره‌ای برای آخرت خویش دست و پا کند. «وَأَبْتَعِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا». (۳) ۲۳۶

بنابراین باید به دنیا با نگاه عبرت نگریست. انسان‌ها عابرنند و دنیا معبر که همانند رویا تعبیر دارد. باید چونان یوسف معبر بود و تعبیری درست از رویای دنیا کرد. دنیا محل ماندن نیست. آیا هیچ عاقلی روی پل، خانه ابدی می‌سازد؟ تغییر لباس در احرام به معنای عبور از دنیاست. باید نگاهی عمیق و اصیل به آخرت داشت، توجهی به آن سمت و سو کرد، از دنیا گذشت و لباس آخرت بر تن کرد. از نکات جالب قرآنی اینکه آنگاه که سخن از نسبت دنیا و آخرت است، «دار» به معنای خانه فقط بر آخرت اطلاق می‌شود. این امر بدین معناست که انسان‌ها فقط یک خانه دارند و دنیا حتی خانه مجازی هم نیست. تنها خانه انسان‌ها در جای دیگر است، محل استقرار ابدی انسان‌ها آخرت است.

۱- . توبه: ۳۸

۲- . حدید: ۲۷

۳- . قصص: ۷۷

سه بی‌حجابی

اصل در انسان نفی حجاب باطنی است. تغییر لباس لطیفه‌ای دارد و آن رجوع به اصل است. آنگاه که مُحرم لباس بر می‌کند، از تنگی در آمده است و به فراخی بی‌حجابی دست می‌یابد؛ تغییر لباس به معنای تغییر حال شدت و تنگی به رخا و فراخی است. سینه‌ها دو گونه است؛ ضیق و وسیع. از جمله اسرار کردن لباس در احرام انتقال از محدودیت و ضیق سینه است به گشادگی و وسعت؛ باید شرح صدر یافت که تنها راه وصول به آن تسلیم و رضاست و نتیجه آن چیزی جز نور، بهجت و سرور نیست.

«أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» (۱) ۲۳۷؛

«آیا آن کس که خدا برای اسلام شرح صدر عطا فرمود وی به نور الهی روشن است.»

در این صورت انسان به نعیم و برخورداری می‌رسد، در برکات و التذات الهی غوطه می‌خورد. مشاهده نیز بر دو گونه است: گاهی از طریق یقین کامل و گاهی از طریق غلبه محبت حاصل می‌شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله چشم بر هیچ موجودی باز نکرد، مگر آنکه با دل موحد آن را دید. اگر انسان چشم سر را بر شهوات بست و چشم دل را از مخلوقات فرو کاست، دیدگان دلش به شهود محبوب می‌رسد. اهل مشاهده، عمر خویش را از زمان شهود حساب می‌کنند و آنچه را که اندر غیبت گذشت، عمر نمی‌شمرند. چنانکه از عارفی پرسیدند: عمر تو چقدر است؟ گفت: چهار سال. گفتند: چگونه ممکن است؟ گفت: هفتاد سال بود که در حجاب دنیا بودم، اما چهار سال است که او را می‌بینم. و روزگار حجاب را جزو عمر نمی‌شمرم. (۲) ۲۳۸ حجاب اصلی، انانیت و نفسانیت است. آنجا که سرزمین قداست و نور است، باید بی‌حجاب شد، لباس عادات کند، نعلین خودیت بر کند و سپس به سرزمین نور وارد شد. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُورِي». (۳) ۲۳۹ در میقات باید از خویشتن عبور کرد، دژ نفسانیت را تخریب

۱- زمر: ۲۲

۲- کشف‌المحجوب، ص ۴۲۹

۳- طه: ۱۲

ص: ۱۰۰

نمود و در آستانه قصرهای آسمانی درآمد؛ باید از تمامی تعلقات رست، خود را سبکبال کرد. زائر باید تمام منیت‌های خود را با لباس خود برکند و در میقات دفن کند، پیمانی صادقانه، عهدی موسایی و پیوندی استوار با خدای خود ببندد که تا به کعبه مقصود نرسد، از پای نایستد.

ب) اسرار پوشیدن لباس

یک) لباس تقوا

لباس انسان نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و تمنیات خویش باشیم؛ بی رنگ‌ترین رنگها رنگ سفید است، سفیدی احرام نشان دهنده رنگ باختن تمامی رنگ‌هاست. بی رنگی نماد پاکی، طهارت، سادگی و صداقت است. سالک، رنگ خدایی دارد «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ (۱) ۲۴۰ در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد. محرم با انسان‌هایی مواجه است که همه با او هم رنگ‌اند و همه با یکدیگر یک‌رنگ‌اند. دریای انسان‌ها تنها یک فریاد دارد و آن رفتن به سوی خداست. لباس احرام بدین معناست که نباید غریبه را به جای دوست گرفت، باید با اغیار بیگانه و تنها با دوست نشست و از شیرینی مجالست او کام گرفت. زائر در میقات مهمان خداست. او نباید از تار و پود دنیوی نزد خدا ببرد؛ یعنی باید لباسش ندرخته باشد. لباس احرام به معنای پوشیدن لباس تقواست که گم‌شده هر انسانی است: «لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ». (۲) ۲۴۱

دو) کفن

پوشیدن لباس احرام یادآور کفن است. لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می‌کند؛ لباس احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می‌سازد. هنگامی که انسان از قبر

۱- . بقره: ۱۳۸

۲- . اعراف: ۲۶

ص: ۱۰۱

برمی‌خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می‌یابد. کفن دوخت و دوزی ندارد، لباسی ساده است، همراه با تکلف و زینت نیست، این‌ها خصوصیات لباس احرام است. راهی پیش پای انسان جز کوچ کردن نیست و باید تنها سفر کرد. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۱) ۲۴۲

تنها با رخت و لباسی ساده باید به کوچستان غربت رفت. خود را باید برای روزی مهیا کرد که نه پای رفتن است و نه اختیار ماندن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خدا لبیک گفت، باید با خود تنها بشود، با خویشتن خلوت کند و با تن پوشی سفید همچون کبوتران آماده پرواز گردد تا بیرنگ و بی‌نشان اوج گیرد و در عشق یار ذوب شود. لباس ساده احرام انسان را به یاد بت شکن تاریخ می‌اندازد؛ زائر باید با تبر عبودیت و اخلاص بت‌های درون خویش را بشکند و بر زمین ریزد.

سه) جامه معنا

خداوند در حدیثی قدسی فرموده:

«الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي»؛

«کبریا و بزرگی بالا پوش من است و عظمت زیر جامه‌ام» (۲) ۲۴۳

این دو؛ لباس احرام خداست. این دو جامه ساده‌اند، سفیداند، طاهرند و خدای سبحان با دو جامه کبریا و عظمت مُحرم شده است؛ احرامی که تنزیه ابدی را مختص خداوند کرده است.

سالک هم باید به صفت معنوی الهی درآید و جامه معنا بپوشد؛ یعنی با تکبر برای کبریایی‌اش شریک نیاورد و با عجب و فخر فروشی به عظمتش لطمه وارد نکند. قلب زائر باید با کمال خشوع و تواضع پوشیده شود و جانش با اوج انقیاد و فقر درآمیزد که نجات و رستگاری از آن انسان خاشع و منقاد است. اگر خدای سبحان با دو اسم «کبیر» و «عظیم» بر سالک زائر

۱- انعام: ۹۴

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱ و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۵۹

ص: ۱۰۲

تجلی کند، او کبر خویش را از دست داده، قلبش مطیع و منقاد می‌شود و در این صورت دو جامه احرام بر او برانزده می‌گردد. محرم شدم به جامه احرام بنده‌دار آماده حضور و ملاقات کردگار
لیک گفتم از دل و جان در حریم دوست گشتم ز شوق وصل دل آرام بیقرار
رفتم به سوی کعبه بینم جان او یا تر کنم ز زمزم دل چشم اشکبار

اسرار مستحبات احرام

اشاره

احرام دارای آداب و مستحبات متعددی است که به لطایف و دقایق بعضی از آنها اشاره شد. اما در میان مستحبات احرام دو چیز مهمتر است؛ یکی غسل احرام و دیگری نماز احرام که هر یک معنای باطنی دارد.

سرّ غسل احرام

اشاره

سرّ غسل احرام دو چیز است؛ یکی تائب شدن و دیگری پاک شدن. هر چند این دو به هم مربوط هستند، ولی می‌توان به عنوان دو نکته عرفانی برای غسل احرام بیان کرد.

یک) غسل توبه

قصد اصلی از غسل، طهارت از خطاها و گناهان است. سالک به هنگام احرام میقات باید قصدی به جز خروج از گناه و کندن ریشه‌های معصیت از دل نداشته باشد؛ به عبارت دیگر، نیت و قصد واقعی انجام غسل احرام، طهارت از گناه و رجوع به مقام ربوبی و الهی است.

چنانکه در حدیث شبلی امام سجاد علیه السلام فرمود:

«فَجِئْنَا غُتْسَلْتُمْ، نَوَيْتُمْ أَنْتُمْ أَنْ تَغْتَسِلُوا مِنَ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ:

فَمَا نَزَلَتْ الْمِيقَاتُ»؛

«وقتی غسل کردی نیت کردی که خود را از خطاها و گناهان شست و شو دهی؟»

ص: ۱۰۳

گفت: نه. فرمود: پس در میقات فرود نیامده‌ای.»

خداوند در باب توبه فرموده:

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) ۲۴۴؛

«و هر که از فسق و گناه بدرگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم و ستمکار است.»

از این آیه به دست می‌آید که کسی که تائب نباشد، ظالم است. لحن آیه به گونه‌ای است که ظلم را منحصر به کسانی ساخته که اهل توبه نباشند؛ لذا تنها غیر تائبین ظالمند و کسی که اهل توبه باشد، ظلم از او منتفی است.

توبه از ابواب رحمت الهی است. در میان ابواب رحمت پروردگار، دو باب از همه وسیع‌تر و نافذتر است؛ یکی دعا و دیگری توبه است. اگر راه توبه مسدود بود و هر گناه، جرم و اشتباهی که انسان مرتکب می‌شد، می‌ماند و عقاب و کیفرش ماندگار می‌شد، دیگر امید و آرزویی برای هیچ انسانی باقی نمی‌ماند و انسانی که به ناامیدی برسد، به پایان عمرش رسیده است.

رحمت خدا بر غضبش غالب است، در حدیث آمده است که:

«اگر امتی گناه نکند، خداوند آن گروه را می‌برد و گروهی را می‌آورد که گناه کنند تا آنها را بیامرزد. (۲) ۲۴۵»

خداوند در این حدیث نفرمود آن گروه اول را کیفر می‌دهد، بلکه فرموده که آنها را می‌برد و گروهی می‌آورد که غفرانش شامل حال آنان شود. بنابراین در جانب خدا اصل رحمت است و آمرزش و از این رو اصل در انسان گناه است و خطا زیرا گناه تقاضای غفران دارد، البته این به معنای جبر نیست، بلکه بدین معناست که در میدان مسابقه میان اسماء الهی، اسم رحمان غالب است و پیروز.

نکته دیگر در باب توبه اینکه توبه یعنی بازگشت از مخالفت حق به فرمانبری او. شخص تائب کسی است که از مخالفت خدا بازگردد، از آن پشیمان گردد و با خدا عهد بندد که بعد از آن نزدیک گناه نشود. از آنجا که محور توبه بازگشت از گناه است، گناه‌شناسی شرط اساسی توبه

۱- حجرات: ۱۱

۲- ترجمه فتوحات مکّیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۷۶۲

ص: ۱۰۴

است. بر سالک لازم است پیش از همه، تمامی گناهان و خطاها را به دقت شناسایی کند تا بتواند از آنها اجتناب ورزد. «ذنب» به معنای گناه، معنای دیگری هم دارد؛ معنای دوم ذنب، دم است. (۱) ۲۴۶ دم در جانوران باعث ستر عورت است چنانکه حیوانات موزی را می‌رانند. آدمی با توبه گناه (ذنب) می‌تواند خطاهای خود را بپوشاند همچنین مؤاخذه و عذاب الهی را از خود براند. نکته دیگر اینکه هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد. چه بسا در میان گناهان، گناهی باشد که انسان کوچک می‌شمارد ولی نزد خدا بزرگ است و موجب خشم فراوان او باشد.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَخْفَىٰ أَرْبَعَهُ فِي أَرْبَعَةٍ؛ أَخْفَىٰ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَضِعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرْبَمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَىٰ سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَضِعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرْبَمَا وَافَقَ سَخَطُهُ (مَعْصِيَتُهُ) وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَىٰ إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ، فَلَا تَسْتَضِعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دَعَائِهِ فَرْبَمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَىٰ وَلِيِّهِ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَضِعِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَرْبَمَا يَكُونُ وَلِيِّهِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ (۲)

۲۴۷

«خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز نمان ساخته است: خوشنودی خویش را در اطاعت خود نمان داشته، پس هیچ یک از طاعات را کوچک مشمار، چه بسا همان طاعت، موافق خوشنودی خدا باشد و تو ندانی و خشم خویش را در نافرمانیها پنهان داشته است؛ پس هیچ یک از گناهان را کوچک مشمار، چه بسا همانی باشد که با خشم خدایی موافق است و تو ندانی و اجابت خویش را در دعاها نمان داشته است؛ پس هیچ دعائی را کوچک مدار، چه بسا همان دعایی باشد که موافق با اجابت حق است و تو نمی‌دانی و ولی خویش را در میان بنندگان خود پنهان داشته است؛ پس به هیچ بنده‌ای از بنندگان خدا با چشم حقارت منگر که شاید هم او ولی خدا باشد و تو ندانی.»

۱- همان

۲- خصال صدوق، باب ۴، حدیث ۳۱

ص: ۱۰۵

توبه استفاده از نقطه‌های عطف در زندگی است، توبه بهره‌گیری از لحظات حیاتی در طول عمر است، توبه درک عمیق از حضور خداست، توبه زمینه ساز تحول و دگرگونی برای آدمی است. سالک با توبه بهشت را برای خویش تضمین می‌کند. توبه انسان را به خلوص می‌رساند، توبه درون و بیرون را نورانی می‌کند توبه به انسان عزت نفس داده جاه‌طلبی را از او می‌ستاند، توبه ریشه‌های خودخواهی و انانیت را می‌خشکاند. بازگشت به خدا قلب انسان را باصفا می‌کند، زمینه حضور در پیشگاه باری تعالی را برای سالک فراهم می‌کند و توبه فرصتی دیگر است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام از کنار خانه‌ای می‌گذشتند، سر و صدا و شواهد بزم و جشن مفصلی را مشاهده کردند. از مستخدم منزل که بیرون آمده بود پرسیدند: صاحب این سرا، آیا بنده است یا آزاد؟ او با شگفتی پاسخ داد: صاحب خانه آزاد است و گرنه چگونه می‌توانست بزمی براه اندازد. امام فرمودند: آری اگر بنده بود چنین نمی‌کرد و گذشتند. چون این پرسش و پاسخ به گوش بُشر (صاحبخانه) رسید، شتابان به دنبال حضرت شتافت و به دست آن حضرت توبه کرد و به احترام آن لحظه‌ای که از روی شتاب کفش بپا نکرده بود، دیگر هرگز کفش نپوشید و از این رو به حافی (پابرنه) مشهور گردید. (۱) ۲۴۸ ابو بصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که بسیار گناه می‌کرد و من بارها به او تذکر داده بودم که دست از گناه بردارد؛ اما او نمی‌پذیرفت. تا آنکه توفیق حج نصیب شد. وقتی برای خداحافظی به دیدار همسایه‌ها رفتم، آن همسایه گناهکار از من خواهش کرد که احوال او را برای امام صادق علیه السلام بگویم و از حضرت بخواهم که او را دعا کنند. ابوبصیر می‌گوید: من به حج رفتم و اعمال خویش را انجام دادم و آنگاه به نزد امام صادق علیه السلام در مدینه مشرف شدم و چون پیام آن همسایه را به خدمت امام عرضه داشتم امام فرمود: «ابوبصیر، سلام مرا به او برسان و به او بگو تصمیم بگیرد که از این لحظه گناه نکند تا من بهشت را برایش ضمانت کنم (۲) ۲۴۹».

توبه را مراتبی است؛ (۳) ۲۵۰ اول توبه عوام است. توبه عوام فزونی در طاعت است تا اینکه انسان

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷

۲- منتهی الامال، باب ۹، فصل ۲، روایت ۷

۳- شرح منازل السائرین، ص ۱۳-۱۵

ص: ۱۰۶

توفیق‌های الهی را جلب کند، بی ادبی در بارگاه باریتعالی را کاهش دهد و امهال و ستر الهی را شامل حال خود سازد. دوم، توبه متوسطین است که به معنای آن است که سالک هیچ گناهی را کوچک نشمارد، در غیر اینصورت انسان در برابر خدا گستاخ شده، انس با گناه پیدا می‌کند و آهسته آهسته در ورطه استدراج و هلاکت فرو می‌رود. سوم، توبه خواص است. توبه خواص از تزییع وقت است. سالک نباید لحظه‌ای را از کف دهد و وقت خود را ضایع کند. غنیمت شمردن وقت از شرایط اصلی سلوک است. توبه خاصه و وقت غنیمت شمردن، انسان را غرق در نور شهود می‌کند و سالک را از کثرت رهنابیده، به وحدت می‌رساند؛ باعث تمکین، قرار و ثبات می‌شود، انسان را از فرو افتادن در ژرفای کاستی‌ها و قعر ظلمت‌ها نجات می‌دهد. آنکه وقت خویش را غنیمت نشمارد نور مراقبه از او رخت می‌بندد، کدورت قلب جانشین آن می‌شود و حلاوت انس با خدا را از کام انسان می‌برد.

دو) غسل طهارت

زائر به هنگام غسل احرام، قصد پاکی درون می‌کند. طهارت باطنی، نیت غسل کننده است؛ برای احرام بستن باید طاهر بود. طهارت و پاکی ذات انسان را فرامی‌گیرد. اعمالی که حاجی می‌خواهد انجام دهد، باید همراه با پاکی و صفای درونی باشد، او می‌خواهد مظهر نام «القدوس» شود. (۱) ۲۵۱ ورود به این اسم با غسل طهارت امکان‌پذیر است و بدون آن صفت طهارت برای سالک فراهم نمی‌شود.

از سوی دیگر خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. از جمله مظاهر جمال الهی، نظافت است. امام سجاد علیه السلام در باب نظافت غسل احرام فرمود:

«فَحِينَ تَنْظَفُ وَأَحْرَمْتَ وَعَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَنْظَفُ بِنُورِهِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نظافت کردی و احرام بستنی و نیت حج کردی آیا نیت کردی که با نور توبه خالص خود را پاک کنی؟ گفت: نه.»

ص: ۱۰۷

حمام تذکره است، (۱) ۲۵۲ حمام چرک‌ها و کثافات را از انسان زائل می‌کند و آدمی را به یاد رفع حجب می‌اندازد. نکته دیگر اینکه حمام از حمیم است و حمیم به معنای دوست شفیق است:

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ». (۲) ۲۵۳ بهترین دوست و همنشین انسان خداست، لذا حمام می‌تواند یادآور مجالست با خدا باشد و این نکته را به انسان تذکر دهد که دوستی‌های دنیوی پایدار نیست. نکته سوم اینکه این پدیده آخرت و مرگ را به یادانسان می‌آورد. انسان با عریان شدن در حمام و نفی تعلقات لحظه‌ای را به یاد می‌آورد که از گور برهنه خارج شده است. مالک هیچ چیز نیست و در محضر الهی تنها و بی‌کس ایستاده است. ورود به حمام همانند حضور در محضر خداست در حالی که انسانها عریان و برهنه‌اند. همچنین در حمام از آب استفاده می‌شود و آب لطیف است و نرم، آب یادآور لطافت الهی است و آب زائل‌کننده کاستی‌ها، زشتی‌ها و پستی‌های انسانی است.

غسل احرام قلب و بطن آدمی را از رجس و فسوق پاک می‌کند، شهوات را از دل زائل می‌سازد، پستی، تباهی و تعلقات را از درون انسان بیرون می‌راند و غسل احرام انسان را شبیه فرشتگان می‌سازد. فرشتگان الهی پاک و منزهدند، آدمی با غسل همانند فرشتگان آماده طوافی پروانه وار به دور کعبه مقصود می‌گردد. غسل احرام قلب سالک را سرشار از عشق و محبت می‌سازد، غسل احرام تقرب می‌آورد، ابتهال و تضرع و زاری را برای انسان به ارمغان می‌آورد، زلالی آب روح انسان را می‌شوید و شبنمی از طراوت و ترنمی از بهشت چهره انسان را می‌نوازد. غسل، پژمردگی، کسالت و رخوت را از انسان می‌برد و بهار حیات به انسان می‌بخشد، ناپاکی‌ها را می‌برد و شفافیت، سلامت و صداقت به انسان هدیه می‌کند. تطهیر آدمی باعث جلب رحمت خداست، پاکیزگی کلید محبت است و طهارت سالک را محبوب خدا می‌سازد. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ». (۳) ۲۵۴

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

۱- همان، ص ۵۸۳-۵۸۵

۲- شعراء: ۱۰۱ و ۱۰۲

۳- توبه: ۱۰۸

ص: ۱۰۸

نخستین پاکی از احداث و ارجاس دوم از معصیت و ز شر و سواس
سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است
چهارم پاکی سَرِّ است از غیر که اینجا منتهی گرددش سیر
هر آنکه کرد حاصل این طهارات شود بی شک سزاوار مناجات

سَرِّ نَمَازِ اِحْرَامِ

زائر در میقات لباس ظلمت افکنده و غسل توبه کرده است. لباسِ احرامِ عزت پوشیده که زمان حضور در پیشگاه الهی است. اینک لحظه حضور است، اینک زمان توجه و تقرب است، و اینک گاه نماز عشق است؛ نماز عشق بر سجاده عشق در بارگاه عشق. زائر در آن لحظات زمین و زمینیان را ترک کرده و سبکبار گشته، با بالهایی به وسعت پرواز به سوی بهشت نور پرمی کشد و در افق ملکوت بال می‌گشاید و تا عمق هستی پرواز می‌کند، او لایه‌های نور را یک به یک درمی‌نوردد و چونان قطره‌ای در اقیانوس هستی محو می‌شود.

زبان حال نمازگزار به خدا این است که آغوشش را به روی او بگشاید، فصل با خدا بودن را برای زائر آغاز کند، مرغ دل را از قفس تن جدا کند و راه پرواز تا آشیانه را به او نشان دهد.

گفت و گوی نمازگزار در میقات با خداوند در محضر خدا گفت و گویی رودررو و چهره به چهره است. او دست امید به آسمان بلند می‌کند و با دلی شکسته و چشمی گریان تمام دارایی خویش را که چیزی جز «نداری» نیست تقدیم می‌کند. فقر و کاستی خویش را به چشم، عیان می‌یابد و با خدایش زمزمه می‌کند؛ عقده اندوه با او وامی‌کند، نیاز به درگاه او می‌آورد، نفس خود را در بارگاه حق ذبح می‌کند، تنها به سجاده بندگی می‌رود، فقط او را می‌خواند، در برابر عظمت و کبریایی حق به ذلت و خضوع می‌افتد، با جامه سپید احرام پاکی دل و نورانیت آخرت را طلب می‌کند. زائر با نماز عشق در برابر حق به قامت می‌ایستد. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی در باب نماز احرام می‌فرماید: باید به هنگام انجام نماز احرام، چنین نیت داشت که انسان به خدا تقرب یابد و مشغول انجام حسنات او باشد تا داخل میقات بیاید.

«فَحِينَ صَلَّيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ الصَّلَاةِ»

ص: ۱۰۹

وَ أَكْبَرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادِ، قَالَ: لَا.

اسرار مکروهات احرام

در احرام اموری نیز مکروه است؛ از جمله احرام با جامه سیاه. لباس سفید یادآور کفن و قبر است. این امر موجب می‌شود تا انسان در لباس احرام بیشتر به یاد مرگ و آخرت باشد. از سوی دیگر زائر خانه خدا میهمان خداست و میهمان باید با لباس پاکیزه و تمیز در محضر میزبان حاضر شود. سفیدی لباس احرام به معنای گام نهادن در وادی نور و سرور است. احرام بستن در جامه چرکین هم مکروه است. میهمانی که به حضور حق بار یافته و در درگاه حضرت احدیت حاضر شده، هرگز با لباس کثیف و آلوده به میهمانی وارد نمی‌شود. ورود به میهمانی خدا با جامه چرکین شایسته نیست. سزااست که حضور در درگاه باری تعالی با تمیزترین و پاکیزه‌ترین لباس‌ها باشد.

امر مکروه سوم و چهارم احرام بستن در جامه راه راه و استعمال حنا در حال احرام است.

نکته ظریفی که در این دو مورد وجود دارد این است که جامه راه راه و استعمال حنا، نوعی زینت دنیوی است، زائر باید در حج از مظاهر دنیوی اجتناب کند، از تعلقات خود بکاهد، وابستگی‌های زخارف دنیوی را در منزل خویش گذارده، از آن مهاجرت کند؛ چرا که به میهمانی خدا می‌رود و در این بزم نباید زینت‌های دنیا را با خود برد.

لیبیک گفتن در پاسخ کسی که حاجی را صدا زند کراهت دارد. سر آن این است که لیبیک فقط پاسخ به دعوت خلیل الرحمان و خدای رحمان است. لیبیک گفتن به غیر او بوی شرک می‌دهد؛ گویا انسان برای خدا شریک قائل شده است. لیبیک گفتن به غیر خدا شرک خفی است و میقات، محلی است برای توحید و نفی تمامی شرک‌ها.

ششمین و آخرین امر مکروه در احرام، حمام رفتن در حال احرام است. حمام رفتن دو گونه است؛ حمام قبل از احرام که برای غسل احرام مستحب است. این حمام رفتن اسراری داشت که بیان شد. اما استحمام در حال احرام کراهت دارد.

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه در باب مکروهات احرام می‌فرماید:

ص: ۱۱۰

«إِذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً وَقَلِّهِ الْكَلَامَ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، أَنْ يَحْفَظَ الْمَرْءُ لِسَانَهُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» ... اتَّقِ الْمَفَاخِرَةَ وَعَلَيْكَ بِوَرَعٍ يَحْجُزُكَ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ».

«وقتی احرام نمودی، بر تو باد تقوای الهی و زیاد یاد خدا کردن و کم سخن گفتن، مگر خیری در آن باشد. همانا کمال حج و عمره آن است که انسان زبانش را از گفتاری که خیری در آن نیست، باز دارد؛ چنانکه خداوند عزوجل فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی پیشه کن که تو را از معاصی باز دارد آنگاه امام علیه السلام فرمود: از مصادیق «تفث» سخن زشت گفتن در حال احرام است.»

اسرار محرّمات احرام

اشاره

حاجی در حین احرام از امور بیست و چهار گانه باید اجتناب کند و این امور برای او حرام است. اسرار و رموزی برای محرّمات احرام بیان شده است که به آنها اشاره می‌شود:

یک) قلب زائر صید خدا

حرمت صید در آیات مسئله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمَّا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ»؛ (۱) ۲۵۵ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه که در احرام باشید شکار را نکشید. هر

ص: ۱۱۱

که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است.»

احرام به دو قسم است (۱) ۲۵۶: احرام به تن و احرام به دل. شخصی که فقط به تن احرام بسته و مُحْرَم به تن شده است صید بر او حرام است چنانکه امور دیگری هم برای مُحْرَم تحریم شده است. اما زائری که با معرفت، احرام عرفان بسته، مُحْرَم دل است و چنین کسی طمع به غیر خدا را بر خود حرام کرده است؛ او هرگونه طلب از غیر خدا را ممنوع می‌داند و خانه دل را در اختیار صاحبخانه واقعی قرار می‌دهد.

نکته دیگری در این آیه وجود دارد (۲) ۲۵۷ و آن اینکه قلب زائر صید خداست و قلبی که صید خداست شایسته نیست به دنبال صید باشد و اگر سالک حج گزار قلب خویش را متوجه غیر خدا کرد، کفاره‌ای بر اوست و آن اینکه از این توجه نادم باشد و تمام سعی خود را بر تداوم یاد حق بکار بندد. لذا نباید در حین احرام دنبال حظوظ نفسانی بود. باید تمرین رستن از شهوات کرد. مُحْرَم قصد خدا و زیارت خانه او کرده است، با چنین قصدی نباید به دنبال غیر او بود. آیه دیگری حرمت صید در حال احرام را بیان می‌کند.

«أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ مِمَّا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ (۳) ۲۵۸ «شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره‌مند شدن تان از آن بر شما و مسافران حلال شده است. و شکار صحرائی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده، از خداوندی که به نزد او گردآورده می‌شوید، بترسید.»

سری ذیل آیه بیان شده است، تفاوتی میان بحر و برّ است؛ (۴) ۲۵۹ آنگاه که عبد سالک مستغرق در بحر حقایق الهی می‌شود و اقیانوس هستی او را غرقه خود می‌کند، حکم حرمت صید ثابت می‌شود؛ زیرا او محو است و فانی و سالک فانی مجاز به صید بحر است و می‌تواند از اقیانوس حقایق هر چه می‌خواهد برگیرد.

- ۱- . کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷
- ۲- . لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹
- ۳- . مائده: ۹۶
- ۴- . لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹

ص: ۱۱۲

شکار نیز دو قسم است؛ (۱) ۲۶۰ شکار زاهد و شکار عارف. زاهد صید حق تعالی است از دنیا و پایان کار او به فرموده خدا این است:

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ (۲) ۲۶۱ «آنچه نزد خداست بهتر و تا ابد باقی است.»

اما عارف صید خداست از بهشت و عاقبت امر عارف به فرموده خدا این است:

«وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ (۳) ۲۶۲ «خدا بهتر و پاینده تر است.»

هم زاهد و هم عارف صید خدا هستند و خداوند سبحان صیاد آنهاست، اما یکی از دنیا و دیگری از بهشت. صید و صیادی دام و ریسمان می‌خواهد، خداوند برای نفوس رمنده دام گسترانده است. دام خدا برای صید این دسته از انسانها عبادت است. (۴) ۲۶۳ خداوند در این دام، دانه‌هایی گذاشته است، همانند جاذبه‌ها، کشش‌ها و ربایشها تا بندگان در آن افتند و در پنجه صیاد قرار گیرند. اما گاهی صیاد سفیری می‌فرستد و آن سفیر آوازی سر می‌دهد و صید را به دام صیاد میکشاند. انبیاء و اولیاء سفیران اویند و حق تعالی با اولیاء خویش دام گسترانده است، آنها ندا می‌دهند، احسان می‌کنند تا صیاد آنها را صید کند. احسان خدا و اولیایش دانه‌هایی هستند که از دهان سفیران می‌ریزد. آنها دانه پاشی و احسان می‌کنند تا بندگان را اسیر احسان خویش سازند.

دو آینه و سرمه زینت

از دیگر محرمات احرام نگاه کردن به آینه است همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده است. سرّ این دو در حدیثی چنین بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- . ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹

۲- . قصص: ۶۰

۳- . طه: ۷۳

۴- . ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹

ص: ۱۱۳

«لَا تَنْظُرِي فِي الْمِرْآةِ وَأَنْتِ مُحْرِمٌ، لِأَنَّهَ مِنَ الزَّيْنَةِ وَلَا تَكْتَحِلِ الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ بِالسَّوَادِ إِنَّ السَّوَادَ زِينَةٌ»؛

«در حالی که محرم هستی به آینه نگاه مکن؛ زیرا این نوعی زینت است و زن در حال احرام، سرمه سیاه نکشد، که آن هم زینت است.» (۱) ۲۶۴

این دو امر زینت‌اند و زینت بهره‌گیری از تشریفات و تجملات دنیوی است. از دنیا باید رهید و از آسمان دنیا باید پرید و به آسمان ملکوت باید سر کشید و نور الهی را در افق جبروت باید دید. از سوی دیگر نگاه به آینه، نگاه به خود است و از خودیت باید رست؛ از خود باید فارغ شد، بودن خویش را باید از یاد برد، خودبینی و خدابینی در یک دل نمی‌گنجد، قاصد خدا قلب خویش را برای دیدار دوست مهیا می‌کند. نظر به آینه را تحریم کردند تا محرم قلب خویش را آینه کند و در آینه دل جمال یار را نظاره‌گر باشد.

نمی‌خواهم کسی نزد من نشیند بگو آینه هم‌رویم نبیند
ز تن مرغ دلم بیرون بریده‌نشسته در حرم تا دانه چیند

سه) سایه و ذوب گناه

عبدالله بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام درباره سایه برای محرم پرسید. امام علیه السلام در پاسخ آن را حرام دانست. او گفت: من گرمایی هستم و گرما بر من طاقت فرساست. آیا راه چاره‌ای برای من وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِذُنُوبِ الْمُحْرِمِينَ»؛

«آیا نمی‌دانی که خورشید، گناهان محرمین را پنهان می‌کند.» (۲) ۲۶۵

بنابراین سرّ اینکه سایه و سایه‌بان برای محرم حرام شده، این است که آفتاب سوزان بر سر

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲

ص: ۱۱۴

و تن محرم بتابد تا گناهان او را پاک کرده، ذوب سازد و از این روست که گفتند آفتاب پاک کننده است؛ زیرا نجاست گناه را تطهیر می کند.

چهار) کندن درخت و اصلاح زمین

در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کُند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی اند گیاه نمی کنند و علفی را نابود نمی کنند. اینها آثار خداست، در سرزمین عشق و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی کند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پنج) تجربه برادری

در حریم امن الهی برای تقرب به خدا باید دلها را به هم نزدیک کرد، از جداییها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضر حق نباید به زائران او توهین کرد.

باید از فسوق، جدال، مشاجره، فحاشی، تفاخر و مباهات پرهیز کرد. نباید به کسی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود، حریم حرم محدوده برادری است، در آنجا باید تمرین اخوت کرد، در پیشگاه دوست به دوستان دوست نباید جز خیر گفت، در محضر بندگی، تفاخر معنا ندارد.

شش) رحمت و آشتی

ص: ۱۱۵

از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنی دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم خشونت لازم نیست، اساساً کینه و دشمنی شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است، او اهل داد و رأفت است و نسبتی با انتقام و خشونت ندارد. خشونت و دشمنی ضعف و کاستی است که با ربوبیت خدا سازگار نیست؛ از این رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است.

هفت) شراب لم یزلی

در راه عشق خدا باید از دیگر عشق‌ها گذشت. شهوت با دلدادگی به خدا قابل جمع نیست، هر چیز یادآور شهوت را باید کنار گذاشت؛ نظیر عقد کردن زنی برای خود یا دیگری، در این حال نباید شاهد شهوت بود، باید از سکر ظاهری گذشت و از پیمانۀ شراب لم یزلی سرمست شد.

به پیش روی من اینک مقام است حرم از اهل دل در ازدحام است
برو ای ما سواء الله چونکه ما را شراب فیض ربانی به جام است

ص: ۱۱۷

فصل چهارم: اسرار عرفانی طواف

اشاره

ص: ۱۱۹

حج گزار بعد از آنکه در میقات حضور، احرام عشق بست، نماز بندگی به جای آورد، پای در حریم حرم می‌گذارد. حرم یعنی جایی که هر کسی در آن در امان است. انسان، حیوان و حتی درخت و گل و علف از هر گونه تعرضی مصون هستند. همه چیز در اینجا در حفظ و امان الهی است، آنجا سرزمین امنیت، صلح و آرامش است.

داستان امنیت و آسایش حرم به روزگاران قدیم باز می‌گردد، آنگاه که حجرا لاسود بعد از هبوط آدم به زمین تنزل کرد و جاده نزول را به سوی خاکدان طبیعت پیمود، در همین مکان موجود استقرار یافت، در این لحظه نوری از آن تا شعاع کوههای اطرافش پراکنده شد و این قطعه زمین را روشن نمود و اینجا رنگ آسمان به خود گرفت، محدوده نور محدوده حرم شد، همانجایی که آدم در هبوط خویش به آنجا گریخت و در آنجا سر به آسمان بلند کرد و به استمداد از «کلمات» خدا را خواند و خدا او را پذیرفت؛ اینجا محل توبه آدم است، اینجا مکان نزول نور و آسمان معناست، اینجا گریزگاه آدم به سوی خداست و اینجا بخشی از بهشت عدن است.

در این لحظه زائر وارد مسجد می‌شود؛ مسجدی که تجلی‌گاه حضور و شهود است و وادی نور و سرور و بهجت، در اینجا فقط باید ایستاد و نگاه کرد، اینجا تماشاگاه راز و محل اسرار الهی است، اینجا زبان سخن، سکوت است، اینجا روی نگاه به کعبه است، در اینجا عاشق معنای عظمت و بزرگی را می‌فهمد، معراج آسمان را با چشم خود می‌بیند. در اینجا باید

ص: ۱۲۰

خاموش بود و نگریست. زائر هم اینک در سرزمین حضور و شهود ایستاده و آماده پرواز است. کلماتی را از صمیم قلب نثار معبود خود می‌کند، او به راز و نیاز با معشوق می‌ایستد و در دریای تفکر غوطه‌ور شده سر در جیب مراقبه فرو می‌برد.

حاجی خود را مقابل خدا می‌بیند؛ روبرو روی کعبه، نگین زمین و محل نزول فرشتگان آسمان. کعبه همان خانه‌ای است که هر روز زائر بارها از راه دور رو به آن سو می‌کند. بیت الله همان دیوارهای بلندی است که مشتاقان برای نظاره آن لحظه شماری می‌کنند. کعبه همان ساخته کسی است که نزدیکترین افراد خویش را به قربانگاه عشق برد، کعبه نشانه توحید و چراغ هدایت بشر است، کعبه اولین خانه بندگی است. باطن کعبه قلب انسان کامل است، قلب ابراهیم علیه السلام، قلب اسماعیل علیه السلام، قلب نوح علیه السلام، قلب موسی علیه السلام، قلب عیسی علیه السلام، قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله که باید گرداگرد آن چرخید و پروانه‌وار در این بزم سوخت.

اسرار طواف

۱. تشبه به فرشتگان

فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می‌گردند، لذا انسان باید خود را همگون با فرشتگان کند.

«وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» (۱) ۲۶۶؛

«در آن روز فرشتگان را مشاهده می‌کنی که گرداگرد عرش الهی در آمده‌اند.»

کعبه نمادی از خدا در عالم ملک و شهادت است. انسان به هنگام طواف باید متذکر بیت معمور در آسمان‌ها باشد. طواف انسان به دور کعبه ملکی، همان طواف ملائکه به دور عرش الهی است و انسان باید به هنگام طواف تا آسمانها و فرشتگان بالا رود. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به این نکته بلند عرفانی اشاره فرمود:

«وَطُفَّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ»

ص: ۱۲۱

خَوْلَ الْبَيْتِ»؛ (۱) ۲۶۷ «همانگونه که با بدنت همراه مسلمانان بر گرد کعبه طواف می‌کنی، با قلبت همراه فرشتگان بر گرد عرش طواف کن.»

در عالم کارکنانی هستند که به فرمان خدا کار کرده از امر او سرپیچی نمی‌کنند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (۲) ۲۶۸ این کارکنان، فرشتگان الهی‌اند که هم در عالم ملک و هم در عالم ملکوت و جبروت به کار خویش مشغولند. این کارکنان عالم علوی و سفلی هر یک مقامی معلوم دارند. «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ». (۳) ۲۶۹ علم ایشان زیادتی نگیرد و دگرگونی هم نپذیرد. آنها علم و عمل خویش را فقط از خدا آموخته‌اند. سفیران نور توان تکلم ندارند مگر به اذن الهی: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». (۴) ۲۷۰ در میان موجودات تنها آدمی است که توان تکلم دارد و فرشتگان از سخن گفتن در محضر حق ناتوان و عاجزند.

ملائیک همان موجوداتی هستند که آنگاه که خداوند اراده کرد در زمین خلیفه‌ای برای خود قرار دهد آنها «لاف تسبیح» زدند و خود را در مقام هستی یگانه پنداشتند. «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ». (۵) ۲۷۱ خدای سبحان با چهره هیبت و عظمت برای آنها ظهور کرد و گفت: تمام خلائق مسبحند و تقدیس من می‌کنند. و من «مقدس» نمی‌خواهم، من «آدم» می‌خواهم؛ آدمی که تمام اسماء من را بداند و به آنها اشراف و احاطه داشته باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه با پدرم در حجره نشسته بودم، ایشان به نماز برخاست، در این لحظه مردی وارد شد. چون پدرم از نماز خارج شد و سلام داد، آن مرد از پدرم پرسید:

سوالی از شما دارم که کسی جز شما جواب آن را نمی‌داند. آن سؤال سَرّ و علت طواف خانه خداست. چرا مسلمین باید گرداگرد کعبه بچرخند؟ امام علیه السلام فرمود:

«آنگاه که خداوند عزوجل ملائک را امر به سجده نمود آنان در ابتدا این امر را رد کردند و گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ». خدای تعالی هم در جواب فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

۲- . تحریم: ۶

۳- . صافات: ۱۶۴

۴- . فجر: ۲۲ و ۲۳

۵- . بقره: ۳۰

ص: ۱۲۲

تَعْلَمُونَ». خداوند به آنها غضب کرد، فرشتگان الهی درخواست توبه نمودند خداوند آنها را امر کرد تا طواف بیت معمور کنند آنها هفت سال طواف کردند، استغفار نمودند و توبه کردند. خداوند توبه آنها را پذیرفت و سپس کعبه را بحضای آن روی زمین مستقر کرد و طواف آن را توبه و طهارت بنی آدم قرار داد. خداوند توبه را دوست دارد، پشیمانی بندگان را دوست دارد، از استغفار بندگان استقبال می‌کند، خداوند می‌خواهد آدمیان مانند فرشتگان دور خانه‌اش در زمین بگردند تا از این طریق گناهان آنها را بریزد. خداوند طواف را وسیله آمرزش بندگان قرار داد و خواست تا بندگان در عمر خویش یکبار پاک شوند و مزه ملکوتی طهارت را بچشند. هر کس هفت بار این خانه را طواف کند و دو رکعت نماز، در هر جای مسجد که بخواهد بخواند، خداوند شش هزار حسنه برایش می‌نویسد و شش هزار گناه از او می‌زداید و شش هزار درجه بر او می‌افزاید و شش هزار نیاز از او بر می‌آورد. هر کدام از این نیازها زود برآید به خاطر رحمت خداست و هر کدام به تأخیر افتد به خاطر اشتیاق خداوند به دعای اوست». (۱) ۲۷۲

حمّاد بن عیسی می‌گوید: روزی جهت پرسیدن سئوالی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم.

لحظه‌ای که نگاهم به ایشان افتاد، نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سینه من گذاشت و فرمود: سئوال را بپرس. در این لحظه اشک مهلتم نمی‌داد و باز نتوانستم سئالم را بپرسم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اشکها و سر برهنه مرا دید، چنین فرمود:

«هر کسی طواف خانه خدا کند، در حالی که سر و پایش برهنه باشد، گناهان خود را مدّ نظر گیرد، استلام حجر کند، بدون اینکه کسی را آزار دهد و دائماً ذکر خدا گوید، خداوند به ازای هر گامی هفتاد هزار حسنه به او دهد، هفتاد هزار گناه او محو کند، هفتاد هزار درجه به او رفعت دهد، به جای او هفتاد هزار بنده آزاد می‌کند، شفاعت او را در باب هفتاد نفر از اهل بیتش می‌پذیرد و هفتاد هزار حاجت او را برآورده می‌کند؛ چه زود چه دیر». (۲) ۲۷۳

(۳) ۲۷۴

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۲

۲- همان، ص ۴۱۲، روایت ۵

۳- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ج ۱، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

ص: ۱۲۳

طواف حج کننده، طواف فرشتگان خداست، توبه زائرین است. با طواف می‌توان رحمت الهی را جلب کرد؛ غفران و بخشش الهی در طواف کعبه است، خداوند به طواف کنندگان نوید بهشت داده و برکات و هدایای خویش را شامل حال آنان ساخته است. روزی که خداوند به آدم علیه السلام امر نمود خانه کعبه را بنا کند، آدم به خدا گفت: هر اجیری اجری دارد، اجر من چیست؟ خداوند به او پاسخ داد:

«ای آدم هر گاه طواف کردی، رحمت و غفران من شامل تو می‌شود. آدم بیش از این خواست، خداوند هم امساک نکرد و گفت: هر گاه فرزندان تو حول این خانه بگردند، آنها را می‌بخشم و کسی که قصد زیارت کند ولی به دلیلی توفیق نیابد، او را هم می‌بخشم و حتی تمام کسانی که طواف کنندگان برای آنها استغفار کنند، آنها را به برکت دعای طائفین خواهم بخشید». (۱) ۲۷۵

بنابراین سرّ طواف تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملانکه است، دریافت رحمت و مغفرت الهی است، تولدی دوباره است و آنگاه که انسان از گناه پاک شود، خداوند به انسان‌های پاک مباهات می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالطَّائِفِينَ»؛ (۲) ۲۷۶

«خداوند به طواف کنندگان مباهات می‌کند».

۲. طواف قلب

زائر باید با قلب خویش طواف خانه خدا کند. طواف شریف، طواف قلب در محضر ربوبیت

۱- همان

۲- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸

ص: ۱۲۴

است. آدمی با چشم سر، کعبه زمینی را می‌بیند و با چشم دل بیتی در عالم ملکوت. تن با آب و گل خانه خدا رو به روست و دل، با خدا. چشم سر عالم شهادت می‌بیند و چشم دل عالم غیب؛ از اینجاست که خداوند بیت معمور را در آسمانها محاذی کعبه در زمین آفرید تا کسی که به زیارت کعبه نایل آید، با دل و جان خود زائر خانه خدا و خدا در آسمان حقیقت باشد.

خانه کعبه خانه دلهاست ساحت قدس و جایگاه خداست
 خرم آنکس که گرد آن خانه در طواف است همچو پروانه
 گر نصیب تو نیست فیض حضور گرم دیدار خانه باش از دور

قلب ویژگیهایی دارد. اول آنکه قلب عصمت دارد. قلب معصوم و مصون از خطاست، اما جز اهل مراقبت کسی از آن آگاه نیست. (۱) ۲۷۷ چون آنچه که در قلب رسوخ می‌کند، عین تجلی حق بوده، ثابت، پایدار و خطاناپذیر است. حدیثی که ابن عربی بدان استناد می‌جوید این است که:

«دَعَّ مَا يُرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيْبُكَ اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمَقْتُونُ».

دوم آن که قلب وجوهی دارد. ابن عربی در رساله‌ای به نام «فِي وَجْهِ الْقَلْبِ» بعد از اشاره به قول کسانی که برای قلب هشت وجه قائل‌اند، خود قلب را شش وجهی دانسته به تفصیل در مورد آنها سخن می‌گوید. (۲) ۲۷۸ سوم آنکه قلب دارای طهارت است. طهارت قلب آن است که به خدا عالم باشد و همواره حضور حق را درک کند و از او غافل نشده، از شهوات حرام و حلال بپرهیزد. (۳) ۲۷۹ چهارم اینکه قلب از طریق اذکار و اوراد باصفا می‌شود.

پنجم اینکه قلب سجده دارد. سجده قلب خضوع و خشوع او در برابر مقام کبریایی خداست. سجده قلب در برابر اسماء الهی است و نه برای ذات او؛ زیرا اسماء و صفات الهی است که همواره قلب را در دنیا منقلب کرده‌اند و برای قلب حالتی بهتر از سجده نیست. ابن عربی در این مقام داستانی از سهل ابن عبدالله تستری نقل می‌کند با این مضمون که:

«سهل در آغاز دخول به طریق، ناگهان دید قلبش سجده کرده است. منتظر ماند دید سر از سجده بر نمی‌دارد. دچار حیرت شد و به سؤال از شیوخ طریقت

۱- . فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۱ و ۲۴۶

۲- . شرح التجلیات الالهیه، ص ۱۷۷

۳- . فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۵۵

ص: ۱۲۵

پرداخت، اما کسی را که از واقعه آگاه باشد و سؤال وی را پاسخ گوید نیافت؛ زیرا آن را نپوشیده بودند. بدو گفته شد که شیخ معتبری در عبّادان (آبادان) است که سؤال تو را می‌فهمد. او به عبّادان رفت و از شیخ پرسید که قلب سجده می‌کند؟ او پاسخ داد: بله، تا ابد. در حال، سهل از حیرت شفا یافت و ملازم خدمت شیخ شد.» (۱) ۲۸۰

ابن عربی پس از نقل این داستان می‌گوید:

«مدار این طریقت بر سجده قلب است که اگر در حالت مشاهده عینی برای انسان حاصل آید، دلالت می‌کند بر اینکه او کامل شده، معرفت و عصمتش به حد کمال رسیده و دیگر شیطان را بر وی راهی نیست.»

طواف قلب بُعد دیگری هم دارد. طواف، گردیدن دور قلب انسان کامل است. (۲) ۲۸۱ خداوند قلب ولی خویش را بیت کریم و حرم عظیم خویش قرار داد؛ زیرا قلب اوست که توانست بار امانت کشد؛ امانتی که زمین و آسمان از حمل آن سرباز زدند. در طواف باید به گرد ولی خدا گشت. با او بیعت کرد و با آنچه لایق و در خور اوست، او را ستود. بلندی بیت باندازه بلندی قلب انسان کامل است؛ یعنی تا خدا ادامه دارد، منازل بیت با منزلگاههای قلب ولی خدا هماهنگ است، گنجی که خدا در خانه خویش گذاشته، با گنج او در ضمیر و لیش یکی است. زائر با طواف خویش گنجهای این گنجینه را مشاهده می‌کند و مدارج باطنی را تا نیل به مقام سرّ انسان کامل طی می‌کند. بنابراین طواف قلب دو سویه است؛ از یک سو طواف کعبه با قلب است و از سوی دیگر طواف قلب ولی خداست.

۳. طهارت از شهود غیر

طهارت دو گونه است؛ (۳) ۲۸۲ طهارت ظاهر و طهارت دل. طهارت ظاهر با آب حاصل می‌شود، اما طهارت باطن و دل با معرفت درست می‌شود. باید با آب عرفان قلب را شست و شو داد،

۱- همان، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شرح التجلیات الالهیه، ص ۲۹۱

۲- ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۰۳-۵۰۸

۳- کشف المحجوب، ص ۳۷۴

ص: ۱۲۶

سموم را از جان بیرون کرد، توحید را بر قلب حاکم نمود و نفاق را از دل زدود. تا قلبی پاک، ضمیری آرام و سزای موحد یافت. زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می‌کند. (۱) ۲۸۳ شهود غیر خدا توبه می‌خواهد، حج گزار در لحظه طواف از اینکه به غیر خدا توجه کرده و اعتمادش به غیر او بوده و یاد دنیا در قلب او جای داشته است، استغفار می‌کند. اگر انسان در دنیا به غیر او رجوع می‌کند، این هم به خاطر دستور اوست و اگر امر او نبود، سالک و عارف به غیر او حتی رجوع هم نمی‌کرد. سرور شهیدان در بیانات نورانی خود را اینگونه فرمود:

«إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعُنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْأَشْيَةِ بَصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا السَّرَّ عَنْ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَمَرْفُوعًا الْهَمَّةَ عَنِ الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۲) ۲۸۴

«معبودا! فرمان دادی مرا مراجعه به آثار کنم پس مرا به خود جلب کن از تجلی انوار و رهنمایی بینش دل تا مراجعه کنم به درگاهت از آنها، چنانچه از همانها بحضرت ره یافتم و سرّ خویش از نگاه به آنها بازداشتی و همت خود را از اعتماد به آنها برداشتم؛ زیرا تو به هر چیز توانایی.»

سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام قبل از آنکه به مسلخ عشق و شهادت برود، با خدا نجوا می‌کرد که آیا برای غیر تو ظهوری هست، تو کی غایب بوده‌ای تا غیر تو، تو را اثبات کند و کی دور بوده‌ای که آثار دلیل تو باشد، کور باد چشمی که تو را نبیند و زیان باد قلب بنده‌ای که از حب تو نصیبی نداشته باشد.

«أَيُّ كُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرِّ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ خَسِرَتْ صَفْقَةٌ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا». (۳) ۲۸۵

۱- اسرار الشريعة واطوار الطريقة و انوار الحقیقه، ص ۲۳۲

۲- مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه

۳- همان

ص: ۱۲۷

۴. طواف معنا

طواف دو گونه است؛ طواف صوری و طواف معنوی. طواف صوری طواف با بدن و حرکت صوری اطراف خانه کعبه است. در این طواف، زائر با ظاهرش به مطاف می‌رود و کعبه صوری را طواف می‌کند. اما طواف حقیقی طواف معنوی است. در این طواف ضمیر عارف به حرکت درمی‌آید و زائر، کعبه حقیقی را در ملکوت ملاقات می‌کند. این طواف نیازمند شوق، اراده، طلب و صفای باطن است.

زائر در مطاف به رؤیت می‌رسد، به مقام شهود بار می‌یابد و با چشم دل انوار الهی دیده، با گوش نغمه‌های آسمانی می‌شنود، از طریق استنشاق و ذائقه، بوها و مزه‌های جبروتی دریافت می‌کند و با لمس خویش دست غیبی خدا را بر شانه خود احساس می‌کند اما اگر عروجش ارتفاع گیرد به کشف معنا و طواف معنوی راه یافته مظهر اسم «علیم» می‌شود و با سرّ و مقام خفیّ خویش معانی غیبیه را به شهود می‌نشیند.

۵. طواف قرب و انس

قرب استغراق وجود زائر در صاحب خانه است تا جائی که سالک قرب خود را نبیند و در حق فانی گردد. قشیری می‌گوید: «قرب» نزدیکی بود به طاعت و متصف شدن اندر دوام اوقات به عبادت وی ... و قرب بنده نبود به حق مگر به بعدش ز خلق، و این از صفات دل‌ها بود بیرون احکام ظواهر و قرب حق - سبحانه - به علم و قدرت به همگان است خاص و عام و به لطف و تصرف خاص مؤمنان را. (۱) ۲۸۶

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است
کارگاه قرب حق در نیستی است غره هستی چه داند «نیست» چیست

ص: ۱۲۸

گفت پیغمبر که معراج مرانیست بر معراج یونس اجتبا

آن من بر چرخ و آن او به نشیبز آن که قرب حق برون است از حسیت

در قرآن با لطیفه‌ای مواجه می‌شویم:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ (۱) ۲۸۷ «خدا در میان شخص و قلب او حایل است.»

با توجه به اینکه اولاً: «قلب» به معنای حقیقت انسان است و ثانیاً: آیه در مقام توجه به شدت قرب خدا به انسان می‌باشد. نکته اینکه اگر میان انسانی و انسان دیگر چیزی حایل باشد، برای دست‌یابی به طرف دیگر باید از حایل گذشت. بنابراین ژرفای آیه این است که خدا میان هر انسانی و خودش حایل است، پس وصول به خود ممکن نیست مگر با از گذر از خدا؛ بنابراین خداشناسی عین خودشناسی است یا مقدم بر آن.

خو گرفتن سالک، «انس» است. انس لذت باطنی است که بر اثر طلوع جمال محبوب حاصل می‌آید. صاحب انس از غیر محبوب به وحشت می‌افتد و تنها با ذکر او دل خوش دارد.

وی عموم اوقات خود را به تفکر و تذکر می‌گذراند و دیگران را غایب و او را همیشه حاضر می‌بیند. تعظیم محبوب همیشه در نظر او بیش از دیگران است.

طواف، قرب به خداست، طواف غیبت از ماسواست، طواف خانه خدا، دلها را صیقل می‌دهد و سر آدمی را با خدا مانوس می‌کند. طواف قرب، انسان را از هستی وابسته می‌رهاند، طواف انس، آدمی را به معراج می‌برد، آتش عشق به خدا را در دل انسان شعله‌ور می‌کند. مرد خدا در حین طواف هوش از کف می‌دهد و تنها لقاء حق او را به هوش می‌آورد. طواف عشق، امیدواری به رحمت و عفو الهی و تمنای وصال است. لذت باطنی با طلوع صاحب خانه که محبوب حقیقی است در اختیار زائر قرار می‌دهد، وحشت را از دل برده، انس و عشق را به جای آن می‌نشانند.

۶. حدیث شمع و پروانه

طواف، برگرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن! طواف، چرخش عاشق گرداگرد معشوق است تا خود را با آتش عشق او بسوزاند. طواف آن است که عارف پروانه‌وار بر

ص: ۱۲۹

گرد شمع بچرخد تا عاقبت با بال و پری سوخته خویش را به پای شمع افکند. زائر آتش عشقی در ضمیر خود دارد و بار سفر را بسته است. از خانه، کاشانه، زن، فرزند و وطن بریده و لیبک گویان خود را تا پای خانه دوست رسانده است. او آماده چرخیدن است تا پروانه وار گرد شمع فروزان خانه عشق و بیت محبوب بچرخد.

زائر نقطه پرگار کعبه را کانون عشق قرار می‌دهد تا چرخشی گرداگرد آن کند و چونان ستاره حول محور وجود حق بچرخد. او با طواف جذب مغناطیس وجود حق می‌شود و شعاع محبت حق، او را بر مدار عشق می‌چرخاند. طواف حرکت معنوی است، طواف، سفر روحانی است، زائر در مطاف به جنبش درآمده خود را در دریای عشق الهی غرق می‌کند، از خودیت تهی گشته، رنگ و بوی او می‌گیرد، گرد شمع دوست چرخیده، هستی خویش را به پای او ذوب می‌کند تا آنکه ذره‌ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سر دهد که:

«هَيْبِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ». (۱) ۲۸۸

به شمع کعبه بس پروانه دیدم هزاران عاشق دیوانه دیدم
چه شمعی این همه پروانه دارد؟ چه دلبر این همه دیوانه دارد؟
همه افسرده خاطر، دل شکسته به روی گونه‌شان اشکی نشسته
زن و کودک هزاران در هزاران همه گریند چون ابر بهاران
بسی مجنون در صحرا دویده به شادی در بر لیلی رسیده

۷. هفت شهر عشق

اشاره

در طواف باید هفت دور (شوط) گرد کعبه چرخید. عدد هفت رمز و رازی دارد؛ هفت آسمان، (۲) ۲۸۹ سبع المثانی قرآن، (۳) ۲۹۰ هفت دریا، (۴) ۲۹۱ هفت روز هفته، هفت بطن قرآن و هفت شوط طواف. برای هفت دور طواف وجوهی از لطایف عرفانی بیان شده است.

وجه اول) سرّ هفت دور طواف این است که آدمی دارای هفت اخلاق رذیله است که گاهی

۱- فرازی از دعای کمیل

۲- بقره: ۲۹

۳- حجر: ۸۷

۴- لقمان: ۲۷

ص: ۱۳۰

از آن تعبیر به «هفت شوط حجاب» می‌شود. (۱) ۲۹۲ اخلاق رذیله عبارتند از: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت. سالک باید این‌ها را زایل و به جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند که عبارتند از: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم و تواضع.

وجه دوم) خداوند اقلیمهای هفت گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سبعة می‌شود.

این آیه که فرمود: «خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» (۲) ۲۹۳ ناظر به طوره‌های هفت گانه افلاک و اقالیم است. احتمال دارد که هفت شوط طواف، اشاره به سیر در اطوار خلقت و افلاک سبعة داشته باشد. (۳) ۲۹۴ وجه سوم) هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد. (۴) ۲۹۵ مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد. این حرکات هفت گانه که در نماز حضور، سالک به جای می‌آورد، آثار روحانی و معنوی دارد؛ انسان را به عالم ارواح و نشئه نماز واقعی وارد می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که در برخی از روایات طواف را نماز دانسته‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»؛ (۵) ۲۹۶

«طواف خانه خدا همچون نماز است».

وجه چهارم) هفت هزار حجاب. ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین درباره علت هفت شوط طواف سؤال می‌کند. امام علیه السلام پاسخ می‌دهد:

«خداوند به ملائکه فرمود: می‌خواهم در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دهم.

ملائکه هم با فساد آدم آن‌را رد کردند. خداوند ملائکه را در هفت هزار حجاب نور قرار داد. آنها به عرش الهی هفت هزار سال پناه بردند تا اینکه رحمت خداوند شامل حال آنها شد و توبه آنها را پذیرفت و برای آنها بیت معمور قرار داد. از این رو هفت شوط را در طواف واجب کرد تا بندگان به ازای هر یک هزار

۱- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

۲- نوح: ۱۴

۳- همان، ص ۲۴۳

۴- ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۵۲

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۰، روایت ۱۶۸۶ و ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۳۰۵۶؛ سنن الدرمی، ج ۱، ص ۴۷۲، روایت ۱۷۹۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸، روایت ۹۲۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۹۶۰

ص: ۱۳۱

سال، یک دور طواف انجام دهند». (۱) ۲۹۷

وجه پنجم) قرآن دارای هفت بطن است. «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن». زائر، با هر دوری گرد کعبه، به رمزی از رموز قرآن واقف می‌شود. انسان حج گزار با هر شوطی از طواف به بطنی و تأویلی از قرآن کریم نایل می‌گردد؛ لذا هفت شوط طواف می‌تواند اشاره به هفت بطن قرآن باشد. (۲) ۲۹۸ وجه ششم) انسان دارای هفت لطیفه و مرتبه است. عارفان برای مدارج انسانی تعبیری دارند. در رابطه با منازل، مراحل و اطوار روح آدمی بیان‌های متنوعی دارند که در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ». (۳) ۲۹۹

الف بطون سبعة

انسان به لحاظ تکثر باطنی و کینونت فرقانی، دارای هفت بطن است (۴) ۳۰۰ به این ترتیب:

بطن اول: مقام نفس اوست که ناظر به حیات دنیا و زخارف دنی آن است. مقتضای این مقام خلود در مرتبه بهائم می‌باشد. در قرآن آیاتی چند ناظر به این مقامند از جمله:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ...». (۵) ۳۰۱

صاحب این مقام حظی از آخرت و نصیبی از حقیقت ندارد.

«فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ». (۶) ۳۰۲

بطن دوم: مرتبه عقل است. عقل مشتاق لذت باقی و به دنبال جمع لذایذ دنیا و آخرت است. آنکه در این رتبه است از مرتبه بهائم خارج شده و در جمعیت اولیا و انبیا وارد می‌گردد.

نفس در این حالت از مشتهیات ممنوع و عقل بر او حاکم است. انسانی که دارای معرفت کامل

۱- . علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۷

۲- . اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۰

۳- . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۴

۴- . مصباح الانس، ص ۲۸۴-۲۹۱

۵- . آل عمران: ۱۴

۶- . بقره: ۲۰۰

ص: ۱۳۲

به مبدأ و معاد است، آخرت را برمی‌گزینند و از این عالم ماده خود را خلاص می‌کند. زبان این مقام چنین است:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (۱) ۳۰۳

بطن سوم: مقام روح است. سالک در این موطن با حضور حق آرامش می‌گیرد. در این حالت هرچند کثرت حضور دارد؛ اما بذر مشاهدات، وحدت حق را به نگاه عارف درمی‌آورد.

بطن چهارم: مرتبه سرّ انسانی است. وجود سالک در این منزل از تعلقات کونی خارج شده، حقیقت فقر خویش را درک کرده است. انسان اگر واقعیت حرفی خویش را ببیند، تولدی دوباره می‌یابد. سالک بعد از تخلص از قیود ظاهری و تعزّی از احکام و تعلقات مادی، غبار کثرت را از چهره جان برمی‌گیرد و به خلوت رؤیت در می‌آید و از اسمی به اسم دیگر سیر می‌کند و در نهایت به مقام مظهریت جامع و جمعیت ظاهر و باطن نائل می‌گردد که این سلوک در سفر ثانی عرفانی است.

بطن پنجم: مقام خفی است. سالک در مرآت تجلی باطن، به علوم غیبی و اسرار الهی وقوف می‌یابد و نسبت به مظاهر اسماء و اعیان ثابته، شهود حاصل می‌کند. آیات آخر سوره حشر بیانگر این مقام است:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...». (۲) ۳۰۴

بطن ششم: مقام اخفی است. سالک در این موطن در مظاهر تجلیات صفاتی سیر می‌کند و در این رتبه متحقق به اسماء ظاهر و باطن می‌گردد. او قلبی جامع یافته و مظهر اسم «مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» می‌شود. برای این عارف تمکین بعد از تلوین و مقام محو بعد از صحو حاصل شده است.

بطن هفتم: مقام تجلی ذاتی است. تقریر این مقام ناظر به احدیت وجود است. سالک بعد از وصول به مظهریت اسماء کلی، مجالای مقام واحدیت و احدیت ذات قرار می‌گیرد. مقام جمع الجمع و وحدت تام، تعیین این رتبه است. صاحب این مقام حقیقت محمدیه می‌باشد که

۱- . بقره: ۲۰۱

۲- . حشر: ۲۲-۲۴

ص: ۱۳۳

به مراتب فتوح و فتح مطلق و لطیفه «اودنی»، نائل شده باشد. زبان این بطن، آیات معراج است:
 «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ *
 عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ * إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ» (۱) ۳۰۵

ب) لطایف سبعة

انسان کتاب جامع الهی و نسخه عالم کبیر است. جمیع تجلیات وجودی و تمام ظهورات عالم فرق و جمع در انسان به منصفه ظهور رسیده و او «امّ الکتاب» نام دارد. روح انسان حاوی مراتب وجودی، سعه تکوینی و کتب الهی است. این مراتب روحانی را «لطایف سبعة» می‌گویند (۲) ۳۰۶ که عبارتند از:

لطیفه طبع: که به آن کتاب مستور و رقّ المنشور اطلاق می‌شود.

لطیفه نفس: که به آن نور و کتاب محو و اثبات یا لوح محو و اثبات اطلاق می‌شود.

لطیفه قلب: یا کتاب لوح محفوظ.

لطیفه روح: یا جبروت انسانی، قلم اعلیٰ، عقل اول و امّ الکتاب.

لطیفه سر: یا مقام لاهوت، حضرت واحدیه انسانی و برزخیت کبری.

لطیفه خفی: یا حضرت احدیه انسانی یا مقام اودنی.

لطیفه اخفائیه: یا مقام غیب الغیوب یا مرتبه غیب خفی انسانی.

أَنَا الْقُرْآنُ وَالسَّبْعُ الْمَثَانِي وَرُوحُ الرُّوحِ لَا رُوحَ الْأَوَانِي

فَوَادِي عِنْدَ مَشْهُودِي مُقِيمٌ لِمَشَاهِدِهِ وَعِنْدَكُم لِسَانِي

ج) اطوار سبعة

دل آدمی دارای اطوار مختلفی است و در هر طور عجایب بسیار و معانی بی شمار است.

۱- . نجم: ۹-۱۷

۲- . مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۲۸

ص: ۱۳۴

تن و دل بر مثال زمین و آسمان است و چنانکه ارض و سماء هفت طبقه دارد، آدمی نیز دارای هفت اقلیم است و در هر اقلیم او معدنی پرگهر. «النَّاسُ مَعَادِنَ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا». (۱) ۳۰۷ این اطوار و اقلیم عبارتند از: (۲) ۳۰۸ طور

اول: صدر است و آن معدن گوهر اسلام است.

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ». (۳) ۳۰۹

طور دوم: قلب است و آن معدن ایمان می‌باشد.

«كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (۴) ۳۱۰

طور سوم: شغاف خوانده می‌شود و آن معدن حب و عشق است.

«قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» (۵) ۳۱۱

طور چهارم: فؤاد است که معدن شهود و رؤیت است.

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى». (۶) ۳۱۲

طور پنجم: حبه القلب بوده و معدن محبت حضرت الوهیت است.

هوای دیگری در ما ننگجد در این سر بیش از این سودا ننگجد

طور ششم: سویدا است که در آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی قرار دارد.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». (۷) ۳۱۳

ای کرده غمت غارت هوش دل مادر تو زده خوان فروش دل ما

سری که مقدسان از آن محرومند عشق تو فرو گفت به گوش دل ما

۱- نوح ۱۴

۲- مرصاد العباد ص ۱۹۴ و ۱۹۸

۳- زمر ۲۲

۴- مجادله ۲۲

۵- یوسف ۳۰

۶- نجم ۱۱

۷- بقره ۳۱

ص: ۱۳۵

طور هفتم: محجۀ القلب است و در آن معدن ظهور انوار تجلیات اسمائی و صفاتی حاصل می‌آید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». (۱) ۳۱۴

ناظر به این مقام است. این کرامت را با هیچ کرامت دیگر قیاس نتوان کرد.

زین پیش دلی بود و هزار اندیشه‌اکنون همه لا اله الا الله است

انسان به لحاظ باطنی سرّ خویش دارای هفت بطن، هفت لطیفه و هفت طور است. هر شوطی از طواف می‌تواند اشاره به مرتبه‌ای از وجود باطنی انسان باشد. انسان با دور اول به لطیفه طبع، با شوط دوم به لطیفه نفس، با شوط سوم به لطیفه قلب، با شوط چهارم به لطیفه روح، با شوط پنجم به لطیفه سرّ، با شوط ششم به لطیفه خفی و با آخرین دور طواف به غیب الغیوب یا مرتبه أخفائی انسانی نایل می‌شود.

وجه هفتم) هفت شهر عشق

باید هفت مرتبه به گرد کویس چرخید و این هفت شهر عشق را به پایان رساند. در این هنگام زائر با حالت سکر و حیرت در برابر نور اشراق الهی که از قلبش تلالؤ می‌کند زانو می‌زند، از سرّ خویش حکمت می‌طلبد و در کهکشان حقیقت به پرواز درمی‌آید. زائر سالک تا حضرت بی نشان بالا می‌رود و به میهمانی ملائک درمی‌آید. او در اوج گمنامی، خود را در دریای اسرار احساس می‌کند و در زیر سایه او قرار می‌گیرد. طواف کننده در همان محلی طواف می‌کند که مطاف پیامبران، امامان و مدفن انبیاست. طواف کننده با آخرین دور به ستاره‌ای می‌ماند که به گرد خورشید می‌چرخد و منظومه‌ای از عشق، کشش، خلسه و جذبه او را فرا گرفته است. او از زمین گذشته و تا عرش فنا ارتفاع گرفته است.

طواف بجز اسرار، آدابی هم دارد؛ آدابی نظیر: غسل، تواضع، سکینه و اینکه با پای برهنه به مطاف برود. هر یک از آنها سرّی دارد که در مباحث گذشته بیان شد. یکی از مهمترین مستحبات و آداب به هنگام طواف دعاست. این دعاها مضامین بلندی دارند؛ طواف کننده به

ص: ۱۳۶

خدا عرض می‌کند ما بندگان توایم، پیشانی ما در قبضه قدرت توست، اگر ما را عذاب کنی به سبب گناهان ماست و اگر ما را ببخشی به سبب رحمت توست ... زائر در طواف می‌گوید (۱) ۳۱۵:

«اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ فَقيِرٌ وَمِنْ عَذَابِكَ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي ...»؛ (۲) ۳۱۶ «خدایا به تو نیازمندم و بیمناک و پناهنده‌ام، نامم را عوض مکن و جسمم را تغییر مده.»

و چون در دور هفتم به آخر کعبه رسید دستانش را می‌گستراند و صورت و شکم خود را به کعبه می‌چسباند و می‌گوید:
«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ»؛ (۳) ۳۱۷ «خدایا! خانه خانه توست و بنده، بنده تو و اینجا جایگاه پناه آورنده به تو از آتش است.»

همچنین طواف واجباتی نظیر طهارت دارد که لطایف عرفانی آنها گذشت. از جمله واجباتی که در طریقت طواف دخالت دارد، ابتدا کردن و ختم نمودن به حجرالأسود است. چنانکه باید طواف داخل مطاف باشد و مطاف فاصله میان رکن و مقام ابراهیم است. از سوی دیگر اموری مثل ملتزم، حطیم، مستجار، حجر اسماعیل، مقام جبرئیل و رکن یمانی داخل طواف است. از این رو شایسته است اسرار هر یک را بر شمرد:

اسرار حجرالأسود

۱. سنگ بهشتی

حجرالأسود از بهشت آمده و رنگ و بوی این جهان را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:
«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ»؛

۱- . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۳۹؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۵

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰

ص: ۱۳۷

«حجرالأسود از سنگهای بهشت است». (۱) ۳۱۸

منذر ثوری از امام باقر علیه السلام درباره حجرالأسود سؤال کرد که چه سنگی است و از کجا آمده است؟ امام در پاسخ چنین فرمود:

«نَزَلَتْ ثَلَاثَةٌ أَحْيَا رِ مِنْ الْجَنَّةِ؛ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اسْتَوْدَعَهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ (حَجَرٌ بَنِي إِسْرَائِيلَ) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ اسْتَوْدَعَ إِبْرَاهِيمَ الْحَجَرَ الْأَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنْ الْقَرَّاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ»؛ (۲) ۳۱۹

«سه سنگ از بهشت فرود آمده است: حجرالأسود که به ودیعت به ابراهیم سپرده شد، مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل. خداوند سنگ سفید به حضرت ابراهیم سپرد که سفیدتر از کاغذ بود، و در نتیجه گناهان بنی آدم سیاه شد.»

بهشت محل نعمت (۳) ۳۲۰ و رحمت و رضوان الهی (۴) ۳۲۱ است. کسی که به بهشت وارد شد، اهل رستگاری است. (۵) ۳۲۲

کسی که به بهشت راه یابد فرشتگان الهی او را اکرام می‌کنند. (۶) ۳۲۳ این‌ها بعضی از ویژگیهای بهشت، بهشتیان و پدیده‌های بهشتی است. قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی‌تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.

دلا از خانه خاکی سفر کن به بیت یار افلاکی نظر کن
گذر از لعل و یاقوت و زمرد بسنده بر تماشای حجر کن

۲. حضور در بهشت

سنگی که از بهشت است طبعاً به بهشت باز می‌گردد و خود را در بهشت نشان می‌دهد؛ بنابراین حجرالأسود در بهشت حضور دارد و حتی در بهشت شهادت خواهد داد. این قطعه

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۲۶

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، روایت ۹۳

۳- مائده: ۶۵

۴- توبه: ۲۱

۵- آل عمران: ۱۸۵

۶- معارج: ۳۵

ص: ۱۳۸

سنگ بسیار با وفاست؛ زیرا هر کس او را در این دنیا لمس کرده باشد، شهادت داده، برای او بهشت را تضمین می‌کند. اساساً بهشت و وفا با یکدیگر همراهند و اگر بی‌وفایی یا نقض عهدی وجود دارد، ویژگی جهنم و دوزخیان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:

«يَبِيعُ اللَّهُ الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ وَالرَّكْنَ الْيَمَانِيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِهَمَّا عَيْنَانِ وَ لِسَانٌ وَ شَفْتَانِ، يَشْهَدَانِ لِمَنْ اسْتَلَمَهُمَا بِالْوَفَاءِ» (۱) ۳۲۴؛
 «خداوند روز قیامت حجرالأسود و رکن یمانی را مبعوث می‌کند در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارند و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده‌اند شهادت می‌دهند.»

۳. علت سیاهی

حجرالأسود در آغاز بسیار سفید بود، از کاغذ و شیر هم سفیدتر؛ اما سیاه شد و تغییر رنگ داد. علت سیاهی به دو گونه مطرح شده است؛ گاهی به گناهان مشرکین عهد جاهلیت نسبت داده شده؛ چون در زمان جاهلیت این سنگ مس شده، رجس و جرمهای آنها باعث شد تا این سنگ سیاه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«حجرالأسود از سنگ‌های بهشتی است و سفید بود تا اینکه در زمان جاهلیت افرادی با رجس آن را مس کردند.» (۲) ۳۲۵
 گاهی نیز به مجرمین و منافقین نسبت داده شده است. چنانکه امام صادق علیه السلام در حدیثی عجیب به مضمونی عمیق اشارتی دارد.

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودًا مُجَنَّدَةً فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَآكَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اِخْتَلَفَ هَاهُنَا وَ الْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَ أُذُنَيْنِ وَ فَمًّا وَ لِسَانًا ذَلْفًا وَ لَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَ لَكِنَّ

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۹۴، روایت ۱۳

۲- همان، ص ۱۹۴، روایت ۱۷

ص: ۱۳۹

الْمُجْرِمِينَ يَسْتَلِمُونَهُ وَالْمُنَافِقِينَ فَبَلَغَ كَيْفًا مَا تَرَوْنَ». (۱) ۳۲۶

«همانا ارواح نیروهای آماده هستند، هر کدام که در عالم میثاق با یکدیگر آشنا بودند با یکدیگر الفت برقرار می‌کنند و هر کدام در عالم میثاق از یکدیگر دور بودند، نزد حجرالأسود از یکدیگر دور می‌مانند. آگاه باشید، به خدا سوگند حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی دارد و همانا از شیر سفیدتر بود، ولی مجرمین و منافقین آن را لمس نمودند و چنین شد که می‌بینید». (۲)

۳۲۷

از این حدیث نکته جالب توجهی به دست می‌آید و آن اینکه وضعیت ارواح در عالم بالا- در حجرالأسود ثبت است، گویا یک برنامه نرم‌افزاری بسیار دقیق در این قطعه سنگ قرار دارد تا نفوسی که در عالم ذر و میثاق با یکدیگر انس و محبتی داشته‌اند، نزد حجرالأسود خود را بیابند و آن نفوسی که یکدیگر را دفع کرده‌اند نزد حجرالأسود از یکدیگر فاصله گیرند. به تعبیری می‌توان گفت این قطعه سنگ بهشتی، گویی ابررایانه خداست.

در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی‌تری هم بیان شده است و آن اینکه خطاها و جرمهای بنی آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. پس علت سیاهی حجر جرمها، معاصی و خطاهای فرزندان آدم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نزل الحجر الأسود من الجنة وهو اشد بياضاً من اللبن، فسودته خطايا بني آدم» (۳) ۳۲۸؛

«حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آنرا سیاه نمود.»

تعبیر سیاهی و سفیدی در یکی از آیات قرآن به صورت زیبایی بیان شده است. از ویژگی‌های قیامت تفکیک چهره‌هاست. خداوند در آخرت چهره‌ها را دو گونه محشور می‌کند؛ بعضی صورتها سفید و بعضی دیگر سیاهند. آنها که کفر ورزیده‌اند، با صورت سیاه محشور و به عذاب مبتلا می‌شوند. اما آنها که سفید رویند، اهل تقوا در دنیا و رحمت الهی در آخرتند.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ

۱- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰

۲- علل الشرائع، ص ۴۲۶، روایت ۷

۳- همان

ص: ۱۴۰

إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وَجُوهُهُمْ فَبِئْسَ مَا فِيهَا خَالِدُونَ» (۱) ۳۲۹؛

«روزی بیاید که گروهی روسفید و گروه روسیاه باشند سیه‌رویان را نکوهش کنند که چرا کافر شدید بعد از ایمان اکنون بخشید عذاب خدا را به کیفر کفرتان، اما سفیدرویان به بهشت که محل رحمت خداست در آیند و در آن جاوید باشند.»

رنگ رخساره خیر می‌دهد از سرّ درون. سفیدرویی حکایت از تقوای درون دارد چنانکه روسیاهی اشاره به کفر باطنی و معاصی. قطعه سنگی که از بهشت آمده باید نشانی از بهشت داشته باشد لذا در آغاز سفیدتر از شیر بود، اما همینکه به دنیا آمد با لمس دست‌های گنهکار تغییر رنگ داده سیاه شد. نکته لطیف اینکه حجرالاسود سیاهی جرم و خطای بنی آدم را به خود گرفت و با استلام خویش آنها را پاک نموده درونشان را سفید کرد. گویا حجرالاسود سیاهی گناه را از انسان گرفته باعث طهارت و سفیدرویی آنان می‌شود، زبان حال حجرالاسود خطاب به گنهکاران این است: سیاهی تو به من، سفیدی من به تو.

۴. سنگ میثاق

لمس حجرالاسود از مستحبات و آداب طواف است؛ چنانکه طواف باید از آنجا آغاز شده، به همانجا ختم شود. یکی از سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله، استلام حجرالاسود بود؛ ایشان در هر طوافی، چه واجب و چه مستحب این سنگ بهشتی را مسح می‌نمود. جابر بن عبدالله می‌گوید:

«روز بالا آمده بود که وارد مکه شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله کنار در مسجد آمد، شترش را خواباند، سپس وارد مسجد شد. از حجرالاسود آغاز کرد و دست بر آن کشید و چشمانش پر اشک شد. سپس سه دور هروله کنان و چهار دور معمولی طواف کرد تا فارغ شد. پس از فراغت، حجرالاسود را بوسید دستانش را بر آن نهاد و

ص: ۱۴۱

آن‌ها را به چهره‌اش کشید». (۱) ۳۳۰

براساس فرموده امام صادق علیه السلام این سنت از آغاز تاریخ بشریت بوده است. سنت استلام حجر از زمان آدم پدید آمد. امام علیه السلام فرمود:

«ان ادم لما نظر الى الحجر في الركن كبير الله وهله وسجده فلذلك جرت السنه» (۲) ۳۳۱؛

«چون آدم به حجر الاسود در رکن نظر کرد خدا را تکبیر، تهلیل و تمجید نمود، از این رو سنت شد.»

آنگاه که آدم به زمین هبوط کرد، از تنهایی به خدا شکوه نمود. خداوند یاقوتی از بهشت برای او فرستاد و این همان سنگ سیاه است. آدم آن را شناخت؛ چون در بهشت آن را دیده بود، از این رو هر گاه بر آن گذر می‌کرد، آن را مسح می‌نمود و به همین علت مسح و لمس و استلام حجرالاسود سنت شد؛ سنتی دیرینه که به تاریخ بشریت باز می‌گردد. در اینجا سئوالی مطرح می‌شود و آن این که سر استلام چیست؟ نکات ظریفی در احادیث مطرح شده است.

وجه اول: سنگ میثاق. حجرالاسود سنگ میثاق است؛ میثاقی که خداوند در عالم الست از بندگان گرفت. بنی آدم این سنگ را لمس می‌کنند تا یاد آور عهد و پیمانی باشد که آنان با خدا بستند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«الْحَجَرُ كَالْمِيثَاقِ وَ اسْتِلامُهُ كَالْبَيْعَةِ وَ كَانَ إِذَا اسْتِلامَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ أمانِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُه لِيُشْهَدَ لِي عِنْدَكَ بِالْبَلَاغِ». (۳) ۳۳۲

«حجرالاسود، مانند پیمان است و دست کشیدن بر آن مثل بیعت. آن حضرت هر گاه دست بر آن می‌کشید، می‌گفت: خدایا، این امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که بستم، تا نزد تو برای من گواهی دهد که رساندم.»
همچنین حلبی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا دست کشیدن به حجرالاسود

۱- . المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۵، روایت ۱۶۷۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۹۲۲۱

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۴

۳- . مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۱

ص: ۱۴۲

سنت است؟ فرمود:

«آنگاه که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فرا خواند و به آن دستور داد، آن هم پیمان را گرفت (و بلعید). پس حجرالاسود برای هر که به پیمان وفا کند گواهی به وفا می‌دهد». (۱) ۳۳۳

ایشان در جای دیگری با اشاره به همین عهد و پیمان می‌فرماید:

«خدای متعال چون از بندگان پیمان گرفت، حجرالاسود را فرمان داد تا آن را برگرفت (و فرو برد). از این رو گفته می‌شود: امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که وفا کردم تا برای من گواهی دهی که وفا کردم». (۲) ۳۳۴

خداوند ذریه آدم را از صلب فرزندان آدم خارج نمود، تمام انسان‌ها را بار عام داد و به همه فراخوان عمومی جهت حضور در عالمی به نام «عالم ذر» داد؛ این فراخوان عام به منظور کاری بسیار مهم بود. این امر مهم چیزی جز عهد و میثاق بندگان با خدا نبود. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (۳) ۳۳۵؛

«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگویند که ما از آن بی‌خبر بودیم.»

در این آیه نکاتی وجود دارد؛ از یک سو تعبیر «اشهدهم علی انفسهم» بدین معناست (۴) ۳۳۶ که انسان‌ها شاهد حقیقت خویش شده‌اند و واقعیت خویش را یافتند لذا شهادت در این آیه به معنای گواهی دادن در محکمه نیست بلکه به معنای شهود حقیقت نفس است. حقیقت وجود انسانی چیزی جز فقر نیست.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۲؛ قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۰

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۱؛ علل الشرایع، ص ۴۲۴، روایت ۲؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱، روایت ۱

۳- اعراف: ۱۷۲

۴- المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶

ص: ۱۴۳

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱) ۳۳۷؛

«ای مردم همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی نیاز و ستودنی.»

از سوی دیگر ارتباطی عمیق میان شهود نفس و «الست بر بکم» وجود دارد و آن این که هر گاه انسان فقر خویش را بیابد متوجه غنای حق می‌شود لذا یافتن فقر خویش با یافتن غنای خدا یکی است. این مطلب همان مضمونی است که به گونه‌های مختلف در احادیث معرفت نفس آمده است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». (۲) ۳۳۸ از جهت سوم ظرافتی است که در تعبیر «الست بر بکم» وجود دارد. براساس فرموده امام صادق علیه السلام خداوند دو گونه ممکن بود بفرماید (۳) ۳۳۹: یکی این که بگوید: «اليس لكم رب» یعنی «آیا شما ربی ندارید» و دیگر این که بفرماید: «الستُّ بر بکم» یعنی «آیا من رب شما نیستم». خدای سبحان بیان دوم را انتخاب فرمود. سرّ آن این است که بیان دوم دالّ بر حضور است برخلاف بیان اول که غیبت را افاده می‌کند. به بیان دیگر بنی آدم در آن عالم همگی خدا را زیارت کردند و خداوند به تمامی انسان‌ها بار عام شهود داد و همه به مشاهده او نایل آمدند. رابطه انسان‌ها با خدا در آن عالم رابطه من- او نبود بلکه رابطه من- تو بود.

براین اساس سنگ سیاه شاهد پیمان انسان‌ها با خدا بوده و تمامی پیمان‌ها را درون خود ثبت و ضبط نموده است. انسان‌ها در این دنیا هر گاه حجرالاسود را لمس می‌کنند، به عهد و پیمانی باز می‌گردند که در عالم معنا با خدا بسته‌اند و حجرالاسود با هر استلامی از روی وفاداری گواهی می‌دهد، حجرالاسود امانتدار و پیمان نگه دار است. همانگونه که عهد و پیمان‌ها را درون خود جای داد، لمس‌ها و استلام‌ها را هم درون خود نگه می‌دارد و در قیامت شهادت می‌دهد. از این رو می‌توان گفت که حجرالاسود سنگ میثاق است.

صدرالمتالهین در تاویل اسرار حج، حجرالاسود را سنگ میثاق دانسته معتقد است (۴) ۳۴۰ که این سنگ از روی ایمان به وعده خویش وفا نمود و در زیر کوه ابوقیس صفات نفسانی و هواهای حیوانی پنهان گشت و به همین رو رنگش به سیاهی گرایید. آنگاه که ابراهیم علیه السلام به ساختن خانه کعبه مأمور شد با کمال وقار و سکینه این یاقوت بهشتی را در جای خویش قرار داد تا هر

۱- فاطر: ۱۵

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲

۳- المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶

۴- شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت ۱۴

ص: ۱۴۴

کس آنرا لمس می کند آرامش بهشتی را دریابد.

تمامی مضامین پیشین در حدیثی از امام صادق علیه السلام جای گرفته است. بکیر بن اعین از امام علیه السلام می پرسد: به چه علت حجرالاسود در رکن قرار گرفته و چرا در جای دیگری واقع نشده است؟ چرا از بهشت خارج شد؟ از چه روی میثاق بندگان قرار گرفت؟ علت و سبب این امور چیست؟ امام علیه السلام با تحسین او از اینگونه پرسش ها در جواب می فرماید:

فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ وَفَرَّغَ قَلْبَكَ وَأَضْغَ سَمْعَكَ أُخْبِرُكَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاعَى لَهُمْ وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوَّلُ مَنْ يَبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسَبِّحُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالْاِسْتِئْثَانُ فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لِدَلِكِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ اللَّذَيْنِ أَخَذَا عَلَيْهِمْ أَلَّا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِيَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ. (۱) ۳۴۱

«جواب را دریاب، قلب خود را فارغ کن و گوش خود را شنو، انشاءالله تو را آگاه می سازم. خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را که گوهری نورانی است از بهشت برای آدم خارج کرد و سپس آنرا در محل رکن قرار داد تا میثاقی برای بنی آدم باشد. چون که خداوند از صلب بنی آدم، فرزندان آنها را برگرفت و از آنها در همین مکان عهد و میثاق ستاند و این در همان مکانی است که تو می بینی، در همین مکان فرشته ای بر صاحب الامر نازل می شود و این فرشته

ص: ۱۴۵

یعنی جبرئیل اولین کسی است که در این مکان با قائم علیه السلام بیعت می‌کند. قائم علیه السلام پشت خویش را به این مکان تکیه می‌دهد و رکن حجتی بر قائم می‌شود. هر کس که با ایشان بیعت کرد به عهد و پیمان خویش در عالم معنا با خدا وفا کرده است و حجرالاسود شاهد بود و قیامت به آن شهادت خواهد داد. اما داستان بوسیدن و استلام بخاطر تجدید عهد بندگان با خدا و تجدید بیعت آنان است تا هر سال بندگان این عهد خویش را تجدید کنند و امانتی را که خدا به آنها داد به او باز گردانند. «وجه دوم: مصافحه با خدا. در احادیث متعددی بیان شده است که حجر «یمین الله» یعنی دست خدا است. لذا این سنگ سیاه، دست خدا در زمین است و هر کس آن را لمس کند، گویا با خدا دست داده است و این مصافحه بندگان با خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الحجر یمین الله فی ارضه فمن مسحه مسح ید الله» (۱) ۳۴۲؛

«حجرالاسود دست خدا در زمین است. هر که آن را لمس کند دست خدا را لمس کرده است.»

همچنین فرمود:

«الحجر فی الارض یصافح به عباده» (۲) ۳۴۳؛

«حجر، دست خدا در زمین است که با آن با بندگانش دست می‌دهد.»

و نیز فرمود:

«الْحَجَرُ یمینُ الله فی الْأَرْضِ، فَمَنْ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى الْحَجَرِ فَقَدْ بَايَعَ اللهُ أَنْ لَا يُعْصِيَهُ»؛ (۳) ۳۴۴

«حجر، دست خدا در زمین است. هر که دست خود را بر آن بکشد با خدا بیعت

۱- . جامع الاحادیث للقمی، ص ۷۱

۲- . الفردوس، ج ۲، ص ۱۵۹، روایت ۲۸۰۸؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۱، روایت ۷۵؛ محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

۳- . المجازات النبویة، ص ۴۴۴، روایت ۳۶۱

ص: ۱۴۶

کرده که او را نافرمانی نکند.»

و نیز فرمود:

«الْحَجْرُ يَمِينُ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ صَافَحَهُ بِهَا»؛ (۱) ۳۴۵

«حجر دست خداست. هر کس بخواهد به وسیله آن با خدا دست می‌دهد.»

در حدیثی تعبیر دیگری آمده و آن این‌که حجرالاسود «یمین العرش» یعنی «دست عرش» است. (۲) ۳۴۶ از این رو علت استلام مصافحه با دست عرش خداست. البته دست خدا با دست عرش یکی است و دست دادن عرش همان مصافحه با خداست. از سوی دیگر پیدا است که معنای مصافحه با خدا بیعت با اوست. این بیعت دو گونه است؛ بیعت قبول و بیعت غفران. (۳) ۳۴۷ طواف کننده در هر شوطی از طواف با هر استلامی و مصافحه‌ای با خدا بیعتی با او می‌بندد که اگر کار نیکی انجام داده، خدا آن را بپذیرد و اگر کار زشتی از او سر زده خدا او را ببخشد. به بیان دیگر خدا دو جلوه دارد: جلوه جمال و جلوه جلال. او با جلوه جمالش اعمال نیک بندگان را می‌پذیرد و با جلوه جلالش اعمال زشت آن‌ها را مؤاخذه می‌کند، ولی از آنجا که جمال او بر جلال او سبقت دارد، اعمال زشت بندگان را هم مورد عفو و بخشش خویش قرار می‌دهد.

نکته دیگری که در مصافحه با خدا وجود دارد، این‌که بنده با خدا عهد بندگی می‌بندد تا از این طریق عهد و پیمان عبودیت را با خدا تجدید کند. او در این لحظه با زبان حال و قال به خدا می‌گوید: بعد از این رو به سوی تو می‌آورم، ابواب رحمت تو را می‌جویم، آسمانی می‌شوم و فقط از تو اطاعت می‌کنم. زائر با عرض بندگی برکات الهی برای خود جلب می‌کند.

حجر استلامی چند کردم و وجودم را رها از بند کردم

نهادم دست بیعت در کف دوست دوباره زنده آن پیوند کردم

زائری که طواف خویش را از یاقوت بهشتی آغاز می‌کند وجود کوچک خویش را مقابل هستی بی نهایت بزرگ احساس می‌کند. او از سر مستی فریاد عشق می‌کشد و تمام هستی خویش را به پای او ذبح می‌کند. بنده، از غرور و بزرگی خویش می‌گذرد و خویشتن خویش را

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۴۲، روایت ۲۳۰۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۸، روایت ۱۷۸۹۰

۳- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۴۰

ص: ۱۴۷

در هیچستان هستی لمس می‌کند، او چونان گدایی نزد شاه آمده است و چون ذره‌ای گرداگرد وجود او می‌چرخد. طواف کعبه که از حجر آغاز می‌شود، افق قلب انسان را به کعبه مقصود جلب می‌کند، طواف کننده با لمس حجر عهدی محکم و پیمانی استوار و زیبا با خالق هستی می‌بندد تا بر عشق و محبت خویش پایدار باشد، بندگی او کند و هرگز از بزم محبتش بیرون نرود، او با خدا دست می‌دهد و دست حق را محکم می‌فشارد تا بعد از این مطیع او باشد و مطیع او بماند، تنها خدا را در کانون نگاه خویش قرار دهد و زمین و زمان را آموزشگاه عشق خدا بداند. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به هنگام سخن گفتن از حجرالاسود حالتی متفاوت دارد ایشان خطاب به شبلی اینگونه می‌فرماید:

«صَيَّافَحَتِ الْحَجَرَ وَ وَقَفَتْ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَيَّأَيْتَ بِهِ رَكَعَتَيْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَيَّيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: آه، آه، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى فَانظُرْ يَا مَسْكِينُ لَأُضَيِّعَ أَجْرَ مَا عَظَمَ حُرْمَتَهُ وَ تَنَقُّصِ الْمُصَافِحَةَ بِالْمُخَالَفَةِ وَ قَبْضِ الْحَرَامِ نَظِيرِ أَهْلِ الْأَثَامِ».

«آیا دست بر حجرالاسود نهادی؟ کنار «مقام ابراهیم» ایستادی؟ و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری. اینجا بود که حضرت صیحه‌ای کشید که نزدیک بود از دنیا برود. سپس فرمود: «آه آه!» و فرمود: هر کس که دست بر حجرالاسود نهد، با خدای متعال دست داده است. پس ای بیچاره! خوب بنگر تا پاداش آنچه را که حرمتش بزرگ است، تباه نسازی و این دست دادن (و بیعت) را چون گناهکاران با مخالفت و ارتکاب حرام نشکنی.»

وجه سوم: قلب و سنگ. زائر طواف گزار طواف خویش را از حجر شروع می‌کند. او باید سمت چپ خویش را محاذی حجر و خانه خدا قرار دهد و به هنگام طواف قسمت چپ بدن را از محاذات خارج نکند؛ قلب انسان در سمت چپ او قرار دارد و این به معنای محاذات قلب و سنگ است. (۱) ۳۴۸ از سوی دیگر شیطان از سمت راست انسان هرگز وارد نمی‌شود بلکه القائات خویش را از سمت چپ به انسان نفوذ می‌دهد. زیرا سمت راست از آن فرشتگان خداست و در احادیث گذشته هم این تعبیر بود که حجرالاسود «یمین الله» یعنی دست راست خداست.

ص: ۱۴۸

طوافی که انسان از حجرالاسود آغاز می‌کند، به این معناست که بنده قلب خویش را در محاذات با سنگ بهشتی قرار می‌دهد تا بر آن معانی بهشتی و آسمانی نفوذ کند و قلب خویش را از نفوذ وساوس شیطانی در امان دارد. این مقارنت، قلب انسان را از القانات، و سوسه‌ها، کیدها، مکرها و اغوائت ابلیس حفظ می‌کند و آدمی را تحت ولایت نورانی خدا قرار می‌دهد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (۱) ۳۴۹

حج گزار آنگاه که خود را روبه روی حجرالاسود دید، بهتر است تکبیر و تهلیل گوید، از سمت صفا رو به حجر کند، دستان خویش را به آسمان بلند کند، فقر و ذلت خود را به خدا نشان دهد، غنای الهی را برانگیزد، خواسته خویش را به خدا عرضه کند و با دست نیاز اینگونه به خدا گوید:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي، فَأَقْبَلْ سَيِّحَتِي، وَاغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَ مَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». (۲) ۳۵۰

«خدایا! دستم را به سویت گشودم، رغبت من به آنچه نزد توست افزون است.

پس تسبیح گویی مرا بپذیر و مرا بیامرز و رحمت آور. خدایا! از کفر و فقر و جایگاه‌های خفت و خواری در دنیا و آخرت به تو پناه می‌برم.»

اسرار ملتزم

اشاره

ملتزم که به آن «متعوذ» و «المدعی» هم می‌گویند، میان در کنونی کعبه و رکن حجرالاسود قرار دارد. البته بعضی هم آن را نزدیک رکن یمانی و تقریباً روبه روی در کنونی کعبه دانسته‌اند. دیدگاه سومی هم وجود دارد که می‌گوید میان رکن و مقام ابراهیم ملتزم است. ولی قول اول نزد شیعه موجه‌تر است؛ از این رو ملتزم بخشی از دیوار کعبه است که میان رکن اسود و باب کعبه قرار دارد. ملتزم را نیز اسراری است:

۱- . بقره: ۲۵۷

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۲، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۱، روایت ۳۲۹

ص: ۱۴۹

یک نهر بهشتی

ابن فضال از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا مردم به این قسمت ملتزم می‌شوند؟ چه سری در اینجا وجود دارد؟ امام در پاسخ می‌فرماید:

«عِنْدَهُ نَهْرٌ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ تُلْقَى فِيهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ عِنْدَ كُلِّ خَمِيْسٍ».

«نزد ملتزم نهری از نهرهای بهشتی است که اعمال بندگان هر پنجشنبه در آن وارد می‌شود». (۱) ۳۵۱

شاید این تعبیر اشاره به این نکته لطیف عرفانی باشد که اعمال زائران و بندگان به این نهر پاک و آب زلال آسمانی وارد می‌گردد تا پاک شود. ملتزم انسان را پاک می‌کند و طهارت و زلالی را برای او به ارمغان می‌آورد.

کنار ملتزم خواندم دعایی شنیدم ناگهان بانگ رسایی

ندا آمد که من پیش تو هستم تو ای مسکین گم گشته کجایی؟

دو بخشش به شرط اقرار

خدای سبحان، ملتزم را برای بخشش گناهان قرار داده است؛ مشروط بر این که زبان به اقرار گشایند، گناهان خویش را یک به یک به یاد آورند و از خدای تعالی برای تک تک آن‌ها طلب مغفرت کنند؛ چنانکه آدم علیه السلام چنین کرد.

حدیث شریفی از امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند:

«چون آدم خانه خدا را طواف کرد و به ملتزم رسید، جبرئیل به او گفت: ای آدم! در این مکان به گناهان خویش در برابر خدا اعتراف کن. پس خداوند به او وحی کرد: ای آدم! گناه تو را آمرزیدم. پروردگارا! برای فرزندان و ذریه‌ام؟ خداوند متعال به او وحی کرد: ای آدم! هر یک از ذریه تو اینجا بیاید و به گناهانش اقرار

ص: ۱۵۰

کند و توبه نماید همچنانکه توبه کردی سپس آمرزش بخواهد او را می‌آمرزم». (۱) ۳۵۲
در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«هر گاه امام سجاد علیه السلام کنار ملتزم می‌آمد، با تضرع و التجا به خدا عرضه می‌داشت:
«اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدِي أَفْوَاجًا مِنْ ذُنُوبٍ، وَأَفْوَاجًا مِنْ خَطَايَا وَعِنْدَكَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَأَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ، يَا مَنْ اسْتَجَابَ لِبُغْضِ خَلْقِهِ إِلَيْهِ
إِذْ قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُنْعَثُونَ اسْتَجِبْ لِي وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا».

«خدایا، مرا گروههایی از گناهان و خطاهاست و نزد تو افواجی از رحمت و آمرزش. ای کسی که دعای مبعوض‌ترین افراد نزد خود را اجابت کرد آنگاه که گفت: خدایا مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده، دعای مرا هم مستجاب کن و با من چنین و چنان کن». (۲) ۳۵۳

سه نگاه خدا

التزام به ملتزم و دعا نزد آن بی پاسخ نمی‌ماند. خداوند بر خود مقرر داشته که اگر کسی در این مکان شریف چیزی از او بخواهد قطعاً آن را اجابت کند و پاسخی در خور به این بنده بدهد. لذا دعا نزد ملتزم مستجاب است و اجابت خدا نظر رحمت او به سمت بندگان است. و هر گاه خدا به بنده‌ای اقبال داشته باشد و نظر به بنده کند، رحمتش او را فرا می‌گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا دَعَا أَحَدٌ بَشِيءٍ فِي هَذَا الْمُلْتَمِّمِ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ»؛ «هیچ کس در این ملتزم چیزی از خدا نخواست، مگر آنکه اجابت شد». (۳) ۳۵۴
خداوند با دعای بنده‌اش غم و اندوه را از او برطرف، قلبش را شاد و توانگری را نصیب او

۱- همان، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۳

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۱۲

۳- الفردوس، ج ۴، ص ۹۴، روایت ۶۲۹۲

ص: ۱۵۱

می‌کند و حتی دعای او را در حق فرزندان‌ش اجابت خواهد شد. این وحی خدا به حضرت آدم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«آدم هنگامی که فرود آمد، هفت بار کعبه را طواف کرد. سپس در مقابل در کعبه دو رکعت نماز خواند؛ آنگاه به ملتزم آمد و چنین گفت: «خدایا! تو نهان و آشکارم و آنچه را که در دل و نزد من است می‌دانی پس پوزشم را بپذیر و گناهانم را ببخشای. نیازم را می‌دانی، پس خواسته‌ام را عطا کن. خداوند! از تو ایمانی می‌خواهم که همنشین دلم باشد و یقین راستین تا آنکه بدانم جز آنچه برایم نوشته‌ای، به من نخواهد رسید و رضا به آنچه بر من حکم کرده‌ای.

خداوند به او وحی کرد ای آدم! دعاهایی کردی و من اجابت کردم. اینگونه دعا را هیچ یک از فرزندان‌ت نخواهد کرد مگر آنکه اندوهها و گرفتاریهایش را برطرف سازم و آنچه از دست داده، کفایت کنم؛ تهیدستی را از قلبش بیرون کنم و توانگری را میان دو چشمش قرار دهم و در پی تجارت هر تاجری برای او تجارت کنم (و سود دهم) و دنیا به حالت خوار سراغ او آید، هر چند خودش آن را نخواهد». (۱) ۳۵۵

آنگاه که انسان بیمار باشد و برای درمان درد خود دعا کند، خداوند به برکت کعبه، رکن، حجر و ملتزم، بیماری او را شفا داده، درد او را درمان خواهد نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ مُلْتَمِّزٌ مَا يَدْعُو بِهِ صَاحِبُ عَاهَةِ إِلَّا بَرِيءٌ»؛ (۲) ۳۵۶

«میان رکن و مقام، ملتزم است. هیچ دردمندی آنجا دعا نمی‌کند، مگر آنکه بهبود یابد.»

سلوک دو قسم است؛ سلوک بنده به سوی خدا و سلوک خدا به سوی بنده. اگر بنده به سمت خدا راهی از درون باز کند و سالک طریق حقیقت باشد خدا هم به سوی او گام برمی‌دارد. اگر بنده به سوی او یک گام بردارد، خداوند ده گام به سوی بنده برمی‌دارد. خدای سبحان به بنده سالک نظر می‌کند و با یک نظر، بنده خویش را غرق در نور، بهجت و سرور می‌نماید. نگاه خدا به بنده نعیم بهشتی را برای او به ارمغان می‌آورد. از مهمترین عذابهای

۱- اخبار مکه للزرقی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹

۲- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۵۴، روایت ۱۱۸۷۳.

ص: ۱۵۲

دوزخیان این که خداوند با آن‌ها سخن نمی‌گوید و به آن‌ها نگاه نمی‌کند. (آل عمران: ۷۷) و اساساً دوزخ چیزی جز سخن نگفتن و نگاه نکردن خدا نیست.

بنابراین دعا نزد ملتزم باعث اجابت است هر چند با تأخیر باشد. اگر آدمی مصلحت خویش را به خدای بسپارد و اجابت را به او وانهد، بهتر است؛ زیرا خالق انسان بهتر از انسان مصلحت انسان را می‌داند و در یک کلام می‌توان گفت که اجابت خدا نگاه او به بنده است.

اسرار حطیم

اشاره

حطیم بخشی از مسجد الحرام و مقدس‌ترین مکان آن است که حدود آن شامل رکن حجرالاسود، باب کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام می‌شود. این محدوده پرازدحام است و از این رو به آن حطیم گفته‌اند؛ زیرا «حطیم» یعنی جایی که مردم ازدحام کرده، به یکدیگر فشار می‌آورند و گاهی همدیگر را له می‌کنند. محدوده حطیم اسراری دارد که در زیر آنها یادآور می‌شویم.

یک) امامت جبرئیل

سرور کائنات، حبیب خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این محل نماز جماعتی برگزار کرد. نماز جماعتی که فقط دو نفر در آن شرکت داشتند؛ یکی امام و دیگر مأموم. در این نماز جماعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأموم و امام این نماز، جبرئیل امین بود و پیامبر در محدوده حطیم با امامت این فرشته مقرب الهی نماز جماعت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّنِي جَبْرَائِيلُ عِنْدَ بَابِ الْكَعْبَةِ مَرَّتَيْنِ» (۱) ۳۵۷؛ «کنار در کعبه دو بار جبرئیل امام جماعت من شد.»

دو) توبه آدم

آدم در بهشت ترک اولی کرد و از همین روی خدا به او دستور هبوط داد. آدم و همسرش به زمین آمدند. اولین پیامبر خدا روی زمین قصد بازگشت به خدا کرد و با استمداد از «کلمات»

ص: ۱۵۳

تائب شد و خدا توبه او را پذیرفت:

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». (۱) ۳۵۸

در روایتی مراد از کلمات اینگونه بیان شده است:

«آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و به این انوار شریف برای پذیرش توبه خود توسل

جست». (۲) ۳۵۹

سئوالی به نظر می‌آید و آن این که محل توبه آدم کجا بود و در کدام مکان، آدم وجود نورانی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را واسطه کرد؟ این مکان هر جا باشد، طبعاً باید شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین نقاط روی زمین باشد. این پرسش تنها یک پاسخ یافت و آن این که محل توبه آدم علیه السلام حطیم بود.

ابو بلال مکی می‌گوید امام صادق علیه السلام را در حالی دیدم که بر گرد کعبه مشغول طواف بود.

ایشان سپس میان باب کعبه و حجرالاسود دو رکعت نماز گزارد. به ایشان گفتم: کسی را ندیدم که اینجا نماز بخواند. امام علیه

السلام فرمود:

«هَذَا الْمَكَانُ الَّذِي تَبَّ عَلَىٰ آدَمَ فِيهِ» (۳) ۳۶۰؛

«اینجا، همان جاست که توبه آدم پذیرفته شد.» از این روست که توبه انسان در این مکان پذیرفته است و غفران و بخشش الهی در

این مکان قطعی.

۱- . بقره: ۳۷

۲- . المیزان، ج ۱، ص ۱۴۸

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵

ص: ۱۵۵

فصل پنجم: اسرار عرفانی نماز طواف

اشاره

ص: ۱۵۷

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح خواند. همچنین ضروری است این نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام واقع شود یعنی باید آن نماز را پشت مقام به جای آورد. البته هر چه نماز طواف به مقام نزدیک‌تر باشد بهتر است. مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره اخلاص و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کافرون خوانده شود. حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله، طلب قبولی اعمال، سجده‌های طولانی، گریستن و خواندن دعاهای مختلف از مستحبات نماز طواف است. اما نماز طواف در برابر کعبه، روبروی حجرالاسود، حطیم، ملتزم و در آستانه مقام ابراهیم علیه السلام تأویلات و اسرار باطنی دارد:

۱. نماز نیاز

نماز اعتراف به عبودیت است، نماز، انسان را در مقام بندگی قرار می‌دهد و بندگی انسان را به عروج و آسمان می‌برد. عبودیت یعنی وقوف بر صدر خویش و مقام بندگی، مقام فقر است و مقام فقر یکی از مقامات عرفانی است که قرآن هم به آن اشاره لطیفی فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (۱) در این آیه فقر منحصر به انسان شده و غنا در انحصار خدا قرار گرفته است. کل فقر در انسان است و کل غنا در او. درباره وجوه

ص: ۱۵۸

انحصار فقر در انسان نظریه‌های مختلفی در تفاسیر بیان شده است. (۱) ۳۶۲ معنای اصلی فقر، مکسور به معنای شکسته است و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمده است. (۲) ۳۶۳ از این روست که فقیر به معنای محتاج آمده؛ زیرا حاجت یا نیاز، کمبود یا نبود است و مشابهتی با حفره دارد، چون در هر دو حالت خلأ و کاستی وجود دارد و پیداست که اگر چنین وضعیتی برای کسی پیش آید، شکننده می‌شود. براین اساس «انتم الفقراء» در آیه مزبور به این معناست که انسان‌ها خلأ هستی داشته و به همین جهت وجودی شکننده دارند.

این خلأ-وجودی و شکستگی هستی یا به تعبیر فلسفی «فقر ذاتی یا امکانی» فقط با انتساب به خدا پر می‌شود و وجود انسان قوام می‌یابد. لذا در ادامه فرمود: «الی الله»؛ این انتساب به موجودی است که غنای محض است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله به فقر مباهات می‌کند. «الفقر فخری». (۳) ۳۶۴ احتمالاً مراد از فقر همان فقری است که در آیه گذشت.

نجم الدین رازی درباره فقر نوشت:

«اما آنچه نصیب من است، کام من در ناکامی، مراد من در نامرادی، هستی من در نیستی و توانگری و فخر من در فقر است: الفقر فخری... ای محمد، این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی‌کنی و به فقر فخر می‌کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری نبوت همه هستی است...». (۴) ۳۶۵

فقر نزد عارف، به این معناست که انسان برای خود مالکیتی نبیند؛ زیرا عبد مالک چیزی نیست. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می‌بیند. زبان حال فقیر این است که:

«أَسْلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ». (۵) ۳۶۶

سالکان برای فقر مراتب و درجاتی معتقدند: (۶) ۳۶۷ اولین رتبه فقر، فقر زاهدانه است. فقیر در این مقام، دست از دنیا و آنچه دنیوی است، می‌شوید. همچنین زبان از سخن گفتن در باب آن می‌بندد و در طلب آن هرگز بر نمی‌آید. دومین رتبه، رجوع به سابقه ازلی است. فقیر در این

۱- .المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴

۲- . مفردات، ص ۳۸۳

۳- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸

۴- . مرصاد العباد، ص ۱۱۵

۵- . آل عمران: ۲۰

۶- . شرح منازل السائرین، ص ۱۲۹-۱۳۱

ص: ۱۵۹

مقام، از سرّ قدر آگاه می‌شود، حقیقت عمل را می‌بیند و استعدادها را می‌شناسد و در این مقام، به این حقیقت پی می‌برد که: «وجودک ذنب لا- یقاس به ذنب». اما فقر حقیقی آن است که عارف ببیند که هر آنچه بر او جاری است، حکم ازلی است. سالک در این مقام، از خود سلب اراده می‌کند و اسم و رسمی برای خود نمی‌بیند و این فقر، فخر عارفان است.

واقعیت آن است که فقر چیزی جز این نیست که انسان نیازهای خود را ببیند و بر آنها وقوف کامل یابد. انسان، چه در ظاهر و چه در باطن، یک پارچه فقر و نیاز است؛ اما تنها انسان‌های تیزبین این فقر واقعی را می‌بینند و آن را حس می‌کنند. البته انسان‌هایی وجود دارند که در عین نیاز، خود را بی نیاز می‌بینند و دست به عصیان و طغیان می‌زنند:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (۱) ۳۶۸؛

«انسان چون خود را غنی و دارا می‌بیند طغیان و سرکشی می‌کند.»

کسی که به این مقام نائل آید- یعنی خود را نیازمند، بلکه عین نیاز به خدا ببیند- هرگز دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نمی‌کند و این شیوه مؤمن واقعی است.

به راستی سعدی چه زیبا و دلنشین مطلب را بیان کرده است:

«گفتا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «الفقر فخری.» گفتم: خاموش که اشارت سید صلی الله علیه و آله به فقر طایفه‌ای

است که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند». (۲) ۳۶۹

خواجه عبدالله انصاری نیز در باب فقر و افتخار چنین سخن گفته است:

«فقر سیمرغی است که از وی جز نام نیست و کس را به وی روایی کام نیست.

فقر هشیار است و فقیر دیوانه، فقر بام است و فقیر خانه. فقر مقام راهست و سرّ لی مع الله است. فقر کبریت احمر است و کیمیای

اخضر، فقر نیستی است که کس را در پیش او هستی نیست: «اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ». (۳) ۳۷۰ هر که جز وی هست درویش

است و همه را این مقام در پیش است، اما خلق متابع شنید است و

۱- . علق: ۶-۷

۲- . گلستان، ص ۱۷۹

۳- . بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸۳

ص: ۱۶۰

کار در دید است. آنکه دنیا را بگذارد، زاهد است و آنکه عقبی را بگذارد، مجاهد است و این هر دو صفت آب و خاک است و درویش از این هر دو پاک است. «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا». (۱) ۳۷۱

یکی از اشاره‌های نماز، عبودیت، افتقار و ذلت است. نماز بنده را در مقابل رب کریم قرار می‌دهد، نماز مشق زندگی است، نماز احساس فقر و ذلت است؛ ذلتی که سزای نیاز انسان است، احساس ذلتی که در انسان رغبت سلوک را بیدار می‌کند، ذلتی که به انسان قصد حقیقت می‌دهد، ذلتی که انسان را کم سخن و پر تفکر می‌کند، ذلت و فقری که خواب را از انسان می‌ستاند و آدمی را غرقه عیش و مستی می‌کند، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می‌نشانند و انسان را از خویشتن خویش فارغ کرده، خدا را به جای آن می‌نشانند. با این ذلت، فقر و استکانت است که انسان به معنای این آیه واقف می‌شود:

«وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (۲) ۳۷۲؛

«و چهره‌ها در برابر خدای زنده پاینده خاضع می‌شوند.»

امام زین العابدین علیه السلام در حدیث شبلی، نماز در مقام ابراهیم علیه السلام را به معنای بندگی، طاعت و مبارزه با شیطان دانست.

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَيْتَ حِينَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْكَ وَقَفْتَ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَتَخَلَّفْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَحِينَ صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، تَوَيْتَ أَنْكَ صَلَّيْتَ بِصَلَاةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرْغَمْتَ بِصَلَاتِكَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ لَهُ: فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَلَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَلَا صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ؟»

«پرسید: پس وقتی که آنجا دو رکعت نماز خواندی، نیت کردی که ابراهیم گونه نماز بگزاری و با نمازت، بینی شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه. فرمود: پس ...»

نه در کنار مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه در آنجا دو رکعت نماز خوانده‌ای.»

۱- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۶۸

۲- . طه: ۱۱۱

ص: ۱۶۱

در نماز طواف باید خدا را به چیزی بندگی کرد که در او نیست. خدا خواسته است که بنده‌اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود ندارد. امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنا اوست. فقر، جامه‌ای زیبا برای بنده و غنا، دیبای دل انگیزی برای خداست. خدا می‌خواهد که انسان او را با فقر، ضعف، ذلت و انقطاع بندگی کند و اینها اموری است که در ذات حق یافت نمی‌شوند. به بیان دیگر بندگی با تکبر، عبودیت و غرور و نماز با بی‌نیازی سازگار نیست؛ نماز عین نیاز است؛ از این رو در دعایی که در نماز طواف آمده است، سر بندگی موج می‌زند.

امام حسین علیه السلام را در حال طواف خانه خدا دیدند. سپس نزد مقام ابراهیم علیه السلام آمد و نماز گزارد. آنگاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آستان توست، خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست...» این را پیوسته تکرار می‌کرد. (۱) ۳۷۳

۲. نماز حضور

نماز انسان را به قربانگاه می‌برد، نماز معراج بندگان خداست. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله:

«الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ» (۲) ۳۷۴؛

«نماز مایه تقرب اهل تقواست.»

نماز دو بعد دارد؛ صورت ظاهری و روح باطنی. ظاهر آن ارکان، حرکات و اذکار است، اما روح باطنی آن نیت، اخلاص و حضور است. نمازی که از اینها خالی است، نماز بی‌روح است و نماز بی‌روح نماز مرده‌ای بیش نیست. نمازی که از جان خاشع و متواضع برخیزد، آدمی را به کعبه معنا می‌رساند و کعبه معنا چیزی جز مقام قلب نیست. چنانکه در حدیث قدسی می‌خوانیم:

«لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ يَسْغِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ». (۳) ۳۷۵

«زمین و آسمان جای من نیست بلکه قلب بنده مومن جای من است.»

۱- . ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۴۹

۲- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳

۳- . بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

ص: ۱۶۲

نماز یاد خداست و یاد خدا آرام بخش دلها و جانهاست. قرآن از یک طرف فرمود: غایت نماز یاد حق است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱) و از سوی دیگر فرمود: «أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، (۲) ۳۷۷ بنابراین نماز روح و جان آدمی را به آسایش و آرامش واقعی نزدیک و نزدیک تر می کند. نماز نردبان سلوک به عالم نور، پلکان صعود به بام بهجت و سرور است. قیام در عالم ملکوت از قامت بندگی و رهایی است، نماز دستهای نیاز را به دامن کبریایی حق پیوند می زند، نماز قد خمیده در رکوع را در قیامت راست می کند، نماز سرهای به سجده را در آخرت در میان خلائق عزیز و بزرگ می کند، تشهد نماز قلب آدمی را به شهود می رساند، نماز بارش ابر برکات، بر کویر تشنه جان آدمی است و نماز دیوانی از عالم وجود است که هر برگ آن کلید سرّی از اسرار عالم هستی است. خدا بشارت بهشت را در نماز قرار داده است، زنجیرهای معصیت و اوج بندگی با نماز گره خورده است، نماز پرنده جان را از قفس طبیعت می رهاند و انسان را تا اوج قله هستی به پرواز درمی آورد، نماز قلب را حاضر می کند، با نماز پیمان جان آدمی با شراب پاک لبریز می شود، نماز زیباترین زمزمه هستی است.

انسان با غرور زنده است، آدمی معمولاً متکبر و خود بزرگ بین است. اما این نماز است که انسان را به سجده می برد و قد آدمی را در برابر عظمت کبریایی خدا خم می کند و با همین ذلت و فرو افتادن، پرده های غفلت و نسیان را از پیش چشمان آدمی فرومی اندازد، نماز بتهای نفسانی را می شکند، نماز تخریب گر طاغوت درون و نماز تماشاگه راز است، نماز آدمی را در دریای بیکران هستی غرقه می کند و در جوار رحمت الهی قرار می دهد، نماز گذرگاه عبور از دنیا به عالم معناست، نماز یک سفر معنوی است و نماز فرصت حضور است. مرحوم امام راحل قدس سره به حدیثی نورانی از امام صادق علیه السلام درباره حضور قلب در نماز اشاره می کند:

«لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَشْغَلُ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِلَيْهِ» (۳) ۳۷۸

۱- طه: ۱۴

۲- رعد: ۲۸

۳- چهل حدیث، ص ۴۳۱

ص: ۱۶۳

«همانا من دوست می‌دارم از شماها مرد مومنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد، اقبال و توجه قلبی‌اش به سوی خدای تعالی باشد و قلبش را به کار دنیا مشغول نکند. بنده‌ای که در نمازش به سوی خدا با قلبش توجه کند خداوند به سوی او به وجهش رو می‌کند، و قلوب مومنان را به سوی او متوجه می‌کند.»

سپس امام راحل قدس سره مراتب حضور قلب در نماز را بیان می‌کند. (۱) ۳۷۹ اولین مرتبه حضور قلب این است که نماز گزار به طور اجمالی توجه کند که نماز سرای معبود است، نماز توسل به اسماء الهی است، مثل این که شخصی قصیده‌ای در مدح یک نفر بسراید و آن را کودک بخواند. کودک از این قصیده همین اندازه می‌فهمد که در وصف و ثنای شخصی است. مرتبه دوم، حضور قلب تفصیلی در نماز است. بدین معنا که نماز گزار باید به معانی ارکان و اذکاری که در نماز می‌گوید واقف باشد و در حین نماز به آن‌ها توجه کند. سوم، حضور قلب در معبود است چه به صورت تجلیات افعالی و چه به گونه تجلیات اسمائی و صفاتی و چه به نحو تجلیات ذاتی؛ یعنی عابد سالک بداند و شهود کند که تمام افعال، صفات و ذوات پرتو تجلی اوست.

۳. نماز وصال و فنا

نماز حقیقی چیزی جز وصال به محضر ربوبی نیست. اگر در نماز قلب خاشع باشد و دل انسان حاضر، نماز وصال حاصل می‌آید. حضور قلب در نماز، انسان را تا وصال حق بالا می‌برد. اهل حقیقت نماز شهود محبوب اقامه می‌کنند. اهل کشف، حضور معشوق را در نماز می‌چشند. اگر نماز نور چشم است، باید با چشمان عیان سراغ آن رفت و به گونه‌ای نماز گزارد که گویا انسان مخاطب خویش را می‌بیند. بنده نماز گزار با قوت ایمان و یقین به بصیرت رسیده، جلوه‌های رحمانی را در نماز به شهود می‌نشیند. بنده سالکی که قلبی همیشه حاضر دارد، در نماز به مقام جمع الجمعی رسیده و تا حضرت احدیت رفعت یافته است. او در این مقام از ماسوای حق خالی شده و به حق بقا یافته است، او قیامش، رکوعش و سجودش همراه

ص: ۱۶۴

با وصل و فناست. شواغل و شوائب دنیوی نمی‌توانند حضور قلب را از او بستانند. نور عرفان همیشه در جان او روشن است و اشارات معنوی نماز او را به سر منزل مقصود می‌رساند.

عارفان گاهی به این درجه، مقام غرق می‌گویند. اگر سالک در ارتباط با خدا به مرتبه‌ای دست یابد که تنها متوجه محبوب خویش باشد و از هر چیز دیگری منصرف، او غرق معشوق شده است.

خواجه عبدالله انصاری برای اشاره به این رتبه به آیه ذبح اسماعیل استناد می‌کند (۱) ۳۸۰:

«فَلَمَّا أَشْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» (۲) ۳۸۱؛

«پس چون هر دو تسلیم شدند ابراهیم، اسماعیل را به پیشانی بر زمین افکند.»

از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله هم خود را فرزند دو قربانی نامید: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ». (۳) ۳۸۲ البته منظور از دو قربانی یکی اسماعیل و دیگری جناب عبدالله، پدر بزرگوار ایشان است که با فدا کردن صد شتر از قربانی کردن او خودداری کرد. وجود ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را هنگامی که آماده قربانی شدند چنان شوق و محبتی فراگرفته بود که فقط محبوب خویش را می‌دیدند و در وجود او غرق، محو و فانی شدند.

غرق ناظر به مقام جمع است آنگاه که حالت استغراق بر عبدی غالب شد، دیگر از خود سخن نمی‌گوید، او به مقام اشاره رسیده است، جلوه اسم «هادی» شده، از تمام نامها و نشانه‌ها گذشته است. غریق شهود حق، محل واردات و اشارات حق است، چشمانش به نگرش فروغ ازلی بینا شده با تجلیات سرمدی به تماشای حقایق نشسته است، در این حالت سیر بنده، سیر خداست و سلوکش با قدمهای حق امکانپذیر است. عبد نماز گزار یک غریق شاهد است که درون اقیانوس هستی غوطه می‌خورد و با غواصی به اعماق بحر حقایق می‌رود و با هر جستن حقیقتی را کشف می‌کند. نماز او نماز وصل، قیام او، قیام شهود، رکوع او، رکوع کشف و سجده‌اش، سجده غرق و فناست، تو گویی او دو رکعت نماز وصال و فنا می‌خواند.

شرایط نماز، طهارت ظاهری از نجاست و طهارت باطنی از شهوت است. طهارت جامه ظاهری از نجاست و جامه باطنی از معصیت است، استقبال ظاهری به کعبه و استقبال باطنی

۱- . منازل السائرین، ص ۲۱۶

۲- . صافات: ۱۰۲

۳- . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶۷

ص: ۱۶۵

به سمت عرش خداست. قیام ظاهری به ایستادن و قیام باطنی به ایستادن در روضه قرب، خلوص نیت به اقبال حضرت حق، تکبیر در مقام هیبت، قرائت به عظمت، رکوع به خشوع، سجده به خضوع، تشهد به اجتماع و سلام به فناء اسماء و صفات است. پیامبر صلی الله علیه و آله چون به نماز می‌ایستاد، در دلش جوششی بود همچون جوشش دیگی که زیر آن آتشی افروخته باشد. (۱) ۳۸۳ یکی از عارفان نماز خویش را اینگونه به وصف آورده است.

«چون وقت اندر آید، یک وضویی ظاهری و باطنی بکنم؛ ظاهر به آب و باطن به توبه، آنگاه در مسجد اندر آیم و مسجد حرام را شاهد کنم و مقام ابراهیم را میان دو ابروی خود بینم و دوزخ را بر سمت چپ خود و صراط را زیر قدم خود و ملک الموت را از پس خود، آنگاه تکبیری کنم با تعظیم و قیامی به حرمت و قرائتی با هیبت و سجودی به تضرع و رکوعی به تواضع و جلوسی به حلم و وقار و سلامی به شکر». (۲) ۳۸۴

مشاهدات دل و مکاشفات سرّ، عارف را به مقام فنا و استهلاک می‌رساند. دل و قلب تا به این مقام نرسد سوختن نداند. هر چه به ناسوخته عبارت کنند، از سوختن خبر نداشته باشد، وصف واصفان هرگز موصوف را به معایت در نمی‌آورد و حکایت حاکیان غایب را حاضر نگرداند؛ اما آنگاه که قلب عارف به مقام شهود حق نائل شد، به تحیر و دهشت افتد. در این حالت از هیچ پیش آمد دیگری او را خبر نباشد. به عبارت دیگر مشاهدات و تجارب به وصف نیایند و توصیف ناپذیرند. (۳) ۳۸۵ شهود بدین معناست که عارف آنچه ببیند، نه با چشم خویش. شهود اگر غالب شود، هر جا نگرد او را ببیند و هر چه شنود و هر چه گوید با او گوید. (۴) ۳۸۶ نماز مشاهده اسرار عالم هستی است، نماز طواف، قلب عارف را به مقام شهود حق می‌رساند. عبد سالک در نماز طواف، تنها چشم به روی خدا باز می‌کند و چشم خویش را بر ما سوا می‌بندد، او دو رکعت نماز وصل به جا می‌آورد.

۴. نماز ولایت

نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السلام انجام می‌شود؛ مکانی که ابراهیم و اسماعیل مأموریت

۱- . کشف المحجوب، ص ۳۸۶

۲- . همان، ص ۳۸۷

۳- . خلاصه شرح تعرف، ص ۳۹۱

۴- . همان، ص ۳۹۲

ص: ۱۶۶

یافتند آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند. لذا نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم علیه السلام و در مکانی پاک.

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْاٰمِيْنَ مَثٰٓبَةً لِلنَّاسِ وَ اٰمَنَّا وَ اتَّخِذُوْا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهِيْمَ مُصَيِّبًا وَ عٰهَدْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّٰئِفِيْنَ وَ الْعٰكِفِيْنَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُوْدِ» (۱) ۳۸۷؛

«و (بخاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم او از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب می کند و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز در جایگاه ولایت است، نماز پشت سر ابراهیم علیه السلام است.

مقام ابراهیم علیه السلام، جای پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه‌های جاوید آفرید، او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد، این ابراهیم علیه السلام بود که با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بتها را فرو ریخت و با اراده‌ای پولادین از آزمون‌های سخت سربلند بیرون آمد. او برای توحید جان خویش تقدیم نمود و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و آرام گشت. ابراهیم علیه السلام در کنار مقام نبوت به درجه رفیع ولایت نایل آمد. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و شهود است، تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی آب و علف، از ناله‌های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره‌ها دارد.

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام به معنای قربانی کردن اسماعیل علیه السلام است. باید نزدیک‌ترین افراد را به مسلخ عشق برد و به پای او فدا کرد. در این نماز باید شهوت، مقام، منصب، نام، نشان، شهرت و دنیا را داد و به جای آن عرفان و معرفت گرفت. این نماز با دیگر نمازها متفاوت است در این مکان پاک، انبیا نماز گزارده‌اند، این مکان، محل نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خداست. در این نماز انسان با روحی جدید کلماتی تازه می گوید، فریضه‌ای متفاوت به جای می آورد، در اینجا باید یادی از قیام‌ها، رکوع‌ها و سجده‌های خورشید کرد؛ خورشیدی که ما از نگاه به او محرومیم و از دیدار او غائب.

ص: ۱۶۷

فصل ششم: اسرار عرفانی سعی و تقصیر

اشاره

ص: ۱۶۹

حج گزار باید پس از انجام نماز طواف، میان صفا و مروه سعی کند؛ یعنی از کوه صفا به مروه برود و از مروه به صفا باز گردد. سعی میان صفا و مروه هفت مرتبه (شوط) است. همچنین واجب است که سعی از صفا شروع شده، به مروه ختم گردد. طهارت و خلوص نیت از واجبات سعی است و خدای سبحان در قرآن صفا و مروه را از شعائر دانسته:

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ». (۱)

۳۸۸

«صفا و مروه محل عبادت خداست. پس کسی که حج خانه کعبه یا عمره به جا آورد مانعی نیست که سعی بین صفا و مروه نیز بجا بیاورد و هر کسی اعمال خیر انجام دهد، خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد و خداوند شکر گزار و آگاه است».

آیه مزبور در سال هفتم هجری نازل شد. در آن سال رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان شرط نموده بود که در حال سعی بتها را از صفا و مروه بردارند، ولی هنوز سعی تمام نشده بود که مشرکان مجدداً بتها را به جای خود برگرداندند. در این حال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که آیا با وجود بتها سعی صحیح است یا باطل؟ ایشان فرمود: «در این حال آیه نازل شد و سعی میان صفا و مروه با وجود بتها ترخیص شد، از آن پس مردم با همان حال سعی می کردند تا هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حج به جای آورد و آن بتها را پایین افکند». (۲) ۳۸۹

۱- . بقره: ۱۲۵

۲- . مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۸

ص: ۱۷۰

لطیفه آیه این است که صفا، اشاره است به صفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشاره است به مروت عارفان در راه خدمت. (۱) ۳۹۰ آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت است و قلب آدمی از این صفا و مروت و با نور خدایی منور می‌شود. «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (۲) ۳۹۱ عجب نیست اگر شیر صافی از میان خون سرخ بیرون آید، بلکه عجیب این است که در معرفت از میان صدف انسانیت ظهور کند، پس صفا و مروه سرّی دارد که آن اشاره به صفا و مروت قلب انسانی است.

صفا و مروه نام دو کوه است که سعی باید میان آن دو صورت گیرد. این که چرا این دو کوه به این دو نام نامیده شده‌اند، سرّی ظریف دارد؛ صفا را صفا نامیده‌اند چون محل هبوط آدم بود و او از سوی خدا «مصطفی» بود. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». (۳) ۳۹۲ همچنین حوا بر کوه دیگر هبوط کرد و از این رو مروه را مروه نامیدند، چون «مرأه» بر آن کوه فرود آمد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيَ الصَّفَا صِفًا لِأَنَّ الْمُصْطَفَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبِطَ عَلَيْهِ فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنْ اسْمِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» وَ هَبِطَتْ حَوَاءُ عَلَى الْمَرْوَةِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الْمَرْوَةُ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ هَبِطَتْ عَلَيْهَا، فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنْ اسْمِ الْمَرْأَةِ». (۴) ۳۹۳

«صفا، صفا نامیده شد چون آدم- که برگزیده خدا بود- بر آن هبوط کرد. پس بر این کوه اسمی از اسماء آدم گذارده شد خداوند فرمود: «همانا خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان» و حوا بر کوه مروه هبوط کرد و مروه را مروه نامیدند، چون مرأه بر آن هبوط کرد. پس این کوه نامی از نامهای مرأه به خود گرفت.»

بنابراین آدم و حوا که از بهشت بیرون آمدند و به زمین هبوط کردند، هر دو در کنار محل خانه خدا به زمین آمدند، اما یکی بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه قرار گرفت. این دو کوه به

۱- . کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۵۷

۲- . بقره: ۲۵۷

۳- . آل عمران: ۲۳

۴- . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۳

ص: ۱۷۱

نام پدر و مادر انسان‌ها نامگذاری شده است؛ اولین انسان‌های روی زمین و نخستین کسانی که از بهشت بیرون رفتند.

اسرار باطنی سعی

اشاره

سعی میان صفا و مروه فضیلت‌های بی‌شماری دارد. سعی انسان را پاک می‌کند، فرشتگان به سعی کنندگان نظری خاص داشته، آن‌ها را شفاعت می‌کنند. حتی سعی می‌تواند باعث آثار مثبت مادی و این جهانی گردد؛ یعنی برای انسان منافع مالی در پی داشته باشد.

۱. طهارت درونی

سعی موجب می‌شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زائل شود، سیاهی از قلب انسان زدوده گردد و انوار الهی باطن زائر را فرا گیرد. یکی از ابعاد عرفانی سعی این است که گناه را از بین می‌برد و معاصی را می‌شوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَجَّاجُ إِذَا سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ»؛ (۱) ۳۹۴

«حج گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می‌کند، از گناهانش بیرون می‌رود.»

کسی که باطنش پاک شود، درونش نورانی می‌شود، (۲) ۳۹۵ او می‌تواند نور ببیند. این نورها در ابتدا کم سو و محدودند؛ اما رفته رفته قوی شده، وسعت می‌یابند تا جایی که سالک می‌تواند نور آسمان‌ها و زمین را که همان ملکوت است نظاره کند. اگر کسی به این نور دسترسی پیدا کند، از شرک خلاصی یافته است و با خلق عالم به صلح می‌رسد و به یقین می‌داند که تمام موجودات ذکر خدا می‌گویند و تنها او را می‌پرستند. این نور، سالک را به تحیر واداشته، در دریای نور مستغرق می‌گرداند. درون سالک صافی گشته، آبگینه‌ای پاک می‌گردد، در این حال

۱- . التهذیب، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۶؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۷

۲- . عوارف المعارف، ص ۲۹۳-۲۹۶

ص: ۱۷۲

سعی کننده با باطنی طاهر و با مجاهدات قلبی، مصفا و منور می گردد. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به لطیفه‌ای عرفانی اشاره فرمود:

«صَفَّ رُوحَكَ وَ سَرَّكَ لِلْقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوَقُوفِكَ عَلَى الصِّفَا وَ كُنْ ذَا مَرُوءَةٍ مِنَ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمَرُوءَةِ وَ اسْتَقِمْ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ وَ وِفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبِّكَ وَ أَوْجِبْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۱) ۳۹۶ «با ایستادن بر کوه صفا، روح و درون خود را برای روز دیدار با خداوند تصفیه کن و جلاده و نزد مروه، صاحب مروت و اوصافی وارسته باش و بر این شرطهای حج خود و به عهدی که با پروردگارت بسته‌ای و بر خود واجب ساخته‌ای، تا روز قیامت وفادار باش و پایدار بمان.»

۲. شفاعت فرشتگان

کسی که میان صفا و مروه سعی کند، فرشتگان او را بی نصیب نگذاشته، نظر الهی به او می کنند. شفاعت شافعین دو گونه است؛ شفاعتی که پذیرفته می شود و شفاعتی که مردود است. شفاعت ملائک برای سعی کنندگان، شفاعت مقبول است و خداوند شفاعت آنان را برای ساعیان می پذیرد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«السَّاعِي بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرُوءَةِ تَشْفَعُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ فَتَشْفَعُ فِيهِ بِالْإِجَابِ». (۲) ۳۹۷

«فرشتگان برای کسی که میان صفا و مروه سعی کند، شفاعت می کنند و شفاعتشان درباره او پذیرفته می شود.»

بخشش آدمی مراحل دارد؛ اولین مرحله بخشش، توبه است. انسان گنهکاری که در دنیا پشیمان شود و توبه کند غفران الهی شامل حال او شده، گناهانش محو می شود. گاهی «تکفیر» الهی شامل حال گنهکار شده و گناهانش از بین می رود:

«وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلُ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ» (۳) ۳۹۸؛

۱- . مصباح الشریعه، ص ۴۷

۲- . فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۸

۳- . تغابن: ۹

ص: ۱۷۳

«و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، گناهانش را می‌ریزد.»

محو شدن عمل می‌تواند به دلایل مختلفی باشد؛ مثل دعای دیگران یا عمل نیکی که انسان انجام داده است.

شفاعت از مراحل پایانی آمرزش و بخشش انسان‌هاست که در قیامت تحقق پیدا می‌کند.

اگر در انسان قابلیت و زمینه‌ای باشد، این امکان وجود دارد که شفاعت شفاعت کننده‌ای شامل حال انسان شود. شفاعت فقط به

اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت جهت شفاعت اذن دارند، ملائکه‌اند. شفاعت آن‌ها در حق سعی کنندگان

پذیرفته و مقبول است و از این طریق، ذنوب و معاصی آنان از بین می‌رود و محو می‌شود که: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ»؛ (۱) ۳۹۹

«خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند». فرشتگان ملکوتی‌اند و سعی کننده، مشابهتی با ملکوتیان پیدا می‌کنند. این مشابهت

موجب می‌شود تا شفاعت فرشتگان در حق او مقبول افتد.

۳. محبوب خدا

مسعی محبوب‌ترین محدوده‌ای است که در حج وجود دارد و از میان مناسک حج هیچ کدام به اندازه سعی پیش خدا محبوب و

عزیز نیست. این محبوبیت رمز و رازی دارد، خداوند می‌خواهد بنده‌اش نزد او ذلیل باشد و این ذلت بیش از همه جا در مسعی نمود

دارد، چنانکه گردنکشان و جباران تاریخ در این مکان احساس ذلت می‌کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُدَلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ». (۲) ۴۰۰

«نزد خداوند، هیچ بقعه‌ای محبوب‌تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردنکشی در آن خوار می‌شود.»

همچنین امام علیه السلام در حدیثی دیگر حکمت سعی را چنین بیان فرمود:

۱- . رعد: ۳۹

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴، روایت ۳؛ علل الشرایع، ص ۴۳۳، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴

ص: ۱۷۴

«جُعِلَ السَّعِيُّ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ مَذَلَّةً لِلْجَبَّارِينَ» (۱) ۴۰۱

«سعی واجب شده است برای خوار کردن جباران.»

«جبار» و «متکبر» دو اسم خداست، این دو اسم مختص به ذات حق‌اند و احدی از انسان‌ها نباید بر این دو اسم، خود را شریک خدا کند. اگر روحیه تکبر، خود بزرگ بینی، عجب، عصیان و گردنکشی در کسی باشد، خداوند ریشه آن را با دو اسم خود می‌خشکاند. خدای سبحان به خلق و خوی فرعونى نظر عنایت ندارد و با فرعون و فرعونیان تاریخ مبارزه‌ای سرسخت داشته است. اگر در کسی خلق فرعونى و روحیه سرکشی داشته باشد، توحید در جان او رخنه نکرده است؛ بنابراین، سعی، گردن گردنکشان را می‌شکند و خلق و خوی عصیان‌گری را می‌سوزاند.

۴. سعی ابراهیم علیه السلام

اشاره

یکی از حکمتهای تشریح سعی و رمز و رازهای وجوب آن، سعی ابراهیم است. علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام درباره سر سعی میان صفا و مروه پرسید امام پاسخ داد:

«جُعِلَ لِسَعْيِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ (۲) ۴۰۲

«به خاطر سعی ابراهیم سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است.»

اوصاف ابراهیم

ابراهیم علیه السلام در میان انبیا، جایگاه ویژه‌ای دارد تا بدان حد و پایه که خداوند در قرآن ۶۹ بار نام او را در ۲۵ سوره بیان نموده است، صفات برجسته‌ای برای او بیان نموده و او را مدح و ستایش کرده است. بیش از سی وصف برای ابراهیم علیه السلام آمده که هر یک کافی است تا انسانی را به اوج برساند. اشاره به آن‌ها می‌تواند عظمت و جایگاه «اب الانبیاء» را نشان دهد.

پذیرش در امتحان سخت الهی: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (۳) ۴۰۳ «هنگامی

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، روایت ۵

۲- . قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۲

۳- . بقره: ۱۲۴

ص: ۱۷۵

که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد.

خادم کعبه: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ (۱) ۴۰۴ «خانه‌ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان تمیز کنید» و همچنین در سوره حج می‌فرماید: «وَطَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ (۲) ۴۰۵ «ای ابراهیم! خانه‌ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه و تطهیر کن».

بنیان گزار کعبه: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»؛ (۳) ۴۰۶ «هنگامی که ابراهیم ستون‌های خانه خدا را بالا برد».

تسلیم محض در گاه الهی: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۴) ۴۰۷ «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».

رهبر جهانیان: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ (۵) ۴۰۸ «ای ابراهیم! تو را برای رهبری و امامت مردم قرار دادم».

صابر و بردبار: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»؛ (۶) ۴۰۹ «به راستی که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود».

در هم کوبنده بتها: «وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَانَكُمْ بَعِيدًا أَنْ تُلُوًّا مُدْبِرِينَ* فَجَعَلَهُمُ حِزًّا إِذْ إِذَا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»؛ (۷) ۴۱۰ «به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم! سرانجام همه آن‌ها جز بت بزرگشان را قطعه قطعه کرد».

محبوب خدا: «وَآتَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»؛ (۸) ۴۱۱ «خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد»؛ (۹) ۴۱۲

ستین مجری برائت از مشرکین: «إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»؛ (۱۰) ۴۱۳ «به راستی که من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید بیزارم».

۱- . بقره: ۱۲۵

۲- . حج: ۲۶

۳- . بقره: ۱۲۷

۴- . بقره: ۱۳۱

۵- . بقره: ۱۲۴

۶- . هود: ۷۵

۷- . انبیاء: ۵۷-۵۸

۸- . نساء: ۱۲۵

۹- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، جلد ۱، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

۱۰- . انعام: ۷۸

ص: ۱۷۶

دارای اسوه حسنه: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ»؛ (۱) ۴۱۴ «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم وجود داشت». سرد شدن آتش در برابر او: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛ (۲) ۴۱۵ «گفتیم: ای آتش! برابر ابراهیم سرد و سالم باش». قربانی کردن فرزند خویش در راه خدا: «فَلَمَّا أَشَلَّمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ»؛ (۳) ۴۱۶ «وقتی هر دو (ابراهیم و اسماعیل) تسلیم فرمان خدا شدند او را (اسماعیل را) بر پیشانی جهت قربانی بیفکنند».

دریافت سلام ویژه‌ای از جانب خدا: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛ (۴) ۴۱۷ «درود و سلام بر ابراهیم». قرار دادن خاندان خویش در بیابان جهت تجدید بنای کعبه: «رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»؛ (۵) ۴۱۸ «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علف، در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم». کناره‌گیری و مهاجرت از خویشاوندان خود به خاطر خدا: «وَاعْتَرَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۶) ۴۱۹ «و از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم».

درخواست پیامبر جهت هدایت مردم: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ»؛ (۷) ۴۲۰ «پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند».

مهمان نواز و با سخاوت: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَمِيفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ»؛ (۸) ۴۲۱ «آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است».

رؤیت ملکوت و رسیدن به مقام یقین: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ (۹) ۴۲۲ «و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند) و اهل یقین گردد».

۱- . ممتحنه: ۴

۲- . انبیاء: ۶

۳- . صافات: ۱۰۳

۴- . صافات: ۱۰۹

۵- . ابراهیم: ۳۷

۶- . مریم: ۴۸

۷- . بقره: ۱۲۹

۸- . ذاریات: ۲۴

۹- . انعام: ۷۵

ص: ۱۷۷

وصیت به فرزندان برای تسلیم محض بودن در برابر خدا: «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۱) ۴۲۳ «و شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید».

امر به معروف و ناهی از منکر: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»؛ (۲) ۴۲۴ «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟».

شاکر و سپاسگزار الهی: «شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ»؛ (۳) ۴۲۵ «شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود».

توکل و اعتماد به خدا: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»؛ (۴) ۴۲۶ «اعتماد من تنها به آن خدایی است که مرا آفریده و به راه راستم هدایت کرد، چون گرسنه شدم سیر و چون تشنه شوم سیرابم می‌گرداند و چون بیمار شوم، شفایم می‌بخشد. او کسی است که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند و او کسی است که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد».

پیامبری راستگو: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»؛ (۵) ۴۲۷ «در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!».

گزینش ابراهیم از جانب خدا در دنیا: «وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا»؛ (۶) ۴۲۸ «ما او را در این جهان برگزیدیم».

از صالحین آخرت: «وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ»؛ (۷) ۴۲۹ «و او در جهان دیگر از صالحان است».

وفا کننده به تمام دستورات الهی: «وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»؛ (۸) ۴۳۰ «همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل وفا و ادا کرد».

مقام ممتاز وی در پیشگاه خداوند: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»؛ (۹) ۴۳۱ «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود».

۱- . بقره: ۱۳۲

۲- . مریم: ۴۲

۳- . نحل: ۱۲۱

۴- . شعرا: ۷۸-۸۲

۵- . مریم: ۴۱

۶- . بقره: ۱۳۰

۷- . بقره: ۱۳۰

۸- . نجم: ۳۷

۹- . آل عمران: ۶۷

ص: ۱۷۸

دعوت کننده مردم به حج: «و اذّن فی النَّاسِ بِالْحَجِّ...»؛ (۱) ۴۳۲ «و مردم را دعوت عمومی به حج کن». جامعیت طاعات و عبادات ابراهیم: «قُلْ اِنَّ صِدْلُوْتِی وُتِّیْ سِیْکِی و مَحِیَای و مِمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهٗ و بِذٰلِکَ اَمِرْتُ»؛ (۲) ۴۳۳ «بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست، و به همین مأمور شده‌ام».

اولین مسلمان: «و انا اوّلُ الْمُسْلِمِیْنَ»؛ (۳) ۴۳۴ «و من نخستین مسلمانم».

گزینش جایگاه ابراهیم جهت عبادت: «وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِیْمَ مُصَلًّی»؛ (۴) ۴۳۵ «از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

پیروی پیامبران از ابراهیم: «و وَصَّی بِهَا اِبْرَاهِیْمَ بَنِیْهِ و یَعْقُوْبُ یَا بَنِیْ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمْ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ الْاِ و اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ»؛ (۵) ۴۳۶ «ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر) فرزندان خود را به این آیین (اسلام) وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است، و شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید». و همچنین در سوره نحل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ثُمَّ اَوْحٰیْنَا اِلَیْکَ اَنْ اَتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا»؛ (۶) ۴۳۷ «سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود پیروی کن».

ابراهیم یک امت بود: «اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ کَانَ اُمَّةً»؛ (۷) ۴۳۸ «ابراهیم به تنهایی امتی بود».

مطیع فرمان خدا: «قَاتِنًا لِلّٰهِ»؛ (۸) ۴۳۹ «ابراهیم مطیع فرمان خدا بود».

اعطاء حسنه به ابراهیم در دنیا: «و اٰتِیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً»؛ (۹) ۴۴۰ «ما در دنیا به او حسنه دادیم».

تتزیه ابراهیم از شرک: «وَلَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ»؛ (۱۰) ۴۴۱ «ابراهیم از مشرکان نبود». و در آیه دیگر از سوره نحل می‌فرماید: «و مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ»؛ (۱۱) ۴۴۲ «ابراهیم از زمره مشرکان

۱- . حج: ۲۷

۲- . انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳

۳- . انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳

۴- . بقره: ۱۲۵

۵- . بقره: ۱۳۲

۶- . نحل: ۱۲۳

۷- . نحل: ۱۲۰

۸- . نحل: ۱۲۰

۹- . نحل: ۱۲۲

۱۰- . نحل: ۱۲۰

۱۱- . نحل: ۱۲۳

ص: ۱۷۹

نبود.

سخن گفتن با خدا: «و اذ قال ابراهیم رَبِّ ... قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ ...»؛ (۱) ۴۴۳ «هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا ... خداوند در پاسخ فرمود: کسی که کافر شده بهره کمی خواهیم داد».

به جز ویژگی‌های سی و هفت گانه سابق، از اوصاف دیگر ابراهیم علیه السلام این است که سعی او سنتی برای یکی از مناسک و ارکان حج شد. تمام حج گزارانی که در طول تاریخ به این سنت عمل می‌کنند، تأسی به سیره ابراهیم علیه السلام کرده‌اند. ابراهیم علیه السلام سنت گزار است؛ زیرا تمامی سنن الهی را پذیرفته و براساس آن عمل کرده است. پس باید سعی ابراهیمی داشت و همچون ابراهیم علیه السلام میان دو قطب حج یعنی صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت.

سعی ابراهیم علیه السلام مسیری به سوی روشنایی است، آینه‌ای که در آن انسان خویشتن واقعی را می‌بیند، سعی ابراهیم علیه السلام خلوتی با خویشتن گمشده است. این سعی آمیزه‌ای زیبا از عشق است و عرفان، سعی ابراهیم علیه السلام از جنس نور و سرور است، تلاشی از سنخ شعور و حضور است، مسیری که سالک را از جهان ماده جدا ساخته، از زمین شهوت برکنده و آدمی را تا عرش بالا می‌برد. از اینجا باید سعی را آغاز کرد؛ سعی و جهادی به سوی او و برای او؛ همانطور که ابراهیم علیه السلام کعبه را برای خدا بنا کرد و آماده بود تا فرزندش را برای خدا فدا کند.

سعی ابراهیم علیه السلام، سعی میان تفتیدگی دل و عطشناکی لب برای لحظه وصال است. سعی ابراهیم علیه السلام تعبیر رویای دنیاست، سعی ابراهیم علیه السلام عاشقانه امید است و زیبا سروده شعر مستی!

چو مرغی سوی سعی پر کشیدم ز مروه تا صفا چندی دویدم

در اوج تشنگی از ماده رستم کنار زمزم معنا رسیدم

۵. امید هاجر

خداوند به ابراهیم علیه السلام در سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی به او عطا کرد که نام وی را

ص: ۱۸۰

«اسماعیل» گذارد. همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزندی داشته باشد؛ از این رو خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه - که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود - ببرد و سکنا دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن‌ها را به سرزمین مکه برد. ابراهیم علیه السلام هنگام وداع دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد. طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر او خشکید، بی تایی کودک شیرخوار، مادر را چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید. سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز به آب دست نیافت. از همان جا سرابی نیز در کوه صفا دید، دوباره به سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و سعی را برای دستیابی به آب انجام داد. در آخرین لحظات ناگهان از نزدیک جای کودک چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند.

این داستان، روایت دیگری هم دارد. مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد.

لذا بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه. دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد؛ ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود تا این که در اوج ناامیدی جبرئیل به سوی او آمد و از او پرسید: تو کیستی؟ گفت:

من مادر فرزند ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل پرسید: ابراهیم علیه السلام شما را به امید چه کسی رها کرد؟ گفت: به امید خدا. جبرئیل گفت: خدا شما را کافی است، به سوی صفا باز گرد. هاجر بازگشت و دید که زیر پای کودکش چشمه‌ای جوشیده است.

چو هاجر سوی مسعی رهسپارم سرِ سعی صفا و مروه دارم
خداوندا! به من آبی بنوشان که شوید از ضمیر جان غبارم

داستان هاجر در هر دو صورت نشان از یک چیز دارد و آن این که دنیا جایگاه امید است.

امیدها دقیقاً در ناامیدی‌ها لانه کرده‌اند و از اوج ناامیدی است که امید می‌روید. بنده مؤمنی که به خدا اعتماد کرده و به امید او سعی می‌کند، هرگز ناامید نمی‌شود. اساساً ناامیدی از خدا معنا ندارد. خدا و ناامیدی با یکدیگر قهرند و خداوند همیشه انسان امیدوار و دل بسته خویش را

ص: ۱۸۱

دوست دارد.

داستان سعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسماعیل تنها مانده‌اند.

ابراهیم علیه السلام براساس رسالت خویش، زن و فرزند را تنها رها کرد و رفت؛ در بیابانی تفتیده، زنی تنها و فرزند خردسال و گرسنگی و تشنگی. کدام پدر و همسری با خانواده خویش چنین می‌کند؟ کجاست عاطفه پدری و همسری؟ اما ابراهیم علیه السلام پیش از آنکه پدر اسماعیل و سرپرست خانواده‌ای باشد، پدر امت است و راهنمای بشر! زن و فرزند او را نگران می‌کند؛ اما آینده تاریخ شوری عظیم در دل او می‌افکند. او با این عمل خویش درس‌هایی به انسانیت داد؛ از یک طرف درس توکل در شرایط سخت و دشوار و از سوی دیگر، درس امید در اوج ناامیدی. آنگاه که گرد ناامیدی بر چهره هاجر نشسته بود، خسته و نگران دست و پا زدن کودک خویش را می‌نگریست، ناگاه در زیر پای او چشمه‌ای جوشید؛ چشمه‌ای جاری و ابدی. و اینگونه قصه سعی و زمزم ماندگار و ابدی شد و تا همواره تاریخ جاودان.

داستان سعی هاجر راز دیگری هم دارد. او به دنبال آب بود، زلال آب، چشمه سار معرفت است. سعی به انسان معرفت داده، سالک را عارف می‌کند؛ سعی، زائر را آماده ورود به صحنه عرفات می‌کند. هفت شوط سعی چونان هفت گام معرفت بنده مومن را به زمزم عرفان نزدیک می‌کند، تا از قلب ساعی سرچشمه‌های حکمت بجوشد و انسان تشنه را سیراب کند.

۶. سَرِّ هِرْوَلَه

مستحب است پیاده سعی شود و از صفا تا مناره میانه، راه برود و از آنجا تا جایی که بازار عطاران است، تند برود و از آنجا تا مروه نیز آرام رود و در بازگشت هم همینگونه عمل کند. به بیان دیگر هروله میان دو شاخص (دو چراغ سبز) از مستحبات این رکن حج است. برای هروله سَرِّ و رازی بیان شده است. سَرِّ هروله فرار شیطان و شتاب گرفتن به سوی خداست.

از امام صادق علیه السلام در این باره حدیثی نقل شده است:

«صَارَ السَّعْيُ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ لَهُ إِئْتِيسُ قَامَرَهُ

ص: ۱۸۲

جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَدَّ عَلَيْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ يَعْنِي بِهِ الْهَرُؤْلَةُ. (۱) ۴۴۴

«سعی میان صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان، خود را به حضرت ابراهیم نشان داد. جبرئیل به آن حضرت دستور داد که به او حمله کند، شیطان هم گریخت. از این رو سنت هروله قرار داده شد.»

پس هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست که قرآن فرمود: «فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ». (۲) ۴۴۵

خداوند دارای اسماء و صفات حسنی است. هر یک از نامهای او طالب ظهورند و اگر ظهور نکنند حکم آن اسم تعطیل شده است. (۳) ۴۴۶ هر اسمی حکمی و دولتی دارد که اگر جلوه نکنند، دولتشان از بین رفته است؛ لذا ظهور و تجلی، از لوازم انفکاک ناپذیر اسمائند. بر این اساس می‌توان گفت سؤال و طلب اسم «تواب» این است که آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ سؤال و طلب اسم «مجیب» این است که آیا درخواست کننده‌ای هست که حاجتش را برآورم؟ طلب و سؤال اسم «غفور» این است که آیا درخواست کننده بخششی هست که او را ببخشم؟ سؤال و طلب اسم «داعی» این است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۴) ۴۴۷؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید.»

خواست تا غفارش گردد پدیداهل جرم و معصیت را آفرید

ای گنه کاران کنون با صد امیدخانه غفارش را در زنید

ای گروه مجرمان روسیاه‌ای گنه کاران با صد دود آه

راه نومیدی گرفتن بس خطاست بلکه انکار صفت‌های خداست

اگر کسی شتابان به سوی حق رود، در واقع پاسخی به این اسم الهی داده است. خداوند

۱- بحار انوار ج ۱۲ ص ۱۰۷ علل الشرائع ص ۴۲۳ روایت ۱

۲- ذاریات ۵۰

۳- ترجمه فتوحات باب ۷۰ ص ۷۲ ۸۵۴

۴- انفال ۲۴

ص: ۱۸۳

انسان‌ها را دعوت کرده است و از آن‌ها توقع استجاب دارد. کسی که دعوت حق را لیبیک گوید، باید در این سیر خود شتاب کند و هروله کنان مسیر معنوی خویش را به سمت او بپیماید. امام صادق علیه السلام هم در حدیث مصباح الشریعه چنین فرمود:

«وَهَرُولٌ هَرَبًا مِنْ هَوَاكُ وَ تَبَرِّيًّا مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قَوَّتِكَ» (۱) ۴۴۸

«با هروله‌ات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبری بجوی.»

۷. هفت سیر

اشاره

سعی، رفت و آمد میان صفا و مروه است که باید هفت شوط باشد. اسرار هفت شوط قبلا در بحث طواف گذشت، اما رفت و آمد میان صفا و مروه هم نکته‌ها و رمزهایی دارد:

لطیفه اول: سیر میان عالم ظاهر و باطن

سعی میان صفا و مروه، حرکت میان عالم ظاهر و باطن است. (۲) ۴۴۹ حج گزار با سعی خویش از عالم کثرت به عالم وحدت رجوع کرده و سپس از عالم وحدت به عالم کثرت بازمی‌گردد. صفا ظهور عالم وحدت و مروه جلوه عالم کثرت است. از سوی دیگر دنیا، ظاهر جهان هستی و آخرت، باطن عالم است. لذا سعی به معنای عبور از دنیا و وصول به آخرت و در سیر بعدی بازگشت از آخرت به دنیاست تا سالک در این مسیر، سیر خود را کامل کرده، به مقام جمع بعد از کثرت و تفرقه دست یابد.

لطیفه دوم: سیر میان صفا و مروت

صفا نامی برای پاکی از آلودگی است، (۳) ۴۵۰ صفا پرهیز از هر نوع شک و تردید است، صفا وصول به مقام یقین است، اهل صفا جلوه‌های رحمانی را در باطن خود جای داده‌اند و با فروغ معارف، درون خویش را نورانی ساخته‌اند، آن‌ها شیرینی مناجات الهی را می‌چشند و هر چه را

۱- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

۲- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۱

۳- شرح منازل السائرین، ص ۲۰۰

ص: ۱۸۴

جز اوست از یاد می‌برند، با صفا، سالک به سوی جمال و زیبایی کشیده می‌شود و لذت دیدار می‌یابد. صفایی که از پیوستن به محبوب حاصل می‌شود، دشواری‌ها را از دوش سالک برداشته، لذت شهود دائمی را در کام او می‌ریزد. اهل صفا، اهل مناجات، اهل نور و اهل سعی و سلوکند.

اهل مروّت با خلق از طریق صبر و با حق از طریق نیاز، زندگی می‌کنند. (۱) ۴۵۱ آن‌ها قدر خویش و زندگی دنیا را می‌دانند؛ زیرا تنها با این سرمایه است که انسان به کمال می‌رسد، هر چه از خدا رسد به آن شاگرد، هر چه برای حق انجام می‌دهند، در آن خلل و آفتی دیده، از او عذرخواهی می‌کنند و هر چه را که حق برای آن‌ها اختیار کند، عین صواب می‌دانند.

پس اهل مروت، اهل صبر، اهل رضایت و اهل نیازند. سعی میان صفا و مروه، سعی میان صفای دل و مروت با خلق است، سعی میان مناجات با خدا و صبر با مردمان است و سعی میان وادی نور و بیابان آفات است.

لطیفه سوم: سیر میان دو قوس

انسان سالک دارای دو قوس است؛ قوس نزول و قوس صعود. آدمی در قوس نزول به حکم هبوط در این خاکدان زمین محبوس شده است، روح انسان هنگام تنزل از تمامی عوالم جبروت، ملکوت تا ملک عبور کرده و از هر عالمی عصاره آن را برگرفته است. انسان بعد از عبور از عوالم مختلف به وحشت سرای دنیا قدم گذاشت. در این زمان حجابهای مختلف، وجود او را فرا گرفت و او را از مواجهه و معاینه ملکوت بازداشت. غفلت، نسیان و حجاب، نتیجه تعلق به طبیعت و ماده است.

آفتاب شریعت و نبوت برآمد تا بذرهای معرفت بار دهند و انسان در قوس صعود به جلوه گاه کامل الهی برسد. انسان مستعد نخست تائب می‌شود، سپس شعله عشق درون او را فرا گرفته، بانگ‌های حقیقت را اجابت می‌کند و از اینجا سیر و سلوک آغاز می‌شود؛ سلوکی از یقظه و سیری به عالم معنا. لذا سعی میان صفا و مروه، اشاره به سیر میان دو قوس نزول و صعود دارد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲) ۴۵۲

۱- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۲۵۹

۲- . بقره: ۱۵۶

لطیفه چهارم: سیر از خدا به سوی خدا

سالک دو سفر در پیش دارد، سفری از خلق به سوی حق و سفری از حق به سوی خلق.

البته در عرفان سخن از سفرهای چهارگانه است (۱) ۴۵۳ ولی می‌توان آن را به دو سفر تقلیل داد. سعی از صفا به سوی مروه سفری از خلق به سوی حق است و سعی از مروه به سوی صفا، سفری از حق به سوی خلق! و سعی میان صفا و مروه تردد میان ملک و ملکوت است. سفر اول نیل به مقام ولایت است و سالک در این سفر تحت اسم «ولی» قرار می‌گیرد که: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (۲) ۴۵۴ او از وادی ضلالت و ظلمت به سوی بهشت نور نقل مکان می‌کند. سفر دوم تنزل از مقام ربوبیت است که حاصل آن مقام انباء می‌باشد و انسان کامل در این سفر به مقام نبوت دست می‌یابد. بنابراین سعی میان صفا و مروه، سیر از خدا و به سوی خداست. (۳) ۴۵۵

لطیفه پنجم: سیر میان جمال و جلال

خداوند را دو گونه اسماء است؛ اسماء جمال و اسماء جلال.

«قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى» (۴) ۴۵۶

«بگو: چه الله را بخوانید یا چه رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از آن خداست.»

سعی میان صفا و مروه اشاره‌ای عرفانی به سیر میان جمال و جلال الهی دارد، گویا سالک از جمال الهی به سوی جلالش سیر کرده، در بازگشت از جلال او به جمالش رجعت می‌کند، تا در نهایت مظهر تمام اسماء و صفات الهی شود.

لطیفه ششم: سیر میان دنیا و آخرت

۱- . مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۸۱

۲- . بقره: ۲۵۹

۳- . ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۷۱

۴- . اسراء: ۱۱۰

ص: ۱۸۶

عبد سالک از دنیا به سوی آخرت می‌گریزد و در سیر دوم از آخرت به دنیا آمده تا از دنیا توشه و نصیبی برای عقبای خویش برگیرد. او از «متاع قلیل» به «حیات بهتر» سیر می‌کند.

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ» (۱) ۴۵۷؛

«بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزکاران است.»

او از دار فانی و بی‌قرار به «دار قرار» سیر می‌کند:

«إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (۲) ۴۵۸؛

«این زندگی دنیا اندک مایه تعیش است و آخرت سرای بقاست.»

پیام معنوی سعی میان صفا و مروه، سیر از دنیا به آخرت، سیر از اندک به سوی بیشتر، سیر از کالا به سوی حیات، سیر از فنا به سوی بقا، سیر از مرگ به سوی حیات و سیر از وادی خفتگان به سرزمین زندگان است؛ تا عبد ساعی در این مسیر زنده شود، بقا یابد و به سرزمین بهجت و سرور گام نهد.

لطیفه هفتم: تردد میان خوف و رجا

امام سجاد علیه السلام در بیان نورانی خویش در حدیث شبلی به این مضمون اشاره فرمود:

«أَسَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَشَيْتَ وَتَرَدَّدْتَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ لَهُ:

نَوَيْتَ أَنْتَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا سَعَيْتَ وَلَا مَشَيْتَ وَلَا تَرَدَّدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؟»

«پرسید: آیا میان صفا و مروه سعی کردی و بین آن دو گام برداشتی؟ گفت آری. پرسید: آیا نیت کردی که میان بیم و امید هستی؟

گفت: نه. فرمود: پس نه سعی کرده‌ای نه راه رفته‌ای و نه میان صفا و مروه رفت و آمد کرده‌ای!»

خوف بیمی است که بنده همواره از خدا در دل دارد؛ خوف ترس از عقاب یا عدم پاداش یا فراق دوست است؛ خوف تازیانه خداست و انسان با ترس راست می‌شود. خوف از معرفت حاصل می‌شود. انسان هر چه به او معرفت بیشتری پیدا کند، خوفش دو چندان می‌شود. در

۱- . نساء: ۷۷

۲- . غافر: ۳۹

ص: ۱۸۷

اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن این که گاهی در قرآن خوف از بندگان نفی می‌شود، چنانکه در وصف اولیاء الله فرمود: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱) ۴۵۹ و گاهی خوف، مطلوب شمرده شده است مثل: «وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»؛ (۲) ۴۶۰ «و خدا را از راه ترس و هم از روی امید بخوانید».

واقعیت آن است که خوف دو گونه است؛ سیاه و سبز. خوف سیاه در دل عارف و اهل حق راه ندارد. اما خوف سبز، میمون، دل‌گشا و روح‌افزاست. ترس سیاه از ماسوا و خوف سبز از فراق اوست. خفته از انبوه اندوهان سوهان صولتم خرم اندوه سبزم بیشه اندیشه‌هاست

«رجا» امیدواری به رحمت و عفو الهی است. دل بستن به دوستی دوست، عیش و شادی دلهاست، منزلی از منازل و حالتی از حالات است که به موجب آن، سالک به جد و جهد افتاده، به وعده‌های نیک دل می‌بندد. میان «رجا» و «تمنا» فرقی است و آن این که تمنا انسان را به کاهلی می‌کشد؛ اما رجا جد و جهد انسان را بیشتر می‌کند، رجا محمود است و تمنا مذموم، رجا امید به وعده‌های الهی است، اما تمنا دل خوش داشتن به آمال انسانی؛ رجا انسان را با رحمت بیکران خداوند گره می‌زند. کاشانی گفت:

«خوف و رجا به مثبت دو قدمند، سالکان طریق را که بدان قطع منازل مراحل کنند، گاهی به قدم خوف از مهالک و قوف و سکون فترت می‌گذرند و گاهی به قدم رجا از ورطات یاس و قنوط راه به در می‌برند. (۳) ۴۶۱»

مجرما بنگر کرم‌های خدا که تو را می‌خواند آن سو که بیا
پس مشو نومید، خود را شاد کن پیش آن فریادرس فریاد کن

از دیگر اسرار سعی میان صفا و مروه، تردد میان دو کفه میزان در عرصه قیامت است. صفا تمثیل کفه حسنات و مروه تمثیل کفه سیئات است. (۴) ۴۶۲ تردد به این معناست که انسان نمی‌داند در قیامت چه عاقبتی در انتظار اوست و کدام کفه برای او ترجیح پیدا می‌کند. در واقع سعی میان

۱- . بقره: ۲۶۲

۲- . اعراف: ۵۶

۳- . مصباح الهدایه، ص ۲۹۵

۴- . محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

ص: ۱۸۸

صفا و مروه، تردد میان مغفرت و عذاب است، تردد میان ظاهر و باطن است، میان خوف و رجاست و تردد میان آفاق و انفس است: «سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۱) ۴۶۳ و سعی میان صفا و مروه تردد میان یمین و شمال است «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (۲) ۴۶۴

سعی انسان را در آستانه رهایی قرار می‌دهد؛ گسستن زنجیرها، عقده‌ها و حجابهایی که باعث رهیدن آدمی می‌شود. صفا از انسان مصطفی می‌سازد، سعی از صفا یعنی رفتن، گذر کردن. سعی با ماندن، رکود و خمودی مناسبتی ندارد. انسان آمده است تا برود نه این که بماند؛ پس باید عزم رفتن، قصد رهایی و آهنگ پالودن غبارها کند. سعی گزار روح خود را برای دیدار حق مهیا می‌کند و برای این دیدار خود را از زشتیها و آلودگی‌ها طاهر می‌سازد. سالک در سعی خویش فریاد هاجر را می‌شنود و به دنبال «انیس» و «جلیس» می‌گردد. اسماعیل وجود آدمی تشنه است؛ باید با هجرت خویش از خودیت تا خدا آنرا سیراب کرد. در سعی می‌توان بیم و امید، ظاهر و باطن، جمال و جلال و دنیا و آخرت را تجربه کرد.

از صفا باید صفای درون و از مروه، مروت آموخت. باید به حالت خشوع، تکبیر و مناجات مسیر سعی را پیمود. داستان هاجر و اسماعیل یعنی حکایت سراب و آب. این داستان همیشگی زندگی است؛ از سرابها باید گریخت و به زلال عشق و معرفت روی آورد. در سعی، انسان خدا را با تمامی عظمتش احساس می‌کند، کودک تشنه درون با آه و ناله از خدا رحمت می‌طلبد و از خدا می‌خواهد شیرینی گناه را از او بستاند و حلاوت بندگی به جای آن نشانند.

سعی یعنی دویدن از زمین تا آسمان، یعنی پرواز از خاک تا افلاک، یعنی دوری از زمین و نزدیکی به خدا، یعنی رهایی از حیرت و نیل به معرفت، یعنی ارتحال از تن به سوی روح و دویدن در پی آواز حقیقت، سعی یعنی فرار از جرم و امید به کرم، سعی یعنی فریاد در میان امواج خروشان تاریکی و پناه بردن به ملجأ قرار و سعی یعنی رفتن در امتداد خط سرخ شهادت چونان حسین علیه السلام که در میان حلقه‌های آتش، خصم، خون و کینه هروله عشق سر داد.

۱- . فصلت: ۵۳

۲- . ق: ۱۷

ص: ۱۸۹

سَرِّ سَنگ صفا و مروه**اشاره**

حجرالاسود قطعه سنگی از بهشت است، مقام ابراهیم علیه السلام قطعه سنگی است که خاطره قدمهای ابراهیم را درون خویش جای داده است. صفا و مروه هم تکرار داستان سنگ است. برآستی در سنگ چه سَرِّی است؟

یک) سنگ و بیم

سنگ اهل خشیت است. اگر آن را از بلندی رها کنیم پایین می‌آید و این حقیقت عبودیت است. سنگ از بیم خدا فرو می‌افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است:

«وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۱) ۴۶۵؛

«بعضی از سنگها از ترس خدا فرو افتد.»

از سوی دیگر خشیت خاصیت علم و معرفت است.

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲) ۴۶۶؛

«از خداوند تنها بندگان دانایش بیمناکند.»

پس سنگ داناست؛ زیرا موجودی که بیم دارد، می‌داند که از چه کسی بیمناک است.

دو) سنگ و حیات

سنگها شکافته می‌شوند و از کنارشان آب حیات جاری می‌شود.

«وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ» (۳) ۴۶۷؛

«بعضی سنگها، جویها از آنها بشکافد.»

۱- . بقره: ۷۴

۲- . فاطر: ۲۸

۳- . بقره: ۷۴

ص: ۱۹۰

سنگ محلی برای آشکار شدن آب حیات است؛ آبی که هر چیز زنده‌ای از آن حیات یافته است: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا». (۱) ۴۶۸ سنگ، معدن حیات است و از دل آن زلال علم بیرون آمده و جهل را می‌میراند. لذا سنگ نوید حیات می‌دهد.

سه) سنگ و جمال و جلال

سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب. آنگاه که موسی اراده کرد قومش را از تشنگی نجات دهد، عصای خویش به حجر زد و از دل آن به تعداد فرقه‌های بنی اسرائیل آب جاری شد (بقره: ۶۰).

از سوی دیگر خداوند سنگ را وسیله عذاب فجار و مشرکان قرار داد و بر آن‌ها باران سنگ باراند و آن‌ها را زیر و رو کرد:

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» (۲) ۴۶۹؛

«شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سَجِیل بر آنان باریدیم.»

چنانکه خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ شدن عذاب می‌کند.

«قُلْ كُونُوا حِجَارَةً» (۳) ۴۷۰؛

«بگو سنگ باشید.»

از این رو سنگ مظهر جمال است چنانکه جلوه جلال الهی هم می‌باشد.

چهار) سنگ و تسبیح

تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. آن‌ها به تسبیح خود عالم و عارفند و این انسان است که تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمد.

۱- انبیا: ۳۰

۲- حجر: ۷۴

۳- اسراء: ۵۰

ص: ۱۹۱

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۱) ۴۷۱؛

«و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.»

حاصل آنکه سنگ از خدا بیمناک است، سنگ منشأ حیات برای جانداران است، سنگ مظهر جمال و جلال الهی است و سنگ تسبیح و حمد خدا می کند. چنین ویژگیهایی کمتر در انسان یافت می شود. پس سنگ عابدتر است و به خدا عارف تر! سنگ هرگز دعوی الوهیت ندارد، سنگ هرگز خود را شریک در کبریایی خداوند نمی داند، سنگ هرگز از حقیقت عبودیت خارج نمی شود؛ اما ادعاهای آدمی گوش فلک را کر می کند. بنابراین صفت جمادیت برتر از نوع انسان است و آنگاه که از میان انسانها، انسان کاملی برخیزد، او اکمل موجودات است.

شاید بدین ملاحظات است که خداوند ارکان اصلی مسجدالحرام و مناسک حج را سنگ قرار داده است.

سر آغاز کردن از صفا

سر آن که سعی باید از صفا آغاز شود چیست؟ سر شروع کردن سعی از صفا این است که خداوند در قرآن از صفا آغاز کرده است و نام صفا را در ابتدا بیان نموده است. رسول خدا هنگام سعی از صفا شروع کرد و فرمود:

«إِبْدَأُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» (۲) ۴۷۲؛

«از همانجا آغاز کنید که خدای سبحان آغاز کرد.»

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ فَرَّغَ مِنْ طَوَافِهِ وَرَكَعَتَيْهِ قَال: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مِنْ إِيْتِيَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ»

۱- . اسراء: ۴۴

۲- . تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۵۲۲، روایت ۱۸۲۵۹

ص: ۱۹۲

شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ (۱) ۴۷۳

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از طواف و دو رکعت نماز آن فراغت یافت فرمود: از جایی آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است، خداوند بزرگ می‌فرماید: صفا و مروه از شعائر خداست.»

آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست. ادب انواعی دارد؛ ادب شاگرد مقابل استاد، ادب فرزند برابر والدین یا ادب امت در برابر رسول خدا. اما مهمترین نوع ادب، ادب در برابر حضرت ربوبیت است. ادب با خدا را باید از ابراهیم علیه السلام آموخت. خلیل الله برای آنکه غفران و رحمت الهی را برای عصیانگران درخواست کند، به خدا امر نکرد بلکه از او طلب مغفرت نمود. یعنی فرمود: «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۲) ۴۷۴ «هر کس فرمان من نبرد، تو آمرزنده مهربانی». و نفرمود: «آنها را ببخش و به آنها رحم کن». عیسی هم برای طلب دفع عذاب از امت خویش با خدا رعایت ادب کرد؛ یعنی فرمود: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ (۳) ۴۷۵ «اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامری تو پیروزمند و حکیمی». و نفرمود: «آنها را عذاب نکن و آنها را ببخش». ایوب هم برای طلب شفا و رحمت به خدا امر نکرد یعنی فرمود: «أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (۴) ۴۷۶ «به من بیماری و رنج رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی» و نفرمود: «مرا رحم کن».

رعایت ادب با خدا ثمره محبت است، چنانکه برای انسان حب و عشق بیشتری هم می‌آورد. سالک باید در ظاهر و باطن، در سر و عین و در پیدا و پنهان اهتمام به ادب با حضرت حق داشته باشد. ادب انسان را از حد عبودیت خارج نمی‌کند، رعایت ادب آدمی را به فقر و مسکنت خویش واقف می‌گرداند و موجب می‌شود که اصل خویش را باز یابد. چنانکه در حکایت محمود و اباز می‌بینیم. «وقتی محمود به خلوت قصد وثاق ایاز کرد چون حاضر شد، دید که در برابر

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۱، روایت ۱

۲- . ابراهیم: ۳۶

۳- . مائده: ۱۱۸

۴- . انبیاء: ۸۳

ص: ۱۹۳

ایاز پوستینی دریده و کلاهی کهنه بر میخ آویخته بود. پرسید که این چیست؟

ایاز جواب داد: چون دست دولت مرا در سلوک عبید پادشاه انتظام بخشید، این لباس افلاس از سر من برکشید و خلعت کرامتم در پوشانید. اکنون جهت دفع نسیان و منع طغیان که از لوازم نفس انسان است آن را در مقابله نظر نصب کرده‌ام تا هر لحظه بدو نگرم و به تکریر و تذکیر او، مذاکره سوالف احوال خود می‌کنم و قدر مرتبه خود را فراموش نگردانم و به کلاه و کمر مرصع و جامه زربفت که از احسان پادشاه یافته‌ام مغرور و طاغی نگردم. دانم که لباس ذاتی من آن است و این چه اکنون دارم همه فضل پادشاهی است». (۱) ۴۷۷

اسرار زمزم

اشاره

مستحب است حج گزار بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی، از آب زمزم قدری بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ». (۲) ۴۷۸

«خداوندا! این را عملی سودمند و رزقی گسترده و درمانی برای هر درد و بیماری قرار بده.»

زمزم نامهای مختلفی دارد نظیر: «رکضه جبرئیل» به معنای قدمگاه جبرئیل، «حفیره اسماعیل»، به معنای چاه اسماعیل، «حفیره عبدالمطلب» به معنای چاه عبدالمطلب، «بزه» به معنای پرخیر، «مضنونه» به معنای نفیس، «رواء» به معنای آبرو، «شبعه» به معنای سیر کننده، «شفاء سقم» به معنای شفای بیماری و «زمزم». به این علت به این آب زمزم می‌گویند که هاجر بعد از آنکه آب زیر پای اسماعیل آشکار شد با ریگ‌ها دور آن را گرفت تا آب در آنجا جمع شود (زم یعنی جلو چیزی را گرفتن یا جمع کردن). امام صادق علیه السلام داستان پیدایش زمزم را چنین بیان می‌کند.

۱- . مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۴۷

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۰

ص: ۱۹۴

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا خَلَفَ إِسْمَاعِيلَ بِمَكَّةَ عَطِشَ الصَّبِيَّ...»؛ (۱) ۴۷۹ «چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه جا گذاشت، کودک تشنه شد. میان صفا و مروه درختی بود. مادرش بیرون شد تا آنکه بر صفا ایستاد و گفت: آیا در این دشت کوهی هست؟ کسی پاسخ نداد. رفت تا به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی همدمی هست؟ پاسخی نشنید. دوباره به صفا بازگشت و همان را گفت و این کار را هفت بار انجام داد. از این رو خداوند آن را سنت قرار داد. جبرئیل نزد هاجر آمد و پرسید: کیستی؟ گفت: کنیز ابراهیم. گفت: به امید چه کسی شما را اینجا واگذاشته است؟ گفت: اگر چنین می‌گویی هنگامی که خواست برود به او گفتم: ای ابراهیم! ما را به که سپردی؟ گفت: به خدای متعال. جبرئیل گفت: شما را به کسی سپرده است که شما را بس است. مردم از مکه عبور نمی‌کردند، چون آب نبود. کودک با پای خود به زمین زد و زمزم جوشید. (حضرت) فرمود: هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت در حالی که آب جوشیده بود. شروع کرد به جمع کردن خاک در اطراف آب تا جاری نشود و اگر آن را واگذاشته بود، آب جاری می‌شد. فرمود: چون پرندگان آب را دیدند بر گرد آن جمع شدند. کاروانی از یمن به قصد سفر گذشت چون کاروانیان، پرندگان را دیدند گفتند: پرندگان جز پیرامون آب جمع نمی‌شوند. نزد آنان آمدند به آنان آب و غذا دادند و خداوند به این وسیله روزی ایشان را جاری ساخت. مردم از مکه عبور می‌کردند و از طعام به آنان می‌خوراندند و از آب سیرابشان می‌کردند.»

یک بخش گناهان

نوشیدن آب زمزم گناهان را می‌برد، آن‌ها را می‌شوید و درون انسان را پاک می‌گرداند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲، روایت ۲

ص: ۱۹۵

«فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ شَرِبَ مِنْ مَاءٍ زَمَزَمَ غَفِرَتْ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا بِالْعَهِّ مَا بَلَغَتْ»؛ (۱) ۴۸۰ «کسی که هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت نماز پشت مقام بخواند و از آب زمزم بنوشد، تمام گناهان او- هر مقدار که باشد- آمرزیده می‌شود.»

سر این تأثیر شگرف آن است که نهر زمزم از نهرهای بهشتی است که در روی زمین جاری است، پیداست که هر گاه آبی از بهشت به درون و بیرون آدمی ریخته شود او را از هر جهت پاک و مبرا خواهد کرد. لذا آب زمزم بهترین آبهای روی زمین است.

نشستم در کنار چاه زمزم بنوشیدم از آن سرچشمه نم‌نم
دروم روشن از نور خدا گشت روانم شد رها از آتش غم

دو) درمان دردها

آب زمزم برای کسی که آن را بنوشد شفاست، دردهای او را درمان می‌کند، آلام او را از بین می‌برد و امراض روحی، روانی و تنی انسان را علاج می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَاءُ زَمَزَمَ شِفَاءٌ لِمَا شُرِبَ لَهُ». (۲) ۴۸۱ همچنین ایشان فرمود: «مَاءُ زَمَزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ». (۳) ۴۸۲ آب زمزم هم شفا می‌دهد، هم دواي دردها محسوب می‌گردد. امام صادق علیه السلام محدوده شفای آب زمزم را تعمیم داده، آن را برای هر دردی مؤثر می‌داند. «زَمَزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ». (۴) ۴۸۳ شفا دهی آب زمزم اختصاصی به دردهای ظاهری و سطحی ندارد، این آب می‌تواند آلام روحی را هم درمان کند، بیم‌ها، اندوهها و افسردگی‌ها را از بین ببرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَاءُ زَمَزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ حَزَنِ». (۵) ۴۸۴
«آب زمزم هر دردی را شفا می‌دهد و از هر بیم و اندوهی ایمن می‌دارد.»

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۹۳

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۳۵، روایت ۵۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۷، روایت ۵-۱۱

۳- فروع کافی، ج ۶، ص ۳۸۷، روایت ۵

۴- المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۹، روایت ۲۳۹۶

۵- فقه الرضا، ص ۴۶

ص: ۱۹۶

اگر انسان از خوف و حزن مبرا شود، ولی خدا می‌گردد، زیرا از ویژگی‌های اولیای خدا این است که نسبت به آینده خائف نیستند و از گذشته هم حزنی در دل ندارند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (۱) ۴۸۵

از آنجا که آب زمزم جایگاه و تأثیر ویژه‌ای دارد، یکی از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می‌خواست آب زمزم را برایشان هدیه بیاورند. رسول خدا از این آب می‌نوشتید و زمانی که در مدینه بود آن را بعنوان هدیه می‌پذیرفت. امام باقر علیه السلام فرمود:

«كان النبي يستهدي من ماء زمزم وهو بالمدينة» (۲) ۴۸۶؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مدینه بود درخواست می‌نمود که از آب زمزم برایش هدیه بیاورند.»

سرّ تقصیر

بر حج گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند؛ یعنی قدری از ناخن‌ها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزند. این عمل از ارکان و عبادات حج است و باید با نیتی پاک و خالص انجام گیرد. بعد از تقصیر تمام امور محرمی که بواسطه احرام بر او تحریم شده بود، حلال می‌شوند جز تراشیدن سر.

آیه‌ای از سوره حج که ناظر به تقصیر است اشاره به بعضی مناسک دیگر حج هم دارد.

«ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۳) ۴۸۷؛

«سپس چرک را از خود دور کنند و نذرهای خویش را ادا کنند و بر آن خانه عتیق طواف کنند.»

محمد بن مسلم در حدیثی از امام صادق علیه السلام مراد از این آیه را چنین بیان کرد:

«قَصُّ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ» (۴) ۴۸۸؛

۱- . یونس: ۶۲

۲- . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۱، روایت ۱۶۵۷

۳- . حج: ۲۹

۴- . فقیه، ج ۲، ص ۱۵۴

ص: ۱۹۷

«مراد کوتاه کردن شارب و ناخن هاست.»

اما در حدیثی دیگر معنای دیگری از این آیه بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ»؛ (۱) ۴۸۹ «یکی از معانی چرک این است که در حال احرام کلام زشت بگویی.»

ذریح محاربی به امام صادق علیه السلام می‌گوید: دوست دارم درباره این آیه چیز بیشتری بدانم.

امام علیه السلام به ایشان می‌فرماید:

«لِيقْضُوا تَفْتَهُمْ، لِقَاءَ الْإِمَامِ وَ لِيُوفُوا نَذْوَرَهُمْ، تَلَكَّ الْمَنَاسِكُ» (۲) ۴۹۰؛

«مراد از دور کردن چرک ملاقات امام و مراد از ادا کردن نذرهای خویش انجام مناسک حج است.»

سپس عبدالله بن سنان به امام علیه السلام می‌گوید: شما قبلاً فرمودید مراد گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخن است در حالیکه ذریح

محاربی به گونه‌ای دیگر از شما نقل می‌کند. امام فرمود:

«صَدَقَ ذَرِيحٌ وَ صَدَقَتْ إِنْ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ»؛ (۳) ۴۹۱

«هم ذریح و هم تو هر دو راست می‌گویید. قرآن هم ظاهر و باطنی دارد. چه کسی می‌تواند همانند ذریح تحمل معنای باطنی داشته

باشد.»

حاجی بعد از آنکه سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان

پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبیها، نیکی‌ها و زیباییها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته،

حیاتی مجدد پیدا کرده و اینک انسانی دیگر شده است.

خداوند می‌خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد لذا امر کرده است که بخشی از بدن خویش را جدا کند. مو

نشانه زیبایی است. خدا خواسته است انسان از زیبایی

۱- معانی الاخبار، ص ۳۴۰

۲- همان

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹

ص: ۱۹۸

ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شده از نعمتهای الهی بهره‌مند شود. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند، از درون خود روزنه‌ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد. تقصیر رهایی از آلودگی هاست، تقصیر شستن زشتی هاست، تقصیر تمرین بندگی است، تقصیر شکستن قفس‌های مادی است و تقصیر پالایش ظاهر و درون است.

ص: ۱۹۹

فصل هفتم: اسرار عرفانی عرفات

اشاره

ص: ۲۰۱

بر حج گزار واجب است با احرام به نیت حج تمتع، در عرفات وقوف پیدا کند؛ یعنی در زمان خاصی در محل عرفات حاضر باشد. این وقوف از ارکان حج بوده، قصد قربت نیاز دارد و باید بعد از زوال روز نهم تا غروب شرعی در آنجا باشد. وقوف در عرفات دارای مستحباتی است نظیر: طهارت، غسل، حضور قلب، وقوف در سمت چپ کوه و در دامنه آن، به جا آوردن نماز ظهر و عصر در اول وقت به یک اذان و دو اقامه و خواندن دعا‌های مأثور که در رأس آن دعای عرفه سید الشهداست و نیز دعای امام سجاد علیه السلام که در صحیفه سجادیه آمده است.

در قرآن آیه‌ای وجود دارد که بر عرفه منطبق شده است.

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ* وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» (۱) ۴۹۲؛

«و قسم به روز موعود و قسم به شهادت دهنده و آنچه بدان شهادت دهند.»

بعضی از روایات، مراد از شاهد را روز جمعه و مراد از مشهود را روز عرفه دانسته‌اند. (۲) ۴۹۳ بعضی دیگر شاهد را روز عرفه و روز موعود را روز قیامت معرفی کرده‌اند. (۳) ۴۹۴ ولی اکثر روایات شاهد را روز جمعه و مشهود را روز عرفه و روز موعود را قیامت اعلام نموده‌اند.

همچنین در آیه‌ای دیگر مراد از مشهود همان روز عرفه است. (۴) ۴۹۵ «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ» (۵) ۴۹۶؛

۱- بروج: ۲-۳

۲- معانی الاخبار، ص ۲۹۸

۳- همان

۴- همان

۵- هود: ۱۰۳

ص: ۲۰۲

«در آن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر گردند.»

بر این اساس می‌توان گفت تعبیر «مشهود» در این دو آیه بر روز عرفه تطبیق شده است؛ از این رو خداوند در قرآن به عظمت این روز قسم یاد کرده و آن را روزی دانسته است که تمامی انسان‌ها در آن حاضر شده اجتماع یابند. همچنین براساس آیه دوم می‌توان گفت مناسبتی میان عرفات و عرصات قیامت وجود دارد.

در تفاسیر عرفانی اقوال متعدد و فراوانی درباره «شاهد» و «مشهود» آمده است. (۱) ۴۹۷ از جمله این‌که: شاهد، خلق و مشهود، خداست؛ از آن جهت که انسان‌ها خدا را با قلب خویش شهود می‌کنند. شاهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مشهود، قیامت؛ از آن رو که پیامبر صلی الله علیه و آله تمامی اهل قیامت را مشاهده می‌کند. شاهد، ملک است و مشهود، انسان؛ بدین سبب که فرشتگان آدمی و اعمال او را می‌نویسند، شاهد، امت رسول صلی الله علیه و آله است و مشهود، سایر امم. شاهد، حجرالاسود است و مشهود، زائران بیت الله. براساس میثاق الهی، شاهد، قیامت است و مشهود، انسان‌ها و شاهد، انبیا و مشهود، رسول خاتم صلی الله علیه و آله است.

رفتن به سوی عرفات از زمان حضرت آدم سنت شد. آدم ابوالبشر با همراهی جبرئیل اعمال حج و از جمله وقوف در عرفات را به عنوان سنت حج بناگذار. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«ان آدم علیه السلام لما امر بالتوبه قال جبرئیل له ...» (۲) ۴۹۸؛

«چون آدم مأمور به توبه شد، جبرئیل به او گفت: ای آدم! برخیز. پس او را روز ترویبه بیرون آورد، دستور داد غسل کند و محرم شود ... پس چون روز هشتم ذی‌حجه شد، جبرئیل او را به سوی منا بیرون آورد. شب آنجا ماند. چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون آورد. آنگاه که او را از مکه بیرون آورده بود، احرام و لیک گویی را به او یاد داده بود. روز عرفه، هنگام زوال خورشید (ظهر) لیک را قطع کرد.»

۱- کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۷۱۰

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴

ص: ۲۰۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عرفه را در «نمره» (۱) ۴۹۹ فرود آمد، در کنار این سنگ بزرگ پارچه‌ای بستند تا پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه آن بنشیند، در سال‌های بعد هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا وقوف کرده، نماز ظهر و عصر می‌گذارد. صحرای مقدس عرفات در سال دهم هجری شاهد آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله و در سال ۶۱ هجری شاهد حج ناتمام سیدالشهدا بود.

سرّ ترویبه

روز هشتم ذی‌حجه باید با نیتی خالص و قصد قربت احرام بست و ندای لیبیک به آسمان بلند کرد، با بدنی پاک جامه احرام پوشید و قصد کرد تا با اطاعت پروردگار از محرمات اجتناب کرده، تسلیم و رضا را در وجود خویش پرورش داد. حج گزار مو، پوست، گوشت و خون خویش را فقط به خاطر خدا از محرمات باز می‌دارد، او فقط بدنبال رضای حق است. تن به تقدیر الهی داده، آسانی امور را از او می‌طلبد. امید عبد سالک فقط به خداست و تنها او را می‌خواند. تحقق خواسته‌هایش را تنها از او می‌طلبد و اصلاح کار خویش را به دست او می‌داند. او منت حق را پذیراست و عمل خویش را ناچیز دیده، رجائش به لطف و کرم اوست. در آن روز باید پای برهنه کرد، با آرامش و وقار از مکه خارج شد و به سمت بیابان پر رمز و راز عرفه رفت و تمام وجود خویش را به خدای کعبه سپرد. سرّ ترویبه را جبرئیل به ابراهیم آموخت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيتِ التَّرْوِيَةَ لِأَنَّ جِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى إِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيْمُ ارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لَكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ مَكَّةَ وَ عَرَفَاتٍ مَاءً». (۲) ۵۰۰

«روز ترویبه را، ترویبه نامیدند چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! برای خود و خانواده‌ات آب بردار. و میان مکه و عرفات آبی نبود.»

۱- نام کوهی در عرفات است که در دامنه آن مسجدی به نام مسجد نمره بنا شده است. به روایتی حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و در آنجا به نماز و عبادت ایستاده است

۲- المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱

ص: ۲۰۴

ترویج اشاره به آب دارد و سر آن، آب معرفتی است؛ معرفتی که در عرفات به ظهور می‌رسد. آب معرفت و زلال حیات به جان تشنه‌ای می‌رسد که از هر کجا بریده باشد و مأیوس از همه جا رو به خدا آورد، در حالت انقطاع است که خدا به تن خسته و روح رنجور نظر می‌کند، شعله‌های آتشین محبت را در وجود او زنده می‌کند و آب زلال معرفت را به کام او می‌ریزد. عارفی که آب معرفت نوشد، برق شهود در نگاهش می‌درخشد، از رحمت و هدایت الهی بهره‌مند شده، از منبع فیض رزق می‌خورد و استعداد دریافت معرفت می‌یابد و خود را برای ورود به صحنه عرفات مهیا می‌کند.

اسرار عرفات

یک) موقف معرفت و بصیرت

انسان حج گزار بعد از احرام به سرزمین عرفات می‌آید. ورود به این سرزمین مبارک، نماز و دعاهای مختلفی دارد که در منابع مذکور است. وقوف در عرفات باید وقوف در برابر سید و مولا باشد و بعد از وقوف از او اعراض نکند. وقوف در عرفات همراه با معرفت است؛ معرفت نسبت به سرائر، حقایق و مقام قلب. حاجی در «جبل الرحمه» باید به یاد رحمت عام و خاص خداوند باشد، پروردگار شاهد بر همه، ناظر بر بندگان و رحیم نسبت به مؤمنان است. آن که به وادی معرفت و رحمت در می‌آید، باید خود را یکسره تسلیم حق کند و از او مدد گیرد تا حجی واقعی به جای آورد. امام سجاده علیه السلام در حدیث شبلی به مضامین عمیقی در باب معرفت و تسلیم اشاره می‌فرماید:

«هَيْلُ عَرَفَاتٍ بِمَوْقِفِكَ بِعَرَفَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمْرُ الْمَعَارِفِ وَالْعُلُومِ وَعَرَفَتْ قَبْضَ اللَّهِ عَلَى صِيحِفَتِكَ وَاطَّلَاعَهُ عَلَى سِرِّرَتِكَ وَقَلْبِكَ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: نَوَيْتَ بَطْلُوعَكَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ أَنْ اللَّهُ يَرْحَمُ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ يَتَوَلَّى كُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَوَيْتَ عِنْدَ نَمْرَةٍ أَنْكَ لَا تَأْمُرُ حَتَّى تَأْتِمَرَ وَ لَا تَرْجُرُ حَتَّى تَنْزَجِرَ قَالَ: لَا، قَالَ: فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْعَلَمِ وَ النَّمِرَاتِ نَوَيْتَ

ص: ۲۰۵

أَنَّهَا شَاهِدَةٌ لَّكَ عَلَى الطَّاعَاتِ حَافِظَةٌ لَّكَ مَعَ الْحَفَظَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ قَالَ: لَأَ، قَالَ: فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَةَ وَ لَأَ طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَ لَأَ عَرَفْتَ نَمْرَةَ وَ لَأَ دَعَوْتَ وَ لَأَ وَقَفْتَ عِنْدَ النَّمِرَاتِ».

«پرسید: آیا با وقوف در عرفات، آگاهی خداوند را به کار معرفتها و دانشها شناختی و به این که خداوند نامه عمل تو را دریافت می کند و به آنچه در درون قلبت می گذرد آگاه است، پی بردی؟ گفت: نه. پرسید: آیا با صعود بر جبل الرحمة نیت کردی که خداوند هر زن و مرد باایمان را می آمرزد و هر زن و مرد مسلمان را سرپرستی می کند؟ گفت: نه. پرسید: آیا نزد وادی نمره نیت کردی که فرمان ندهی تا آنکه خود فرمان ببری و نهی نکنی تا آنکه خود پرهیز کنی؟ گفت: نه. پرسید: آنگاه که کنار نشانه و نمرات ایستادی، نیت کردی که آن ها گواه طاعت های تو باشند و به دستور خداوند آسمان ها همراه نگهبانان به نگهبانی تو پردازند؟ گفت: نه. فرمود: پس نه در عرفات وقوف کرده ای، نه از جبل الرحمة بالا رفته ای و نه نمره را شناخته ای و نه دعا کرده ای و نه کنار نمرات ایستاده ای.»

لطیفه ای عرفانی در نام عرفات وجود دارد. از امام صادق علیه السلام درباره علت نامگذاری عرفات سؤال شد، حضرت فرمود:

«إِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَيْلُ: يَا إِبْرَاهِيمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِكَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِكَكَ فَسُمِّيَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَيْلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ».

«جبرئیل حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد به وی گفت:

ای ابراهیم! به گناهات اعتراف کن و عبادیت هایت را بشناس؛ از این رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت اعتراف کن و معرفت یاب.» (۱) ۵۰۱

البته وجوه دیگری هم برای نامگذاری عرفات بیان شده است، (۲) ۵۰۲ مثل این که وقتی خداوند

۱- . علل الشرائع، ص ۴۳۶، روایت ۱؛ المحاسن، ج ۲، ص ۶۴، روایت ۱۱۷۹

۲- . مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۵

ص: ۲۰۶

آدم و حوا را به این سرزمین فرستاد در اینجا همدیگر را یافتند و شناختند یا این که حضرت ابراهیم در رؤیایی که در شب عرفه دید، دانست که باید فرزندش را ذبح کند یا این که به لحاظ رفعت و بلندی بر این سرزمین نام عرفات گذارده‌اند؛ بنابراین عرفات را به دو وجه به این نام نامیده‌اند؛ یا به لحاظ «اعتراف» به گناه، هر چند گناه ابراهیم به معنای خاصی است که با عصمت آن بزرگوار سازگار است و یا به لحاظ «معرفت» به عبادت است. البته اعتراف هم به معرفت باز می‌گردد؛ زیرا اعتراف به معنای معرفت به معاصی است پس نام عرفات اشاره به لطیفه‌ای عرفانی دارد که همان معرفت است و عرفات چیزی جز معرفت نیست.

معرفت به سالک بصیرت می‌دهد؛ بصیرتی که با آن می‌توان راه را از بیراهه تشخیص داد. (۱) ۵۰۳ بصیرت، آدمی را از هر گونه سرگردانی، تزلزل و حیرت نجات می‌دهد. روشن‌بینی‌هایی که عارف با نور عقل و شهود دریافت می‌کند چراغ هدایت او می‌شود و او را از سرگستگی و تحیر می‌رهاند. بصیرت برای سالک نور می‌آورد و انسان نورانی، فقر خویش را بالعیان می‌بیند. چشم بصیر با نور هدایت الهی فروغ یافته به سرچشمه‌های معرفت دسترسی پیدا می‌کند. سالک بصیر در جذبه‌های الهی ریسمان پیوند می‌بندد و با قیام به بندگی وسیله نزدیکی خویش به خدا را فراهم می‌آورد.

از سرزمین بصیرت، نور معرفت طلوع می‌کند و از ریشه بصیرت، فراست می‌روید و شخص بصیر با نور معرفت و فراست تا افق اعلی در عالم غیب نفوذ می‌کند. او راهی نهان به عالم غیب یافته، قلب خویش را برای پذیرش معارف الهی مهیا می‌کند تا آب حقیقت از چشمه احدیت بجوشد و بر زمین قلب او جاری شود، جوشش معرفت همانند جوشش آب در چشمه است که از نهانی‌ترین زوایای درون سرچشمه گرفته و بی هیچ کوششی بر پهنه زمین جاری می‌شود. سرزمین عرفات یادآور معرفت نفس است و خودشناسی را در خاطره‌ها زنده می‌کند.

معرفت نفس زمزمه احادیث فراوانی است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». (۲) ۵۰۴ معرفت نفس و معرفت رب قرین یکدیگرند، نه این که یکی مقدمه دیگری باشد بدین معنا که هر گاه شناختی از خویش به دست آمد، همین، شناختی از رب است. پس خودشناسی مقدمه خداشناسی نیست بلکه این دو عین یکدیگرند.

۱- شرح منازل السائرین، ص ۱۴۵

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲

ص: ۲۰۷

دو) وادی شور و عشق

عشق مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می‌کشد و او را به وصال می‌رساند، دل اگر به قرب، دیده جان باز کند کشف صفات و شهود ذات حاصل کند. کشف جبروت با عشق جمال پدید آید و کشف ملکوت با قدهح شراب عشق در جام ناسوتی آدمی. بلبل جان در بستان مست ازل گل، حسن چیند. عاشق چون از عشق انسانی رفعت یافت و به نور افعال پیدا و بینا گشت با عشق به شهود و کشف رسید.

مقام شهود و عشق دو باشد؛ مقام سکر و مقام صحو. سلطان شهود جان عاشق را محترق کند و به فنا رساند. آغاز مشاهده کشف است و بعد از آن خطاب و نهایت وصال. لیکن هیمان، هیجان و ولع وصال، هنگام شهود دیر بماند. (۱) ۵۰۵
ای ترک! تو را شمع جهان خوانم من وصل تو حیات جاودان خوانم من
چاله زرخ تو را و زلفین تو را از مشک رسن، ز سیم کان خوانم من

عشق اگر هست، عشق دیگری باید تا او را از میدان به در کند. نشستن خدا در دل و حب ورزیدن به او عشق به غیر او را- که سرچشمه همه رذائل است- خواهد زدود و این نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت. دل‌بستگی جز بادلبستگی دیگر بیرون نمی‌رود.

دیو بر دنیاست عاشق، کور و کرعشق را عشق دگر بر د مگر

عارفان برای اشاره به عشق و حب به این آیه استناد می‌کنند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۲) ۵۰۶؛

«ای گروهی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند برمی‌انگیزد.»

محبت آتشی است در دل که هر چیز به جز محبوب را در دل می‌سوزاند. انسان عاشق چونان مستان، هوش از کف بدهد و تنها دیدار محبوب است که او را به هوش آورد. کلابادی

۱- . عبهرالعاشقین، ص ۱۳۱

۲- . مائده: ۵۴

ص: ۲۰۸

برای محبت شش مرحله قائل است: موافقت طبع، میل، ودّ، حبّ، وله (سرگردانی/ تحیر) و هوی. (۱) ۵۰۷ قشیری نیز درباره محبت می گوید:

«محبت به زبان علما ارادت بود و مراد قوم به محبت ارادت نیست؛ زیرا که ارادت به قدیم تعلق نگیرد الا آن که حمل کنند بر ارادت تقرب بدو- جل جلاله- و تعظیم او را ... اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او چنان که رحمت وی ارادت انعام بود. پس رحمت خاص تر بود از ارادت و محبت خاص تر بود از رحمت. (۲) ۵۰۸»

شور عشق برای سالک حیرت زاست. علامت عشق دوام حیرت در ذات حق است. خواجه عبداللّه انصاری، حیرت را تحت عنوان دهشت مطرح کرده است و آن را به این صورت تعریف می کند که دهشت یا حیرت، بهتی است که به انسان به هنگام مشاهده امر عظیمی به طور ناگهانی دست می دهد و عقل را مغلوب خود می سازد. (۳) ۵۰۹ بوعلی نیز بر همراهی حیرت با خلصات تأکید دارد. (۴) ۵۱۰ خواجه مثالی را که برای این بحث ارائه می دهد شهود است و این دلالتی روشن بر مقارنت کشف و حالت دهشت و تحیر دارد. وی حتی یکی از مراتب دهشت را کشف می داند. این حالت اگر دوام و بقای بیشتری داشته باشد، به آن هیمان اطلاق می گردد. (۵) ۵۱۱

در ره منزل لیلی که خطرهایست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

یابان سوزان و تفتیده عرفات با عشق معنا پیدا می کند. در سرزمین عشق و مستی، از وادی نور و هستی باید هجرت آغاز کرد. در سرزمینی که دریای انسانها همرنگ و همسو شده اند باید مشق عشق نوشت. تمرین عشق بازی با خدا کرد، بی پناهی را با تمام وجود لمس کرد و عطش معنویت را احساس نمود. از جبل ذوق و وجد بالا رفت و به سمت او پر کشید. این سرزمین انسان را به یاد عاشق دل سوخته ای می اندازد که برای اثبات عشق صادقش

۱- . شرح تعرف، ص ۳۴۵

۲- . ترجمه رساله قشیری، ص ۵۵۲

۳- . شرح منازل السائرین، ص ۱۸۵

۴- . الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۸۵

۵- . شرح منازل السائرین، ص ۱۸۷

ص: ۲۰۹

سر داد. این سرزمین آدمی را به یاد ولایت عشق می‌اندازد. قصه عشق و عرفات حکایتی ماندگار است که تابلوی خونین ترسیم می‌کند و درسی شیرین برای حمایت از ولایت به انسان می‌دهد. اینجا سرزمین بی‌قراری است، در اینجا باید از دایره خویشتن بیرون رفت، دل را از محبت یار سیراب نمود به زمزمه ذره ذره هستی گوش داد، با مناجات، آلودگی‌ها را سترد، رنگ آبی آسمان به خود گرفت، جوششی از درون آغاز کرد و کمند عشق بر کنگره کبریایی او انداخت. در سرزمین عرفات بایست سوز آتش هجران را تحمل نمود، گل دعا را به زلال اشکها سیراب کرد، از خداوند دلی نزدیک خواست و با فریاد درون معرفت راستین و شور عشق را از او طلب کرد. و خدا به چنین بنده‌ای مباحثات می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ان الله تطول على اهل عرفات يباهي بهم الملائكة يقول: يا ملائكتي انظروا الى عبادي شعثاً غرباً اقبلوا يضربون الي من كل فج عميق، فاشهدكم اني قد اجبت دعائهم و شفعت رغبتهم و وهبت مسيئهم لمحسنهم و اعطيت محسنهم جميع ما سألتني، غير التبعات التي بينهم» (۱) ۵۱۲؛

«خداوند بر اهل عرفات نعمت داده، به وسیله آنان بر فرشتگان مباحثات کرده، می‌فرماید: ای فرشتگان من، به بندگانم بنگرید، ژولیده و غبار آلود، از هر راه دوری راه سپرده و آمده‌اند. شما را گواه می‌گیرم که دعایشان را مستجاب کرده خواسته‌شان را برآورم. خطا کارشان را به خاطر نیکو کارشان بخشیدم و به نیکو کارانشان هر چه را که از من خواستند عطا کردم، جز گناهی را که میان خودشان دارند (حق الناس).

سه) عرصات قیامت

حاجی در صحرای عرفات ازدحام خلق را می‌بیند که همه یکرنگ و یک لباس به راز و نیاز با خدا مشغولند، حاجیان صدا به نجوا بلند کرده‌اند. در عین حال که هر کدام زبان، رنگ و

۱- . مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۱۴۷، روایت ۴۰۹۲؛ ربع الابرار، ج ۲، ص ۸۴۰

ص: ۲۱۰

نژادی خاص دارند، در سرزمین عرفات نژادها، امت‌ها و مردمان متفاوتی جمع شده‌اند، اینها برای چه به این سرزمین آمده‌اند و به چه منظور و هدفی دست نیاز به سوی آسمان بلند کرده‌اند؟ این سئوال‌ها تنها یک پاسخ دارند و آن این که همه برای غفران و بخشش آمده‌اند.

آمده‌اند تا خدای سبحان حاجت و تضرع آن‌ها را ببیند، به آنان نظر عنایت کند و از آن‌ها درگذرد.

پس باید قلب را قرین ابتهاال و تضرع کرد، دل را سرشار از امید به رحمت الهی نمود، اینجا محل شریفی است، اینجا سرزمین رحمت و مغفرت است. حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که از ایشان پرسیده شد چه کسی از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد:

«الذی ینصرف من عرفات وهو یظنّ انه لم یغفر له» (۱) ۵۱۳؛

«آن که از عرفات بر می‌گردد و می‌پندارد که آمرزیده نشده است.»

سعید بن سیار می‌گوید: با امام صادق علیه السلام در عرفات بودیم، ایشان در حالی که مرا به حج تشویق می‌کرد فرمود:

«ایما عبد رزقه اله رزقاً...» (۲) ۵۱۴؛

«هر بنده‌ای که خداوند به او روزی داده باشد و او از آن روزی برداشته و خرج خود و خانواده‌اش کند، سپس آنان را به حج بیرون آورد و در برابر تابش خورشید قرار دهد تا آنکه غروب عرفه آنان را موقوف آورد و استراحت کند- آیا ندیده‌ای شکافهایی را در آنجا که در آن‌ها کسی نیست؟ گفتم: چرا دیده‌ام فدایت شوم- فرمود: خانواده خود را می‌آورد و با آن‌ها این رخنه‌ها و شکافهای کوه را پر می‌کند، خدای متعال و بی شریک فرماید به بنده‌ام از روزی خویش دادم، آن روزی را برداشته و خرج خود و خانواده‌اش کرد. آنگاه آنان را بیرون آورد، آنان را آورد تا با آن‌ها این جاهای خالی را پر کند، در پی آمرزش من. گناهِش را می‌آمرزم و آنچه فکرش را مشغول ساخته بر عهده می‌گیرم و روزیش می‌دهم.»

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۱۱، روایت ۲۱۸۳

۲- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۴۴

ص: ۲۱۱

مسأله آموزش گناهان و امید به رحمت الهی جهت بخشش و آسودگی در قیامت، در حج، نزد کعبه و بخصوص در عرفات کاملاً جدی است به گونه‌ای که حاجی باید یقین کند که تمامی گناهانش در مراحل مختلف حج بخشیده شده و قلبش از سیاهی گناهان پاک شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین پیامبر خدا با سوگند به این مطلب اشاره فرمود:

«والذی بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً، ان لله باباً فی سماء الدنیا...» (۱) ۵۱۵؛

«سوگند به کسی که به حق مرا بشیر و نذیر مبعوث کرد، خداوند را در آسمان دنیا ابوابی است که به آنها باب رحمت، باب توبه، باب حاجت، باب تفضل، باب احسان، باب بخشش، باب عفو و باب کرم می‌گویند. کسی نیست که به عرفات برود، مگر این که خداوند تمامی این بابها را برای او بگشاید.»

آدمی گناهان متفاوتی دارد، بعضی از معاصی کبیره و نابخشودنی به نظر می‌رسند. از آنجا که لطف و کرم الهی در عرفات بسیار متبلور است، حتی اینگونه گناهکاران هم در عرفات امید بخشش پیدا می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لَا تُغْفَرُ إِلَّا بِعَرَفَاتٍ» (۲) ۵۱۶؛

«بعضی از گناهان، گناهی هستند که بخشیده نمی‌شوند مگر در عرفات.»

خداوند در عرفات به فاجر هم جواب می‌دهد، سخن او را می‌شنود و اگر تقاضای دنیوی داشته باشد، آن را تأمین می‌نماید. اما اگر در دامنه کوههای عرفات ابرار حضور پیدا کنند و با خدا سخن گویند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت اجابت کرده، گناهانشان را می‌آمرزد. امام باقر علیه السلام به این حقیقت اشاره فرمود:

«مَا يَقِفُ أَحَدٌ عَلَى تِلْكَ الْجِبَالِ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فَأَمَّا الْبُرُّ فَيَسْتَجَابُ لَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ أَمَّا الْفَاجِرُ فَيَسْتَجَابُ لَهُ فِي دُنْيَاهُ» (۳) ۵۱۷.

«بر و فاجری بر دامنه کوههای عرفات وقوف نکرد، مگر این که خداوند او را

۱- همان

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۳۸

ص: ۲۱۲

اجابت فرمود؛ اجابت بَر در دنیا و آخرت است، اما اجابت فاجر فقط در دنیای اوست.»

وقوف در عرفات منافعی بیش از این دارد، کسی که در سرزمین نور و معرفت وقوف یابد، گوش و چشم و زبانش هم در امان می‌ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیانی نورانی فرمود:

«وَمَنْ وَافَى بِعَرَفَةَ فَسَلِمَ مِنْ ثَلَاثٍ أُوذُنَهُ لَا تَسْمَعُ إِلَّا إِلَىٰ حَقٍّ وَعَيْنَاهُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَّا إِلَىٰ حَلَالٍ وَلِسَانُهُ أَنْ يُنْطِقَ إِلَّا بِحَقٍّ غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» (۱) ۵۱۸

«کسی که به عرفات بیاید، از سه چیز در امان است: گوشش فقط حق را می‌شنود، چشمش فقط به حلال نگاه می‌کند، زبانش فقط به حق گویا می‌شود و تمامی گناهانش بخشیده می‌شود. حتی اگر به اندازه کف‌های اقیانوس باشد.»

سرزمین عرفات مکانی است که خدا به اهل آن بر فرشتگانش مباحات می‌کند، نیکوکارانش را عطا می‌کند، خطاکارانش را می‌بخشد، معاصی بزرگ در این وادی محو می‌شوند، شیطان در اینجا سرافکنده است، فرشتگان خدا به عرفات هجوم می‌آورند، اینجا سرزمین نور و پاکی است. اینجا سرزمین دعا و تقرب است خداوند در این وادی فوج فوج بندگانش را می‌بخشد و می‌آمرزد، بزرگترین گناه در اینجا یأس و ناامیدی است. خدا با بندگان با معرفتش در عرفات با جمال، لطف و کرم روبه‌رو می‌شود: به آن‌ها اجازه سخن گفتن با خویش را داده است. عرفات تا بدان حد و پایه بزرگ است که رسول خدا سه بار فرمود:

«الْحُجُّ عَرَفَاتٍ» (۲) ۵۱۹؛ «حج عرفات است.»

حال که جایگاه بیابان عرفات روشن شد، باید قلب خویش را آماده خشوع و تضرع نمود، یقین به اجابت داشت، خداوند به برکت خوبان و نیکان از خطاهای همه در می‌گذرد، دستها را باید بلند کرد، گردنها را باید کشید، نگاهها را باید به آسمان دوخت، فریادها را بلند کرد، همتها

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۴، روایت ۱۱۴۰۸

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۴، روایت ۲۹۷۵

ص: ۲۱۳

را واحد نمود و از خدا فقط رحمت خواست؛ رحمتی که انسان را در قبر، برزخ و قیامت آسوده کند، رحمتی که ذخیره آخرت انسان باشد و رحمتی که باعث عمران عمر باشد. صحنه عرفات انسان را به یاد قیامت می‌اندازد که همه انسان‌ها اجتماع می‌کنند:

«لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱) ۵۲۰؛

«همه شما را در روز قیامت گرد می‌آورد.»

در عرفات هم انسانها اجتماع می‌کنند، در قیامت هر کسی تنها محشور می‌شود.

«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (۲) ۵۲۱؛

«و همگی‌شان در روز قیامت تنها نزد او می‌آیند.»

در عرفات هم هر انسانی برای خود تنهاست، در قیامت تمامی انسانها به یکباره مبعوث می‌شوند.

«إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (۳) ۵۲۲؛

«باز در روز قیامت زنده می‌گردید.»

در بیابان عرفات هم در کمتر از یک روز میلیون‌ها حاجی گویا مبعوث می‌شوند. مشابهت‌ها و مناسبت‌های فراوانی میان صحرای محشر و صحرای عرفات وجود دارد؛ از این رو عرفات، یادآور عرصات قیامت و وقوف در اینجا، یادآور وقوف در آنجاست. پس باید آماده شد و خود را برای رفتن مهیا کرد.

چهار) سرزمین قرب و دعا

۱- . انعام: ۱۲

۲- . مریم: ۹۵

۳- . مؤمنون: ۱۶

ص: ۲۱۴

قرب دو گونه است؛ قرب خدا به انسان و قرب انسان به خدا. گاه سخن از نزدیکی خدا به انسانهاست و زمانی سخن از تقرب یافتن بندگان به خدا. قرب اول علت قرب دوم است؛ از آنجا که خدا به آدمیان نزدیک است، انسان می‌تواند به او تقرب یافته نزدیک و نزدیکتر شود.

قرب خدا به بندگان مراتبی دارد؛ گاهی خدا می‌فرماید از حاضران در کنار محتضر به او نزدیکتر است:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (۱) ۵۲۳؛

«ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی‌بینید.»

گاهی خدای سبحان خودش را از شریان حیات به انسان نزدیکتر می‌داند:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۲) ۵۲۴؛

«ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.»

گاهی قرب خویش به بندگان را کاملتر کرده، میان خود و بنده‌اش پیامبر صلی الله علیه و آله را هم در نظر می‌گیرد:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (۳) ۵۲۵؛

«هر گاه بندگان من درباره من از تو سؤال کردند من نزدیکم.»

و گاهی قرب و نزدیکی خویش به انسان را به اوج می‌رساند و به آدمی می‌گوید: من میان تو و تو ایستاده‌ام:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) ۵۲۶؛

«و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است.»

البته خداوند به ماسوا نهایت نزدیکی را دارد و این مراتب و مراحل را جهت فهم آدمی بیان نموده است.

از آنجا که قرب خدا به بندگان مراحل داشت، نزدیکی انسان به خدا هم دارای مراتبی

۱- . واقعه: ۸۵

۲- . ق: ۱۶

۳- . بقره: ۱۸۶

۴- . انفال: ۲۴

ص: ۲۱۵

است. تنها چیزی که انسان برای تقرب در اختیار دارد، دعاست. انسان مالک هیچ نیست مگر دعا، تنها تضرع و نیایش است که مملوک انسان بوده در اختیار او است. حضرت امیر علیه السلام در دعای کامل فرمود: «یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملک الاالدعا». تنها سلاحی که انسان دارد، اکسیر اشک است. انسان با سلاح به جنگ دشمن می‌رود. تنها وسیله‌ای که بنده را در برابر شیطان مسلح می‌کند، گریه است. اشک و آه، بهترین جلوه خشوع و تضرع است. گریه انسان را تسلیم خدا می‌کند و تضرع و تسلیم برای شیطان بسیار زجرآور است و برای خدا بسیار شیرین!

دعا ندای اهل بعید است، دعا برای رفع علت و آسیب است، دعا هشدار به انسان است که از خدا دور است، دعا اشارتی به بنده است که زمان تقرب است و خداوند آدمیان و پریان را فقط برای عبادت و عبودیت آفرید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) ۵۲۷؛

«جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت.»

عصاره عبادت دعاست. اگر خلقت انسان برای بندگی و نیایش است، باید به اقتضای خلقت پاسخ شایسته داد. او دعای بنده‌اش را می‌شنود و درخواستش را بر آورده می‌سازد. نیایش وصول به رحمت بیکران الهی است، دعا باران رحمت الهی را موجب می‌شود، و راز و نیاز با خدا آلودگی‌ها را می‌زداید و عرفات سرزمین قرب و دعاست.

اوج دعا در بیابان عرفات، دعای نورانی سیدالشهدا علیه السلام کنار کوه رحمت است. سالار شهیدان نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشوده، از جواد، حکیم، رحیم، نور، سمیع، بصیر، لطیف، خبیر و رئوف سخن می‌گوید. سپس در حالیکه اشک از دیده‌هایش جاری است با نهایت ادب، شور و عشق دست نیاز به سوی خدا بلند کرده عباراتی بر زبان جاری می‌سازد که فقط لایق پدر امام سجاد علیه السلام است؛ امام سجادی که سر دعا را بر انسان گشود و دعا را برای بشر معنا کرد و نحوه راز و نیاز با خدا را به آدمی آموخت. آری چه زیباست که این کلمات عاشقانه را از زبان حسین بن علی علیه السلام در بیابان عرفات بگوییم، وه، چه با صفاست که با نهایت خشوع و عشق‌ورزی از عمق جان در وادی نور و معرفت با خدا سخن بگوییم.

ص: ۲۱۶

دعا در این زمان و این سرزمین قطعاً مستجاب است و گناهان آدمی به حتم مغفور. شاید یکی از اسرار این مسأله حضور امام زمان علیه السلام در عرفات باشد. صاحب الامر علیه السلام در حج، در عرفات و در منی قطعاً حاضر است و برای امتش دعا می‌کند، آن‌ها را می‌بیند و به آن‌ها نظر عنایت دارد، خداوند هم به برکت حضور حجه بن الحسن علیه السلام به حجاج نظر لطف کرده، آن‌ها را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد. محمد بن عثمان عمری، از نواب خاص امام زمان درباره حضور صاحب الامر علیه السلام در عرفات می‌گوید (۱) ۵۲۸:

«والله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يرى الناس ويعرفهم و يرونه و لا يعرفونه»؛

«سوگند به خدا که صاحب الامر هر سال در موسم حاضر است، مردم را می‌بیند و می‌شناسد. مردم نیز او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.»

سرّ عصر عرفات

عرفات، عصر روز نهم است. در اینجا سئوالی خودنمایی می‌کند و آن این که چرا عصر برای وقوف در عرفات انتخاب شده است؟ این سؤال را یک یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم پاسخی لطیف به او داد که او را راضی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الْعَصِيرَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى آدَمُ فِيهَا رَبَّهُ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ الْوُقُوفَ وَ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ فِي أَحَبِّ الْمَوَاضِعِ إِلَيْهِ وَ تَكْفَلُ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَنْصِيرُ بِهَا النَّاسُ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي تَلَقَى فِيهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.»

(۲) ۵۲۹

«فلسفه وقوف در عرفات بعد از عصر این است که بعد از عصر ساعتی است که آدم پروردگار خویش را عصیان کرد و خداوند بر امت من وقوف و گریه و دعا را در بهترین جایگاه واجب گردانید و اعطای بهشت آنان را به عهده گرفت. و آن ساعتی که مردم از عرفات کوچ می‌کنند، همان ساعتی که آدم کلماتی را از

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰

۲- . امالی صدوق، ص ۱۷۱

ص: ۲۱۷

خداوند دریافت کرد و توبه نمود. همانا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

بنابراین سرّ عصر عرفات، عصیان آدم و توبه اوست. انسان‌های گنهکار هم باید در همین زمان در بهترین مکانهای روی زمین بایستند و از خدا غفران و بخشش طلب کنند.

ص: ۲۱۸

فصل هشتم: اسرار عرفانی مشعر

اشاره

ص: ۲۲۰

بعد از وقوف به عرفات در غروب شب دهم بر حاجی واجب است از عرفات به سوی مشعر افاضه (کوچ) کند و باید شب دهم را تا طلوع صبح در آنجا بماند و قبل از طلوع آفتاب از وادی محسّر تجاوز نکند، این دومین وقوف واجب حج است که با وقوف در عرفات تکمیل می‌شود.

وقوف در مشعرالحرام مستحباتی هم دارد: با دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شود، در راه رفتن میانه‌روی کند، کسی را آزار ندهد، نماز شام و خفتن را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، از طرف راست راه نزول کند و نیز مستحب است هر مقدار که ممکن باشد عبادت و استغفار کند.

همچنین شایسته است سنگریزه‌های رمی در منی را از این منطقه بردارد. خداوند در آیه‌ای از آیات قرآن به افاضه از عرفات به سوی مشعر اشاره فرموده، غایت آنرا ذکر دانسته است:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ» (۱) ۵۳۰؛

«اگر به هنگام حج طالب روزی خدا باشید، مرتکب گناهی نشده‌اید و چون از عرفات باز گشتید، خدا را در مشعرالحرام یاد کنید؛ از آن رو که شما را هدایت کرد، در حالیکه پیش از آن گمراه بوده‌اید.»

این منطقه سه نام معروف دارد: یکی «مزدلفه» و دیگری «مشعر» و سوم «جمع». درباره وجه نامگذاری این سرزمین به مزدلفه اینگونه بیان شده است که جبرئیل در ادامه تعلیم

ص: ۲۲۱

مناسک حج به ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود: به مشعر نزدیک شو (ازدلف). «یا ابراهیم:

ازدلف الی المشعر الحرام فلذلک سمیت المزدلفه». به همین جهت این منطقه را مزدلفه نامیدند. (۱) ۵۳۱ پس این نامگذاری توسط جبرئیل امین انجام شد.

علت نامگذاری این منطقه به مشعر، براساس فرموده امام سجاد علیه السلام این است که این سرزمین اشاره (اشعار) به تقوا و خوف خدا دارد. نام سوم مشعر، سرزمین «جمع» است؛ زیرا آدم در اینجا میان دو نماز مغرب و عشا جمع نمود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيتِ الْمَزْدَلِفَةُ جَمْعًا لِأَنَّهَا يُجْمَعُ فِيهَا الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ». (۲) ۵۳۲

وقوف در مشعرالحرام که در ورود به حرم الهی است اسراری دارد:

۱. شمیم رحمت

حاجی برای ورود به سرزمین مشعر، از عرفات گذر کرده است. در آنجا پاک شده، تمام هستی خویش را در زلال بخشش الهی شست و شو داده است. او اینک از آلودگی‌ها رسته و به وصال حق پیوسته است. قلب حج گزار گواهی می‌دهد خداوند به او اقبال کرده بعد از آنکه شاید در گذشته به او اقبال کرده بود. او با ورود به مشعر اذن دخول به حرم می‌خواهد او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایستاده است و شمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می‌کند، خلعت قبول به تن کرده از حریم فرشتگان خدا درآمده است. زائر باید تمامی گناهان خویش را - چه کوچک و چه بزرگ - در سرزمین عرفان بر زمین گذارد و قلب آلوده خویش را پاک کند، او در مشعر به قصد تقرب آمده است، او آمده تا خود را در اقیانوس بیکران الهی غرق کند. حج گزار در مشعر فروغ تابنده برق رحمت را در می‌یابد، آنگونه که موسی در راه مدین در شب تاریک ناگاه در فضای مبهم شب شعله آتشی دید و به سوی آن روانه شد و از همین جا نبوت و رسالت او شکل گرفت. «... إِذْ رَأَى نَارًا»؛ (۳) ۵۳۳ «چون آتشی دید».

۱- . المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱

۲- . علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷

۳- . طه: ۱۰

ص: ۲۲۲

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد که زد به خرمن ما آتش محبت او

برق رحمت درخششی از آسمان ربوبیت است که به چشم سالک می‌زند تا او را به درون خانه آورد و به درون مأمن نجات بخواند، رحمت الهی پرتو تجلی اوست که به برکت ولایت در قلب سالک می‌تابد، او را بی‌قرار کرده، باعث بعثت درونی می‌شود. برق رحمت شاید سوزنده و کشنده هم باشد البته کشنده انانیت است. شمیم رحمت امید بخش و روح افزاست، رنجها را به راحتی و آسودگی تبدیل می‌کند، اضطراب‌ها، نگرانیها و آلام را می‌برد و با پرتو افشانی خویش، جمال الهی را به سالک نزدیک می‌کند. یکی از عارفان زبان حال خویش را چنین سروده است (۱) ۵۳۴:

هجرت الخلق طراً فی هوا کاوایتم العیال لکی اراکا

فلو قطعنی فی الحبّ اربالما حنّ الفؤاد الی سواکا (۲) ۵۳۵

آسمان مشعر سرشار از باران رحمت است، ابرهای برکات آنجا را فرا گرفته است. کافی است که زائر با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد، ابرهای رحمت او را فرا گرفته، آنچه در درون دارند به او تقدیم می‌کنند، رحمت خدا در این سرزمین از ساحت لطف او می‌بارد و آسمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می‌زند، جوی سرفرازی و عزت در این دره جاری است و سنگریزه‌های رمی شیطان در این سرزمین امید رحمت می‌دهد.

شب ظلمانی و غوغای مشعرتداعی می‌کند صحرای محشر

سفیدی در سیاهی می‌زند موج بود خاک بیابان هم معطر

۲. توشه تقوا

از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در آغاز ورود مجدد به حریم

۱- . حلیه الاولیاء، ج ۷، ص ۳۶۷

۲- . در هوای تو، به کلی از تمام مردمان دوری گزیدم و خانواده‌ام را بی‌سرپرست رها کردم تا به دیدار تو رسم، پس اگر در راه محبت خویش مرا پاره پاره سازی دلم هرگز به سوی غیر تو گرایش نخواهد یافت.

ص: ۲۲۳

حرم، باید تصمیم جدی گرفت تا معاصی را ترک کرد، از نادانی دور شد و به سمت علم و بصیرت رفت، قصد تقوا نمود و دل خویش را با خوف الهی آراست. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمُزْدَلِفَةَ وَلَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصِيَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَجَهْلٍ وَ تَبَّتْ كُلُّ عِلْمٍ وَعَمَلٍ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نَوَيْتَ أَنَّكَ أَشْعَرْتَ قَلْبَكَ إِشْعَارَ أَهْلِ التَّقْوَى وَالْخَوْفِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لَا قَالَ فَمَا مَرَرْتَ بِالْعَلَمَيْنِ وَلَا صَلَّيْتَ رُكْعَتَيْنِ وَلَا مَشَيْتَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَلَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصِيَّ وَلَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» (۱) ۵۳۶ «وقتی به مزدلفه رفتی و از آنجا سنگریزه

جمع کردی نیت کردی که هر معصیت و نادانی را از خویش بزدایی و هر علم و عمل صالحی را در خود ملکه سازی؟ گفت: نه. پرسید: وقتی بر مشعرالحرام گذر کردی، نیت کردی که دلت را با بینش اهل تقوا و خوف از خدا بیارایی؟ گفت: نه. فرمود: پس نه به مزدلفه رفته‌ای، نه از آن سنگریزه برداشته‌ای و نه از مشعر الحرام عبور کرده‌ای.»

در مشعر باید خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد، شب مشعر شب اشک و شعور است، شب مناجات و بازگشت به خداست. مشعر نشانه شعور انسان گسسته از هوسهاست، مشعر محل معاشقه با آفریننده زیبا رویان عالم است، در این شب باید دلی سوخته و وجودی شعله‌ور را به خدا تقدیم داشت، شیفتگان الهی به شب‌زنده‌داری پرداخته و از روزهای سخت تنهایی نجوا به لب دارند، در این شب صاحب‌دلان عاشق سر بر خاک بندگی می‌سایند، دقایق را غنیمت شمرده، هر لحظه به دنبال گنج بی پایان معرفت خدایند.

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاطکه خارهای مگیلان حریر می‌آید

بیداردلان شیفته و با معرفت اشک‌های صداقت بر گونه دارند. نشانه پشیمانی بر زبان دارند و حسرت درونی بر قلب. آنها آمده‌اند که باز گردند، در این شب باید آه و ناله گنهکاران چاره سازد، عاصیان تا فرصت باقی است راز و نیاز کنند، خواب دنیوی را کنار گذارند و برای

ص: ۲۲۴

آینده خویش دعا کنند. خدای سبحان به داود نبی علیه السلام وحی فرمود (۱) ۵۳۷:

«عجب است کسی که دعوی محبت ما کند و چون شب در آید پهلو بر بستر غفلت نهد. آیا چنین نیست که دوست، خلوت با دوست را دوست دارد؟ پس دوستان را با خواب چه کار؟»

رزم مشعر خودنگهداری و تقواست، تقوا جهاد با نفس است که مراتب سه گانه‌ای دارد (۲) ۵۳۸: اولین مرتبه آن تقوای از محرمات است. مرتبه بعدی، تقوای از شبهات و آخرین مرحله آن، پرهیز از ماسواست.

با این سه مرتبه انسان به مقام تخلیه می‌رسد، درونش از آلودگی‌ها پاک شده، ضمیری طاهر پیدا می‌کند، بعد از این دو، گام دیگر بر سالک لازم است؛ یکی تخلیه است در این مرحله صفات نیک در نفس انسان جای می‌گیرد و دیگری تجلیه است که در این مرتبه، انوار الهی سر انسان را جلا می‌دهد.

تقوا آدمی را پاک می‌کند و طهارت از گناه ضمیر انسان را روشن ساخته، حالت تضرع و خشوع در قلب انسان پایدار می‌شود. به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: چرا مشعر الحرام از حرم قرار داده شده است؟ ایشان فرمود (۳) ۵۳۹:

«لِأَنَّهُ لَمَّا أُذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ وَقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ الثَّانِي فَلَمَّا طَالَ تَضَرُّعُهُمْ بِهَا أُذِنَ لَهُمْ لِتَقْرِيْبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَضَوْا تَفَثَهُمْ تَطَهَّرُوا بِهَا مِنَ الدُّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ حِجَابًا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ أُذِنَ لَهُمْ بِالزِّيَارَةِ عَلَى الطَّهَارَةِ». (۴) ۵۴۰ «چون خداوند اجازه ورود به زائران را در آستانه در دوم نگهداشته است و چون ناله و دعایشان طول بکشد، به آنان اجازه می‌دهد که قربانی خود را پیش آورند. و چون آلودگی خود را رها کنند و از گناهی که میان خدا و آنان حجاب بود، پاک شوند به آنان اجازه می‌دهد که با پاکی به زیارت آیند.»

۱- . الاخلاق، ص ۱۲۵

۲- . المراقبات، ص ۲۰۱

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۷

۴- . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴

ص: ۲۲۵

انسانی که از گناه پاک شد، لایق بهشت می‌شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من احيا الليالي الاربع و جبت له الجنة: ليلة الترويه و ليلة عرفه، و ليلة النحر و ليلة الفطر» (۱) ۵۴۱؛

«هر کس این چهار شب را شب زنده‌داری کند، بهشت برای او واجب است: شب ترویه، شب عرفه، شب عید قربان و شب عید فطر.»

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه وقوف مزدلفه را جهت کسب تقوا می‌داند. مشعر برای صعود است، مشعر برای اعتلای روح به عالم بالاست؛ چنانکه انسان از کوه بالا می‌رود، باید منازل و پلکان صعود، کمال، توحید و فنا را یک به یک بپیماید.

«وَاتَّقِهِ بِمُزْدَلِفَةَ وَاصْعَدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ». (۲) ۵۴۲

عرفات مقام وحدت است و مشعر مقام کثرت. در این مرحله حاجی باید مشاعر صعودی و معنوی وقوف پیدا کند تا حکمت آنها را بداند. مشاعر، مدارک انسانی است و قوای ادراکی باید در اختیار انسان باشد که اگر چنین شد، سالک به مقام نفی خواطر نایل می‌شود و در این صورت قادر است خلع بدن کند؛ خلع بدن یا موت اختیاری از شرایط حکمت است. شب مشعر، تهجد و راز و نیاز با خداست، در این شب باید تصمیم تقوا گرفت و رویه پرهیزکاری پیشه کرد، عاشقان شب مشعر ذکر خدا می‌گویند تا خدا کنارشان نشیند: «يَا جَلِيسَ الدَّاكِرِينَ»، او قلب آنها را آرام می‌کند و شیرینی دیدار خویش را در کام آنها می‌نشانند.

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا

فما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن الدیارا (۳) ۵۴۳

۱- . الفردوس، ج ۳، ص ۶۲۰، روایت ۵۹۳۷

۲- . مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

۳- . بر دیار لیلی گذر می‌کنم و دیوارهای آنجا را یک به یک می‌بوسم، حب دیار شکافهای قلب مرا پر نکرده بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.

ص: ۲۲۶

فصل نهم: اسرار عرفانی منی، رمی، قربانی و حلق

اشاره

ص: ۲۲۸

اسرار منی

اشاره

حجاج بیت الله الحرام پس از طلوع آفتاب روز دهم ذی حجه از مشعر به سمت منی افاضه (کوچ) می کنند تا در این سرزمین اعمال خاصی را به جای آورند. واجبات منی سه چیز است که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و تقصیر یا حلق. (۱) ۵۴۴

یک یاد خدا

خداوند کوچ کردن از عرفات و وقوف در مشعر را همراه با ذکر خود بیان داشته است:

«فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» (۲) ۵۴۵؛

«چون از عرفات باز گشتید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.»

سپس افاضه از مشعر به سمت منی را قرین استغفار کرده است:

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۳) ۵۴۶؛

«سپس از آنجا که دیگر مردم باز می گردند شما نیز باز گردید و از خدا آمرزش بخواهید که آمرزنده و مهربان است.»

خدای سبحان در پایان مناسک منی هم بر ذکر خود تأکید مجدد می فرماید:

۱- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، جلد ۱، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

۲- . بقره: ۱۹۸

۳- . بقره: ۱۹۹

ص: ۲۲۹

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» (۱) ۵۴۷؛

«چون مناسکتان را به جای آوردید، همچنان که پدران خویش را یاد می‌کردید- حتی بیشتر از آن- خدای را یاد کنید.» آنچه میان آیات مزبور مشترک است، یاد خداست. منی در عصر جاهلیت محل مناسبی به حساب می‌آمد؛ زیرا مشرکان در آنجا بتکده‌ای برای خویش احداث کرده و بتهای خویش را می‌پرستیدند. از سوی دیگر رسم جاهلیت این بود که پس از انجام مناسک در منی گرد هم می‌آمدند و به ذکر نیاکان و تبار خویش چه با نظم و چه با نثر می‌پرداختند، ارزشهای قبیله‌ای خود را می‌ستودند و از قدرت آنها در جنگاوری یاد می‌کردند. به بیان دیگر، اعراب جاهلی در این سرزمین فخرفروشی کرده، به یاد آن به خود می‌بالیدند. قرآن کریم این رسم جاهلی را سرزنش کرد و بر این نکته سرانگشت تأکید گزارد که این سرزمین محلی برای یاد نیاکان نیست، بلکه جایگاه یاد خداست و در این بیابان باید ذکر او گفت، از او غفران و رحمت خواست، به درگاه او پناه برد و دنیا و آخرت را از او درخواست نمود؛ بنابراین سرزمین منی محل یاد خدا، اخلاص دین برای او، توجه به معارف توحیدی و ارج گزاردن نعمت‌ها و برکات است. حج سرشار از نام خداست، اما در این سرزمین محبت او، یاد او و مباحثات به او تأکید دو چندان دارد.

نسیمی از صبای دوست دارم به گوش دل ندای دوست دارم
 میان این همه دلبستگی‌ها تمنای منای دوست دارم

این مطلب در یکی از سخنان امام صادق علیه السلام بیان شده است. از ایشان درباره آیه «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ» (۲) ۵۴۸ سؤال شد. امام در پاسخ فرمود:

«كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْتَخِرُونَ بِمَنَى إِذَا كَانَ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ فَيَقُولُونَ كَانَ أَبُوْنَا كَذَا وَكَانَ أَبُوْنَا كَذَا فَيَذْكُرُونَ فَضْلَهُمْ».

«مشرکان در روزهای تشریق در منی به نیاکان خود افتخار می‌کردند و

۱- . بقره: ۲۰۰

۲- . بقره: ۲۰۰

ص: ۲۳۰

می گفتند: پدران ما چنین و چنان بودند و فضایل آنها را یاد می کردند». (۱) ۵۴۹

زبان به سرّ ذکر واقف نیاید بلکه اسرار ذکر را دل به دست می آورد. منی چیست؟ گفتن او و یاد و نام بردن اوست. با دیده او را عیان دیدن، شعاع خورشید او را در آسمان دل نظاره کردن، ملک و ملکوت را سرشار از یاد او یافتن. سالک باید از خود بیرون رود چنانکه مار از پوست بیرون می رود؛ تا بفهمد حقیقت همه اوست. باید از دوگانگی برخاست، به سرای وحدت روی آورد. خود را غرقه نور معرفت ساخت، یکسان زیست و یک سو نگریست. خداوند به انسان دو چشم داده، آنگاه که به خود می نگرد، سراسر عیب است و کاستی و آنگاه که به او خیره می شود، همه حسن است و غنا. به قول خواجه عبدالله انصاری: «الهی چون در تو نگرم، می نازم و چون به خود می نگرم می گدازم». (۲) ۵۵۰

(دو) رضای حق

کسی که به سرزمین منی گام می نهد، خدا از او راضی می شود. حاجی از این اکسیر کمیاب در منی بهره مند می شود و می تواند مزه ملکوتی رضایت حق را بچشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَوَاطِنَهُمْ بِمِنَى نَادَى مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَرْضَهُمْ أَنْ أَرْضَى فَقَدْ رَضِيَتْ». (۳) ۵۵۱

«چون مردم در منی در جای خود قرار گرفتند، از سوی خداوند منادی ندا می دهد که: اگر می خواستید من راضی شوم، راضی شدم.»

خدا از کسی راضی می شود که پاک باشد، سیاهی گناه از او برداشته شده، همانند کسی باشد که تازه از مادر متولد شده است. درباره کسی که به منی کوچ کرده است، از امام علیه السلام چنین نقل شده که «از گناهانش پاک می شود همچون روزی که مادر او را زاده است». (۴) ۵۵۲ چنین کسی

۱- السرائر، ج ۳، ص ۵۶۵

۲- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ص ۴۰۳

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۲، روایت ۴۲

۴- فقیه، ج ۲، ص ۴۸۰، روایت ۳۰۱۹

ص: ۲۳۱

می‌تواند عمل را از سر گیرد و روزی را که شروع می‌کند، روز اول تکلیف و شریعت خویش بداند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«أَفَاضَ الرَّجُلُ مِنْ مَنَى وَضَعَ يَدَهُ مَلَكٌ فِي كَتِفَيْهِ ثُمَّ قَالَ اسْتَأْنِفْ» (۱) ۵۵۳.

«وقتی کسی از منی کوچ کرد، فرشته‌ای دست خود را بر شانه‌های او می‌گذارد و می‌گوید: عمل از سر گیر.»

خداوند کسانی را که از آنها راضی است در قرآن اعلام فرموده است؛ او از صادقین رضایت دارد (مائده: ۱۱۹)، از اهل ایمان راضی است (بینه: ۸)، او از کسانی که به مقام اطمینان نائل شده‌اند، اعلام رضایت کرده است (فجر: ۲۸)، مهاجران و مجاهدان، رضایت خدا را از آن خود کرده‌اند (توبه: ۲۱)، همچنین اهل تقوا به رضای او نایل آمده‌اند (توبه: ۱۰۹). می‌توان به این مجموعه مورد دیگری را هم افزود؛ خداوند از کسی که به سرزمین منی گام نهاد و مناسک حج خویش را به پایان برد، راضی شده است؛ از این رو رضایت حق در گرو حج است و وادی منی محل اعلام رضایت خشنودی او به حجاج.

در عالم هیچ چیز بهتر از خشنودی خدا نیست و این می‌تواند نهایت آرزو و غایت قصوای یک انسان باشد. اگر خدا از کسی راضی شد، دنیا و آخرتش تأمین است. بهشت برای او تضمین شده مرگی آرام در انتظار اوست و او کام خویش را از زندگانی دنیا برمی‌گیرد. بنابراین حاجی در منی به مَنّا و آرزوی خویش می‌رسد. جالب اینکه وجه نامگذاری این منطقه به منی همین است.

امام رضا علیه السلام در این باره فرمود:

«الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَتْ مَنَى أَنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هُنَاكَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمَنَّ عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتِ فَتَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَكَانَ إِيْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبْشًا يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأَعْطَى مَنَاهُ».

«علت آنکه به منی، منی گفته‌اند این است که جبرئیل در آن جا به ابراهیم گفت:

هر چه می‌خواهی از خداوند تمنا کن. حضرت ابراهیم هم در دل خود از خدا

ص: ۲۳۲

خواست که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی به عنوان فدیة قرار دهد و خداوند متعال دستور دهد که آنرا سر ببرد. خداوند هم خواسته او را اجابت کرد». (۱) ۵۵۴

امام سجاد علیه السلام هم در حدیث شبلی به این معنا اشارتی دارد:

«فَنَوَيْتُ عِنْدَ مَا وَصَلْتُ مِنْنِي وَرَمَيْتُ الْجِمَارَ أَنْتَكَ بَلَغْتَ إِلَيَّ مَطْلَبِيكَ وَقَدْ قَضَى رَبُّكَ لَكَ كُلَّ حَاجَتِكَ؟ قَالَ: لَا»؛

«وقتی به منی رسیدی و رمی جمرات کردی، آیا نیت کردی که به خواسته‌ات رسیدی و خداوند همه حاجت‌هایت را برآورده است؟ گفت: نه.»

زائر بعد از مزدلفه به سمت منی حرکت می‌کند. دستور این است که در هنگام حرکت به سمت چپ یا راست متمایل نشود. راز این دستور این است که حاجی در صراط مستقیم حرکت کند و به چپ یا راست منحرف نشود.

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ» (۲) ۵۵۵.

«چپ و راست انحراف است و راه وسط همانا صراط مستقیم است.»

بعد از وصول به منی شایسته است زائر بدانند به قربانگاه عاشقان و محل واصلان گام نهاده است. در این سرزمین باید شایستگی حضور یافت و با قربانی کردن خواهش‌های نفسانی، غرق در غفران رحمان شد. در اینجا آخرین آزمون‌های الهی رقم می‌خورد. سالک حج گزار، احرام بسته، طواف کرده، نماز گذارده، به عرفات و منی وقوف کرده و انفاق نموده است و هم اکنون تائب شده، تمامی گناهانش ریخته است. اشک ندامت بر گونه‌هایش جاری است، او به درگاه قرب خدا آمده است، پیمانی جدید با خدا بسته تا فقط راه پاکی پیماید، او روی خویش را سفید کرده، سیاهی را از ضمیر و باطن خود زدوده است.

«شاهدی چون ماهی می‌رفت در راهی، ناگاه در خای حمام او افتاد و روی چون ماه را به گل سیاه دید غمگین شد. عاشق به وی گفت: روی چون ماه را به گل سیاه ببین، به مستی آب بشوی تا باز شایسته نظر شوی. در عالم معنا نیز تو

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱؛ علل الشرائع، ص ۴۳۵، روایت ۰۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶، بند ۷

ص: ۲۳۳

ای مؤمن شاهدهی که از سرمستی غفلت و حبّ دنیا به گل افتاده‌ای و روی چون ماه را به بلای گناه، سیاه کرده‌ای، یک شب برخیز و قلعه دل و قبه ضمیر را از صفات و وسواس به خندق پر آب دیده، پاس دار، تا در قیامت پاک گردی. طالبی که روزنامه محبت نخوانده، او قدر غلبات جذبات تجلیات شب چه داند (۱) ۵۵۶؟»

اسرار رمی

اشاره

یکی از واجبات منی ریگ انداختن به جمره در محلی مخصوص است. سنگها باید از حرم باشند و آنها را باید با نیت خالص به سمت جمرات بیندازد، در اینجا هم عدد هفت خودنمایی می‌کند؛ یعنی هفت سنگریزه باید زد. تکبیر گفتن، طاهر بودن و دعا کردن از آداب مستحبی رمی جمرات است. در این لحظه باید از خدا خواست که انسان را در حصن خود قرار دهد، عمل او را بالا برد و شر شیطان را نیز از سر او کوتاه کند. رمی را اسراری است:

یک راندن شیطان

هفت سنگ برداشتن و آنها را متوالی به سمت سنگی بزرگ انداختن به چه معناست؟ شاید ظاهر این عمل مبهم باشد، ولی رمی جمرات نشان از معنای لطیف و عمیقی دارد. رمی جمرات به معنای مبارزه با شیطان است، رمی جمرات اعلان جنگ با ابلیس است. سنگ زدن به جمرات نبود کردن هواهای نفسانی و خواهشهای حیوانی است. رمی جمرات، میراندن شهوات و اخلاق رذیله است. حضرت امیر علیه السلام در کلامی نورانی به حکمت این عمل اشاره فرمود:

«إِنَّ الْجِمَارَ إِنَّمَا رُمِيَ لِأَنَّ جَبْرَيْلَ حِينَ أَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ الْمَشَاعِرَ بَرَزَ لَهُ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَيْلُ أَنْ يَرْمِيَهُ...» (۲) ۵۵۷؛

۱- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ص ۷۴

۲- . قرب الاسناد، ص ۱۴۷، روایت ۵۳۲

ص: ۲۳۴

«جمره‌ها بدین سبب با سنگ زده می‌شوند چون جبرئیل محل‌های عبادت را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جبرئیل آن حضرت را فرمان داد که او را براند. او هم شیطان را با هفت سنگ راند. کنار جمره اولی زیر زمین پنهان شد و کنار جمره دوم سر برآورد. با هفت سنگ دیگر او را راند، در جای دوم به زیر زمین رفت و از محل جمره سوم آشکار شد. با هفت سنگ او را زد، او در همانجا به زیر زمین رفت.»

رمی، راندن اخلاق ذمیمه و اوصاف پست است. در این مقام باید خطر کرد و به یکباره علیه خویشتن خویش شورید، هوای نفسانی را از ریشه کند و بیرون افکند. معنای رمی، مبارزه با نفس اماره است. براساس اصطلاح قرآنی، انسان سه نفس دارد: نفس اماره (یوسف: ۵۳)، نفس لوامه (قیامت: ۲) و نفس مطمئنه (فجر: ۲۷). در جمره اولی انسان با شیطان درون و نفس اماره ستیز می‌کند. اولین دشمن در راه وصول به قرب الهی، نفس اماره است؛ از این رو باید از آنجا شروع کرد و در رمی اول اسب چموش درون را رام کرد. آنگاه که انسان عملی خلاف انجام دهد از درون سرزنشی دریافت می‌کند و این یکی از عجایب آفرینش آدم است. سرزنشها از سوی نفس لوامه است. در رمی جمره وسطی انسان دوباره به شیطان سنگ می‌زند تا به خود تلقین کند که نزدیک عمل خلاف و معصیت نشود و مبتلا به سرزنشها نگردد.

هر گاه سالک با نفس اماره مبارزه کرد و نفس لوامه‌اش او را از ارتکاب معاصی بازداشت و از انجام گناهان از او مراقبت نمود، او به نفس مطمئنه واصل شده است. حاجی با رمی جمره عقبی شیطان را به طور کلی از خویش دور می‌سازد تا نفس مطمئنه خویش را در امان داشته، آماده وصال به حریم گردد. در این حالت او سزاوار این مقام می‌شود که خدا به او بگوید: از تو راضی هستم.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنُّةُ اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۱) ۵۵۸؛

«ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد.»

ص: ۲۳۵

امام زین العابدین علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَعِنْدَ مَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ رَمَيْتَ عَدُوَّكَ إِبْلِيسَ وَغَضِبْتَهُ بِتَمَامِ حَجِّكَ النَّفِيسِ؟ قَالَ: لَا.»

«وقتی سنگریزه به جمرات زدی، نیت کردی که دشمنت ابلیس را سنگ باران کرده، با تمامی حج گرانبهایت او را به خشم آورده‌ای؟ گفت: نه.»

امام صادق علیه السلام هم حکمت تشریح رمی را مبارزه با شهوت، خساست و دنائت معرفی می‌فرماید. ایشان در حدیث مصباح الشریعه فرمود:

«وَأَزِمِ الشَّهَوَاتِ وَالْحَسَّاسَةَ وَالِدَّنَاءَةَ وَالْأَفْعَالَ الذَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمِي الْجِمَارَاتِ.»

«و با رمی جمرات، شهوتها، فرومایگی و پستی و ناپسندی را به دور افکن.»

دو) ذخیره نور

هر گاه حج گزار به جمرات سنگ زند، برای خود نوری در قیامت ذخیره نموده است. پس با هر سنگی توشه‌ای برداشته و با هر رمی روشنایی بیشتری برای قیامت خود از پیش فرستاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«رَمَى الْجِمَارِ دُخْرٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱) ۵۵۹؛

«سنگ زدن به جمرات، ذخیره روز قیامت است.»

اگر سؤال شود که این ذخیره چیست، پاسخ آن در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است.

«فَإِذَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ كَانَ لَكَ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (۲) ۵۶۰

«هر گاه رمی جمرات کردی برای تو نوری در قیامت خواهد بود.»

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۵

۲- . الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۲۰۷، روایت ۳

ص: ۲۳۶

و از این طریق از تمامی گناهان خارج شده پاک گردیده است، حتی اگر گناهانش کبیره باشد. همچنین آن حضرت می‌فرماید:

«الْحَاجُّ إِذَا رَمَى الْجِمَارَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ» (۱) ۵۶۱

«حج گزار وقتی بر جمره‌ها سنگ بزند از گناهانش بیرون می‌آید.»

انداختن سنگ اظهار بندگی و تشبه به ابراهیم خلیل الله است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست و اعلام نمود که من فقط از خدا فرمان بری می‌کنم، سنگ انداختن تمرین انقیاد و بندگی است، اظهار امتثال و عبودیت است. شیطان زمانی خوار و ذلیل می‌شود که انسان را بنده منقاد خدا ببیند، حاجی با رمی فرشته صفت شده، از دام ابلیس می‌رهد.

شیطان مظهر اسم «البعید» است و سالک کوی دوست مظهر اسم «القرب» است. او باید با رمی خویش از شیطانی که دور است دوری کند و بر قرب خویش به محضر ربوبی بیفزاید. اما حاجی به هنگام رمی باید توجه کند که رمی کننده واقعی خداست زیرا اوست که به شیطان گفت: «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»؛ (۲) ۵۶۲ «تو مطرودی». و با این امر خود او را از نزد خویش راند. بنابراین رمی کننده حقیقی خداوند سبحان است و دست حاجی به هنگام رمی، دست خداست زیرا که فرمود:

«... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (۳) ۵۶۳؛

«و آنگاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی خدا بود که تیر می‌انداخت.»

اسرار قربانی

اشاره

کسی که حج تمتع به جا می‌آورد، واجب است بعد از رمی جمره عقبی، قربانی کند؛ یعنی یک شتر یا گاو یا گوسفند ذبح کند. قربانی شرایطی دارد که در جای خود بیان شد، چنانکه مستحباتی هم دارد.

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۶

۲- . ص: ۷۷

۳- . انفال: ۱۷

ص: ۲۳۷

آیات متعددی مسأله «هدی» و قربانی را مطرح کرده‌اند.

«وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (۱) ۵۶۴؛

«حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید و اگر محصور شدید آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید.»

از این آیه یکی از واجبات حج تمتع به دست می‌آید و آن اینکه باید در سرزمین منی قربانی کرد. از آیه دیگری تشریح هدی و اهمیت آن به دست می‌آید.

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ» (۲) ۵۶۵؛

«خداوند کعبه را بیت الحرام و مایه قیام مردم قرار داد همچنین ماه حرام و قربانی‌های بی نشان و نشان دار را تشریح فرمود.»

ذکر قربانی در عداد و سیاق کعبه دلیل بر جایگاه رفیع آن در حج است، همچنین هدی نقشی در قیام و قوام انسان‌ها دارد. قربانی رزق و روزی خداست که برای مصرف بی‌نویان و فقرا از سوی خدا واجب شده است و این یکی از علت‌های تشریح حکم مزبور است. در موسم حج حیوانات فراوانی قربانی می‌شوند که یکی از علت‌های مهم وجوب قربانی، توزیع گوشت آنها میان فقرا و مساکین است.

«... وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (۳) ۵۶۶؛

«نام خدا را در روزهای معین به هنگام ذبح چارپایان که خدا رزق آنان ساخته، یاد کنند. پس از آنها بخورید و بینویان فقیر را نیز اطعام کنید.»

همین مطلب در جای دیگر هم اشاره شده است: (حج: ۳۳-۳۴). در آیه دیگری که مسأله قربانی مطرح شده است، در کنار آن شعائر قرار دارد:

۱- . بقره: ۱۹۶

۲- . مائده: ۹۷

۳- . حج: ۲۸

ص: ۲۳۸

«وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...» (۱) ۵۶۷؛

«شتران قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم.»

چنانکه پیداست یکی از شعائر الهی مسأله قربانی و هدی اعلام شده است.

یک تقوا و اخلاص

به لحاظ اخلاقی و عرفانی مهمترین آیه‌ای که درباره قربانی در قرآن وجود دارد، آیه‌ای از سوره حج است که اشاره‌ای روشن به تقوا و اخلاص در هدی دارد:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» (۲) ۵۶۸؛

«گوشت و خون این شتران به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوای شماست.»

این آیه در واقع دفع دخل مقدر است؛ (۳) ۵۶۹ یعنی شاید کسی توهم کند که خدا از این قربانی سود می‌برد و به آن حاجتمند است، همچنین این احتمال وجود دارد که برخی بیندارند خداوند محتاج گوشت و خون قربانی نیست پس این کار چه فایده‌ای دارد؟ این آیه پاسخی به هر دو پندار است؛ نه خداوند محتاج قربانی است: «گوشت و خون این شتران به خدا نمی‌رسد». و نه این کار بی فایده: «آنچه به او می‌رسد پرهیزکاری شماست»؛ بنابراین نفع و حکمت مهمی در این عمل وجود دارد که فقط به حج گزار می‌رسد و این نفع چیزی نیست جز تقوا و پرهیزکاری.

تقوا عامل قدرت روح است. پرهیزکاری نفس اماره و احساسات سرکش و عاصی انسان را رام می‌کند. تقوای الهی دوستان خدا را تحت ولایت او قرار می‌دهد، خوف و خشیت خدا همیشه ملازم قلوب اهل تقواست، آنها شب‌ها را بیدار و به عبادت مشغولند و روزهایشان به روزه و گرسنگی می‌گذرد. تقوا آدمی را بصیر، دلها را آرام و نفوس را پاک می‌کند. در نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

۱- حج: ۳۶

۲- حج: ۳۷

۳- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵

ص: ۲۳۹

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَ بَصِيرَةٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَ صِيْلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَ طَهْوْرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ». (۱)

۵۷۰

«تقوا دواى بیماری دل‌های شما، بینایی دل‌های شما، شفای مرض بدن‌های شما، صلاح و مرهم زخم‌های جانها و مایه پاک شدن نفوس شماست.»

تقوا برای انسان، احسان به ارمغان می‌آورد (یوسف: ۹۰)، تقوا سرچشمه معرفت است (طلاق: ۲)، تقوا باعث می‌شود کارها سهل و آسان گردد (طلاق: ۴)، تقوا موجب می‌شود زشتی‌ها و معاصی انسان محو شود (طلاق: ۵)، تقوا بهترین توشه قیامت است (بقره: ۱۹۷)، قرآن هدایتی برای اهل تقواست (بقره: ۲)، بهشت برای اهل تقوا مهیا شده (آل عمران: ۱۳۳)، آینده از آن متقین است (هود: ۴۹)، خدا با متقین است (توبه: ۳۶)، خداوند فقط اعمال متقین را قبول می‌کند (مائده: ۲۷) و مهمتر و لطیف‌تر از همه اینکه متقین محبوب خدا هستند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ (۲) ۵۷۱ و آنها از دست ساقی حقیقی شراب می‌نوشند: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»؛ (۳) ۵۷۲ «پروردگار ایشان به آنها شراب پاک می‌نوشاند.»

یکی از آثار تقوا اینکه طمع را از قلب انسان بیرون رانده، به جای آن ورع می‌نشانند. این مطلب در فرمایشات امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی چنین آمده است:

«فعندما ذبحت هدیك نويت انك ذبحت حنجره الطمع بما تمسكت به من حقیقه الورع و انك اتبعت سنه ابراهیم بذبح ولده و ثمره فؤاده و ریحان قلبه و احییت سنه لمن بعده و قربه الى الله تعالى لمن خلفه؟ قال: لا»؛

«یعنی آنگاه که قربانی‌ات را سر بریدی نیت کردی که گلوی طمع را با حقیقت ورع و پرهیزگاری بریدی و از سنت ابراهیم پیروی کردی که فرزندش، میوه دلش و گل خوشبوی قلبش را به قربانگاه آورد و آن را سنتی برای آیندگان و وسیله‌ای برای تقرب به خداوند برای نسل‌های بعد قرار داد؟ گفت: نه.»

همچنین امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه فرمود:

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸

۲- . توبه: ۷

۳- . انسان: ۲۱

ص: ۲۴۰

«وَأَذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهُوَى وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ».

«و هنگام قربانی، حنجره و رگهای هوس و طمع را قطع کن.»

از نکات جالب اینکه در هر دو حدیث تعبیر به گلو (حنجره) برای طمع شده است. گویا به هنگام قربانی باید گلوی طمع را چنان فشرده تا آن را خفه کرد و آزمندی را از بیخ و بن بر کند.

قربانی گناهان را می‌شوید و مغفرت الهی را شامل حال می‌کند. ابی بصیر علت و حکمت قربانی را از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند. امام می‌فرماید:

«إِنَّهُ يُغْفَرُ لِصَاحِبِهَا عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا عَلَى الْأَرْضِ وَ لِيُعَلِّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يَتَّقِيهِ بِالْغَيْبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ ثُمَّ قَالَ انظُرْ كَيْفَ قَبِلَ اللَّهُ قُرْبَانَ هَابِيلَ وَ رَدَّ قُرْبَانَ قَابِيلَ» (۱) ۵۷۳.

«با اولین قطره خون قربانی که به زمین بریزد، خداوند صاحب آنرا می‌آمزد و تا اینکه خدا بداند چه کسی به غیب ایمان دارد. خداوند فرمود: «گوشت و خون شتران به خدا نمی‌رسد بلکه فقط تقوای شما به خدا می‌رسد.» بین چگونه خداوند قربانی هابیل را پذیرفت اما قربانی قابیل را رد کرد.»

اگر قربانی گناهان زائر را محو می‌کند، اگر هدی معاصی را از بین می‌برد، اگر با اولین قطره قربانی تمامی گناهان به زمین می‌ریزد، در این صورت نار محو می‌شود و آتش دوزخ سایه خود را از سر حاجی دور می‌کند. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إِذَا ذَبَحَ الْحَاجُّ كَانَ فِدَاءَهُ مِنَ النَّارِ» (۲) ۵۷۴؛

«هر گاه حاجی قربانی را ذبح کرد، این فدیهای برای آتش دوزخ است.»

از حکمت‌های قربانی تقوا و اخلاص است. اخلاص مراتبی دارد (۳) ۵۷۵ و بر این اساس می‌توان گفت کسانی که قربانی می‌کنند، یعنی اهل ایمان و تقوا، درجات و مراتبی دارند. اولین مرتبه اخلاص، تصفیه عمل است از شائبه رضای مخلوق، در اولین گام سالک باید مراقب باشد تا

۱- . وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۶؛ علل الشرایع، ص ۴۳۸

۲- . المحاسن، ج ۱، ص ۶۷

۳- . پرواز در ملکوت، ج ۲، ص ۸۰-۸۵

ص: ۲۴۱

نیتش آلوده به رضای مردم نشود، یعنی ریا را از قلب خویش بر کند و از ثنا و ستایش آنها متأثر نشود. مرتبه دوم، تصفیه عمل از حصول مقصودهای دنیوی است هر چند آن عمل عبادت باشد، مثل اینکه انسان نماز بخواند برای توسعه رزق یا صدقه بدهد برای سلامتی. البته این آثار در این عبادات طبعاً وجود دارد، ولی نباید آنها را قصد کرد و نیت خویش را به این مقاصد دنیوی آلوده ساخت.

مرتبه سوم، پالودن نیت از لذات ظاهری در عبادت است. اهل الله به هنگام عبادت خود را کاسب نمی‌بینند و سعی نمی‌کنند تا در قبال عمل خویش سودی دریافت کنند؛ گرچه این سود حور و مقصور باشد. اینگونه عبادتها، نیت را آلوده ساخته، نوعی معامله و تجارت محسوب می‌شوند.

اخلاص در مرتبه چهارم، نیت را از خوف عقاب و عذاب‌های دوزخ هم پاک می‌کند. اینگونه اعمال، عبادت عبید محسوب می‌شوند. از نظر اهل معرفت فرقی میان انسانی که عمل خویش را برای حور و مقصور بهشتی یا از خوف عذاب جهنم انجام می‌دهد، نیست. اخلاص مراتب دیگری هم دارد که در عالی‌ترین درجاتش باید از وصول به لذات جمال و بهجت‌های انوار سبحات الهی هم پاک گردد. اوحدی از اهل معرفت که اهل حب و جذبه‌اند و اصفیاء الله محسوب می‌شوند به این مقام دست می‌یابند. سرّ و رمز قربانی در منی کسب مقامات تقوا و اخلاص است.

دو) ذبح نفس

حاجی همینکه قربانی‌اش را سر برید و نیت خویش را در این عمل خالص کرد، از نفسانیت و حیوانیت رها شده، روح خویش را به ملاً اعلی متصل کرده است. قربانی، کالبد تاریک حیوانیت را از روح انسان خارج می‌کند، قربانی باعث آزادی روح شده، انسان را به مشاهده انوار قدسی می‌رساند.

در واقع قربانی، عمل به سنت ابراهیم علیه السلام است؛ پیامبری که نفس خویش را در مسلخ عشق کشت و به ذبح فرزند خویش اقدام نمود و خداوند آنگاه که صداقت پدر و فرزند را دید،

ص: ۲۴۲

قربانی را فدیة آن قرار داد. آدمی برای وصول به کمال راهی جز مبارزه با نفس خویش ندارد. او باید هواهای نفسانی را بشناسد و از آنها تبعیت نکند و آنها را زیر پای سلوک له کند.

پیام قربانی امتثال امر الهی است، به وعده او باید امید داشت، نفس خویش را باید فدا کرد، غلبه بر هواهای نفسانی و کشتن درون از رازهای قربانی کردن است. قربانی در منی بدین معناست که تمام سرزمین منی قربانگاه است، محل عشق بازی با خالق هستی است. در این صحنه باید خویشتن را فنا کرد، انانیت را سر برید و هر چه در توان است، در این مسیر بذل کرد. قربانی کردن، وفاداری به خداست. خدا از انسان، حقیقت انسان را می‌خواهد، باید خانه دل را با صفا و محبت او آراست و جلال، سطوت و کبریایی اش را به حریم خانه آورد تا با روحی پاک مهبیای دیدار او شود.

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

تیغ وفا بر گلوی جان بنه گردن تسلیم به فرمان بنه

جان که نه قربانی جانان شود جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست سر به سر این دشت فنا در فناست

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

اسرار حلق

بعد از ذبح قربانی لازم است که حاجی سرش را بتراشد (حلق) و یا از ناخن یا موی خویش قدری بچیند (تقصیر). مستحب است سر را از سمت راست پیش سر تراشید و نیز موی سر را در منی دفن کرد. سر تراشیدن را اسراری است از جمله اینکه رحمت خدا را در پی دارد.

چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» (۱) ۵۷۶؛

«خدایا بر سر تراشیدگان ترحم کن.»

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۱۶، روایت ۱۶۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۵، روایت ۳۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ۲۵۶، روایت ۹۱۳

ص: ۲۴۳

همچنین حلق باعث می‌شود انسان در زمره کسانی قرار گیرد که از فرع اکبر ایمن هستند. (۱) ۵۷۷ جالب‌تر اینکه خداوند در مقابل هر تار موی حاجی نوری در بهشت برای او مقدر می‌فرماید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ ... فَإِذَا حَلَقَ شَعْرَهُ لَمْ يَسْقُطْ شَعْرَةٌ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ بِهَا نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲) ۵۷۸؛

«همانا بنده مومن ... چون سر بتراشد، موی او نمی‌ریزد مگر آنکه خداوند در عوض آن نوری در قیامت برای او قرار دهد.»

همچنین امام باقر علیه السلام در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳) ۵۷۹.

«خدایا! در عوض هر تار مو، در روز قیامت نوری به من عطا کن.»

اگر مومن در منی سر خویش بتراشد و موی خود را همانجا دفن کند روز قیامت که به محشر آمد هر تار موی او زبانی گویا پیدا کرده به نام صاحبش لبیک می‌گوید. (۴) ۵۸۰ بنابراین سر تراشیدن و موی خویش را در سرزمین منی دفن کردن به معنای جذب رحمت الهی است. سر آن نوری است که در بهشت به انسان عطا می‌شود تا با آن نور قلب خویش را در بهشت روشن کند. لبیک حاجی به تمام اجزای بدنش انتقال یافته، حتی موی او اجابت حق می‌کند.

حج گزار در این لحظات انسان دیگری شده است. در این زمان لازم است نشانی از تغییر داشته باشد و با تراشیدن سر و از بین بردن زیبایی صورت، زیبایی سیرت خود را نشان می‌دهد.

سر مسجد خیف

در سرزمین منی مسجدی به نام خیف وجود دارد. طبق فرمایش امام صادق علیه السلام به این

۱- . فقیه، ج ۲، ص ۲۳۸، روایت ۲۲۹۲

۲- . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، روایت ۲۸۴

۳- . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴۴، روایت ۸۲۶

۴- . فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۸

ص: ۲۴۴

جهت به آن مسجد خیف گفته‌اند که در مکان مرتفع واقع شده است. (۱) ۵۸۱ اگر در سرزمینی هموار قسمتی در بلندی قرار گرفته باشد، به آن خیف می‌گویند. سزاست که با شوق و طلب به این مسجد وارد شد و در آنجا هر چه می‌توان نماز گذارد. کسی که صد رکعت نماز در مسجد منی به جای آورد، معادل عبادت هفتاد سال است. در این مسجد هزار پیامبر خدا نماز گزارده‌اند. (۲) ۵۸۲ لذا نماز گزاردن در این مسجد مقدس مقام رفیعی دارد، شاید که انسان در محل پیامبری نماز بخواند.

سَرِّ وداع

ابواسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد که هم اینک در حال خروج از مکه‌ام از کجا وداع کنم؟ امام فرمود:

«تأتي المستجار فتودعه من ثم، ثم تخرج فتشرب من زمزم ثم تمضي»؛

«کنار دیوار کعبه- مستجار- رفته، از آنجا وداع کن. سپس بیرون رفته، از آب زمزم بنوش و آنگاه برو». (۳) ۵۸۳

در آخرین دیدار زائر به دیدار کعبه می‌رود. اگر توانست دست بر در کعبه و حجرالاسود می‌نهد، طواف می‌کند، آنگاه خود را به خانه خدا می‌چسباند، خدا را حمد و ثنا می‌کند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیانش درود می‌فرستد. سپس در حق دیگران آنچه برای خود می‌خواهد، دعا می‌کند و با تمام وجود به او می‌گوید:

«الْمَسْكِينُ عَلَيَّ بِأَبِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ». (۴) ۵۸۴

«بینوایی به درگاه توست پس بهشت را به او عطا کن.»

حج مقبول دو علامت دارد؛ اول آنکه بنده گناهان خویش را ترک کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۴

۲- همان

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۲، روایت ۴

۴- همان، روایت ۵

ص: ۲۴۵

«آیَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْكُ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيمًا مِنَ الذُّنُوبِ». (۱) ۵۸۵
 «نشانه قبولی حج آن است که بنده، گناهانی را که مرتکب می شده ترک کند».

ایشان در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر می فرمایند:

«مِنْ عَلَامَةِ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجَعًا عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَعَاصِي هَذَا عَلَامَةُ قَبُولِ الْحَجِّ وَإِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ أَنْهَمَكَ فِيمَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ زَنَى أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ فَقَدْ رُدَّ عَلَيْهِ حُجُّهُ». (۲) ۵۸۶

«از نشانه‌های قبولی حج آن است که فرد از گناهانی که انجام می داده است برگردد. این نشانه قبولی حج است و اگر از حج باز گردد، ولی همچنان در لجنزار زنا، خیانت یا معصیت فرو رود، حج او به خودش برگردانده می شود.»

پس اولین نشانه قبولی حج این است که حاجی عزم خود را برای ترک گناه جدی ببیند. اگر او در خود حالت ترک گناه احساس کرد حش پذیرفته شده، اما اگر رغبت و احساسی به سمت گناهان پیشین همچنان در او وجود دارد، خداوند این حج را پذیرا نیست و به خود بنده گنهکار تحویل می دهد. این حج همانند یک نامه پستی است که بر آن آدرس مقصد نوشته نشده باشد که طبعاً به سمت فرستنده برگشت می خورد؛ چنین حجی به مقصد نمی رسد.

حجی را که خدا بپذیرد علامت دیگری هم دارد و آن نورانیت درون است. فرموده امام صادق علیه السلام این است:

«الْحَاجُّ لَا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يُلَمَّ بِذَنْبٍ». (۳) ۵۸۷

«حاجی به صورت مستمر نوری از حج دارد، مادام که نزدیک گناه نشود.»

در این تردیدی نیست که حج برای انسان نور می آورد، این نور باطنی با هر گناهی ضعیف و ضعیف تر می شود تا آنجا که از بین می رود. اما اگر حاجی بر تقوای خویش بیفزاید، راه مراقبت پیش گیرد و بر عهد و پیمانی که با خدا بسته، باقی باشد، نور حج در او فزونی یافته،

۱- همان، ص ۲۸۰، روایت ۵

۲- جعفریات، ص ۶۶

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱

ص: ۲۴۶

آهسته آهسته وجودش را فرا می‌گیرد.

حاجی برای وداع به مسجدالحرام می‌آید؛ این لحظه، زمان وداع است. لحظات سخت و غمناک جدایی، او سر بر آستان پر مهر آن محبوب حقیقی می‌نهد و با تمام وجود او را سپاس گفته، از نعمتهای بیکرانش قدردانی می‌کند. اینک وقت وداع است و اجل در کمین، اینک هنگامه محنت هجران است و مرگ جدایی در پیش. اینک سفر به پایان می‌رسد و زائر آهنگ بازگشت دارد؛ بازگشت از یک سفر طولانی، از زمین تا آسمان و از آسمان تا زمین، از ناسوت تا لاهوت و از لاهوت تا ناسوت. در پایان این سفر حاجی بار دیگر رو به کعبه آورده، بر گرد آن طواف می‌کند.

آن روز که زائر احرام بست و در حریم حرم داخل شد خدا را صادقانه خواند: «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ» (۱) ۵۸۸ و عهد کرد که صادقانه به اطاعت پردازد و گام از جاده عبودیت بیرون نهد، اما امروز زائر او را با این زبان می‌خواند: «وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ»؛ (۲) ۵۸۹ همانگونه که صادقانه وارد شد، از خدا می‌خواهد خارج شود. آغاز و پایانش بر مدار صدق باشد. این واپسین دیدار است، در آرزوی بازگشتی که شاید صورت نپذیرد. زائر به یاد می‌آورد که با چه شور و نشاطی گام در مکه نهاد، با چه اشک و آهی نظر به کعبه کرد و با چه عشق و حبی کعبه را در آغوش گرفت. دریایی از امید در عمق وجود انسان به جوشش می‌آید، آرامش انسان می‌شکند، زیستن مرداب گونه انسان به تلاطم می‌افتد، بار امید بر دوش و گام در راه حقیقت نهاد. این واپسین ملاقات سرشار از بیم است؛ بیمناکی از اینکه نتوانست رازهای حج و کعبه را به تماشا نشیند. شوریده از نامستی خویش، غرق در جنون، باز هوای میکده شیدایی می‌کند، او خویش را همچون پروانه‌ای به شمع می‌زند و بی هراس از سوز عشق، خود را به شعله‌های پریشانی‌اش می‌سپارد. اینک بنده سالک برای وداع آخرین به مسجدالحرام آمده است. نگاه خیره خویش را به کعبه دوخته، آخرین نگاه حسرت به بهشت خدا روی زمین می‌کند. او هم اینک رنگ خدا گرفته است، او در آستانه بازگشت است، در این لحظات منتهای حظّ خویش را از کعبه می‌برد.

او از ماسوا بریده و در آخرین طواف خویش فقط به دوست توجه می‌کند. نگاهش خیره به

۱- . اسراء: ۸۰

۲- . همان

ص: ۲۴۷

جاده انتظار و قلبش سرشار از امید به خالق جهان، دلداده‌ای در هوای دوست و ضمیری مملو از شوق زیارت. او با این خاطره‌ها به خدا می‌گوید: الهی! اگر هنگام مرگم فرا رسیده و بار دیگر راه به اینجا نخواهم یافت، از من در گذر و اگر هنوز مرا عمر باقی است، توفیق دیدار خانه خودت را بار دیگر نصیبم کن.

روز جدایی که نبیند کسی تیره‌تر است از شب هجران بسی عاشق دلسوخته در هجر یار آورد انجم همه شب در شمار کس نکند محنت هجر اختیار مرگ جدائی است میان دو یار روز وداع است و فراقش ز پس ناله برون آر و به فریاد رس خون گری ای دیده به صد های های وقت جدائی است از آن خاک پای بخت کجا رفت هم آغوشیت هست کنون وقت سیه پوشیت دل به مصیبت کسی افتاده طاق که ز فراق و گهی از اشتیاق وقت وداع است و اجل در کمین خاصه وداع صنی این چنین ای گل باغ ملکوت الوداع می‌روم اکنون به طواف وداع با خفقان دل و رنج صدابوی تو جان قوت شده الوداع

جان جهانی و به از جان بسی قطع ز جان چون کند آسان کسی ای گل مشکین به نوای عجیب قطع وصال تو کند عندلیب وصل تو اش سوخت به داغ جگر تا دگری هجر چه آرد به سر کرده به راه طلبت جان فدایم شود اکنون به ضرورت جدا دوری من از تو ضروری بودورنه که را طاقت دوری بود روز جدایی که خرابم ز تو کافر م ار روی بتابم ز تو گر ز توأم دور کند بخت بدمهر توأم باز کشد سوی خود

ص: ۲۴۸

فصل دهم: فضائل مدینه منوره

اشاره

فصل دهم
فضائل مدینه منوره

ص: ۲۵۰

سَرِّ خْتَمِ حَجِّ بِهْ مَدِينَهْ مَنْوَرَهْ

بهتر است حج از مکه آغاز و به مدینه ختم شود و زیارت شهر مدینه و مسجد النبی بعد از اتمام مناسک انجام شود. زیارت خانه خدا نسبت به زیارت پیامبرش تقدم دارد. یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از ایشان پرسید که آیا از مدینه شروع کنم یا از مکه؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَبْدَأُ بِمَكَّةَ وَ أَخْتِمُ بِالْمَدِينَةِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ». (۱) ۵۹۰

«از مکه آغاز کن و به مدینه ختم نما که این برتر است.»

این مطلب بدون علت نیست، سر آن را باید در مسأله ولایت جست و جو کرد. در روایات متعددی تأکید شده که حج را باید با لقاء امام به پایان رساند. زائر بعد از آنکه اعمال خویش را در موسم تمام کرد، باید نزد امام برود و همبستگی و ولایت خویش را با اهل بیت اعلام کند.

او باید نصرت خویش را بر ولی خدا عرضه کند و همچنان که برگرد کعبه طواف کرد، به سوی امام کوچ کرده، اعلام دوستی با اهل بیت نماید. امام صادق علیه السلام شرط کامل شدن حج را دیدار امام می‌دانست:

«إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلِيَخْتَمِ حَجَّهُ بِزِيَارَتِنَا لَانَ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ» (۲) ۵۹۱؛

«هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حج خود را با دیدار ما به پایان برد؛ چرا که این دیدار برای کامل شدن حج است.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۰، روایت ۲

۲- علل الشرایع، ص ۴۵۹، روایت ۱

ص: ۲۵۱

بر این اساس می‌توان گفت که ولایت از ارکان اصلی حج است، چنان که از ارکان اصلی دین هم به حساب می‌آید.
 «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱) ۵۹۲؛
 «امروز دین شما را به کمال رساندیم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.»

سَرّ نامهای مدینه منوره

مدینه نامهای هشتگانه دارد که تمامی آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان فرموده است. اسامی این شهر نورانی عبارتند از: مدینه، طیه، طابه، مسکینه، جبار، محبوره، یندد و یثرب. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره تعابیر متعددی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سفری که به مدینه وارد می‌شد، خطاب به آن می‌فرمود:

«يا طيبة يا سيّدة البلدان» (۲) ۵۹۳؛

«ای پاک! ای سرور شهرها.»

همچنین می‌فرمود:

«ان الله تعالى سمى المدينة طابه» (۳) ۵۹۴؛

«خدای متعال مدینه را طابه (پاک) نامیده است.»

پس این شهر آسمانی حتی به لحاظ نامگذاری اشاره به طهارت، رفعت و بزرگی دارد.

نامهای شهر مدینه را خداوند و رسولش انتخاب کرده‌اند. پیداست که نام شهر پیامبر علیه السلام هم باید پاک باشد؛ زیرا این، شهر برترین خلق روی زمین است. مدینه شهر اکمل انسان‌هاست، مدینه محلی است که یادآور گامها، موعظه‌ها و اشک‌های اهل بیت است، مدینه در خود

۱- . مائده: ۳

۲- . کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، روایت ۳۴۹۴۱

۳- . صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷، روایت ۱۳۸۵

ص: ۲۵۲

قطعه‌ای از بهشت را جای داده، پس خداوند به این شهر عزیز نظر و عنایت خاصی دارد.

شهر مدینه منوره

یک) محبوب نبی صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه و شوق خاصی به این شهر داشت، هرگاه از سفر می‌آمد و نگاهی به دیوارهای مدینه می‌افتاد، از شوق وسایلش را بر زمین می‌نهاد و با سرعت بیشتری به سمت این شهر می‌آمد و اگر سوار مرکب بود، مرکب خویش را با شتاب بیشتری حرکت می‌داد، این عمل نشان از حب و شوق زاید الوصف حبیب خدا نسبت به این شهر داشت. آخرین فرستاده خدا با تشبیه مدینه به مکه می‌فرماید:

«اللهم ان ابراهیم خلیلک و عبدک و نبیک دعاک لاهل مکه وانا محمدُ عبدک و نبیک و رسولک ادعوک لاهل المدینه مثل ما دعاک به ابراهیم لاهل مکه ندعوک ان تبارک لهم فی صاعهم و مدهم و ثمارهم اللهم حبب الینا المدینه کما حببت الینا مکه» (۱)

۵۹۵؛

«خدایا! ابراهیم دوست و بنده و پیامبر توست برای اهل مکه تو را خواند. من محمد، بنده و پیامبر و فرستاده توام و برای اهل مدینه تو را می‌خوانم، مثل آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواست. تو را می‌خوانیم که پیمان‌ه و میوه آنان را برکت دهی. خدایا، مدینه را محبوب ما گردان، آن چنان که مکه را محبوب ما ساختی.»

مدینه نسبتی با اشراف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیده حضرت رب در این شهر آرمیده است، روح ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از کالبد خاکی رحلت فرمود و به عالم بالا صعود کرد، نهایت احاطه را بر این عالم دارد و هیچ ذره‌ای در این عالم نیست که نزد ایشان منکشف نباشد. وجود پاک حبیب خدا در کل کائنات توان تصرف و تأثیر را دارد از این رو هر که به این شهر وارد شد، مورد مرحمت و لطف خاص ایشان واقع می‌شود. نصیب لطف ایشان شامل

۱- . مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۳۸۴، روایت ۲۲۶۹۳

ص: ۲۵۳

اهل مدینه است، دامن شفاعتش همه را فراگیر است و از خدای سبحان برای همه طلب مغفرت و عفو می‌نماید. مدینه شهر اشرف خلائق است، شهر حبیب خداست، انسانی که در معراج، جبرئیل امین را گذاشت و او از مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله درماند. او به اندازه «قاب قوسین أو ادنی» نزدیک و نزدیکتر شد، به افق اعلی رسید، اسم اعظم الهی را دریافت کرد و صاحب کوثر و شفاعت کبرا شد. مکانت و منزلت او نزد خدا به حدی است که انبیا و مرسلین از اولین تا به آخر و حتی ملائکه مقرب به آن غبطه می‌برند. خدای سبحان تنها در باب او فرمود:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ».

دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست، در اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی خدا احکام دین را بیان می‌فرمود و سنت‌های خویش را ارائه می‌کرد، در این شهر برگزیده خدا با دشمنان به نبرد پرداخت و دین خدا را آشکار نمود، گامهای استوار رسول حق صلی الله علیه و آله در این وادی است. هر جا که زائر پا نهد، جای پای مقدس‌ترین انسان‌هاست لذا باید با کمال آرامش و سکینه قدم گذارد، باید خشوع و وقار سرورِ دو عالم را در خاطره زنده کرد، بزرگمردی که رسوم جاهلیت را برچید و با هدایتهای دلسوزانه خویش راه مستقیم را پیش روی بشر نهاد.

ماه فروماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
 قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد
 وعده دیدار هر کسی به قیامت ليله اسری شب وصال محمد
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد
 عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد
 همچو زمین خواهد، آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد

دو شهر قرآن

خدای سبحان اراده فرمود که جانشینی برای خود در زمین قرار دهد:

ص: ۲۵۴

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) ۵۹۶؛

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم.»

در ادامه به عنوان معیاری کلی، ملاک خلافت را معرفی فرمود. خلافت الهی از آن کسی است که جامع اسماء باشد و از خداوند تمامی اسماء را آموخته باشد:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (۲) ۵۹۷؛

«و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت.»

انسانی که به مقام خلافت نایل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگیهای خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست. خلیفه خدا آینه تمام نمای اوست، او خدا را با تمامی اوصاف و صفاتش نشان می‌دهد، تنها تفاوتی که میان مقام خلافت و خدا وجود دارد، این است که هرچه خلیفه خدا دارد، به اذن الهی دارد. برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. تنها اوست که کاملترین انسان‌ها بلکه موجودات روی زمین است؛ بنابراین شهری که آرامگاه پیامبر است، بهره‌ای از خلافت الهی داشته، اوصاف حق در آن نمایان است.

با نگاهی دیگر، غور در بیکرانه عمق آیات ما را به نتیجه زیبایی می‌رساند. خداوند کسانی را محل حب خویش قرار داده است؛ اهل احسان محبوب خدایند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، (۳) ۵۹۸ خداوند پاکان را دوست دارد: «يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، (۴) ۵۹۹ خداوند حبی نسبت به متقین دارد. «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، (۵) ۶۰۰ کسی که صبر پیشه کند حب خدا را دریافت کرده است: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، (۶) ۶۰۱ اهل توکل متعلق حب خدایند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، (۷) ۶۰۲ کسی که اهل قسط و داد باشد محبوب خداست: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، (۸) ۶۰۳ اگر کسی در راه حق و برای احیای دین خدا به جنگ برخیزد حب خدا را برای

۱- . بقره: ۳۰

۲- . بقره: ۳۱

۳- . بقره: ۱۹۵

۴- . بقره: ۲۲۲

۵- . آل عمران: ۷۶

۶- . آل عمران: ۱۴۶

۷- . آل عمران: ۱۵۹

۸- . مائده: ۴۲

ص: ۲۵۵

خویش خریده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ» (۱) ۶۰۴ و تبعیت از اوامر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حب الهی را در پی دارد: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ». (۲) ۶۰۵

حال اگر مجموعه اوصاف پیش گفته در یک انسان جمع باشد، طبعاً او محبوب خداست و اگر انسانی یافت شود که به لحاظ احسان، طهارت، تقوا، صبر، توکل، عدالت، جهاد و تسلیم، در اوج باشد و قله‌های عظمت، شکوه و کمال انسانی را به خود اختصاص داده باشد، او در اوج محبوبیت خداست. به بیان دیگر او محبوب‌ترین انسانهای روی زمین نزد خداست و خدای سبحان بیش از همه به او عشق می‌رود. چنین انسانی در عالم هستی وجود دارد، این وجود شریف و نازنین کسی نیست جز ختم رسل، حبیب خدا و صاحب آخرین کتاب آسمانی؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین حال که به سر خلافت الهی نایل شده است، محبوب‌ترین خلاق نزد اوست.

وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابعادی دارد که مهمترین آن پیوند و نسبت ایشان با قرآن کریم است.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» (۳) ۶۰۶؛

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.»

از طرف دیگر قرآن هم ربط و نسبتی وثیق با مدینه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«افتتحت القرى بالسيف وافتتحت المدينة بالقرآن» (۴) ۶۰۷؛

«آبادی‌ها با شمشیر فتح شد ولی مدینه با قرآن.»

بنابراین اگر رسول خاتم صلی الله علیه و آله با قرآن پیوند دارد و اگر قرآن ارتباطی با مدینه، می‌توان گفت که مدینه، شهر قرآن است.

سه) وادی پاک

مدینه آلودگی‌ها را از انسان دور می‌کند. این شهر نورانی آتش را محو می‌سازد، شهر

۱- . صف: ۴

۲- . آل عمران: ۳۱

۳- . انسان: ۲۳

۴- . کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۳۴۸۰۳

ص: ۲۵۶

پیامبر صلی الله علیه و آله زائران خویش را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، آنها را پاک می گرداند و آنها را از پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها می رهاند.

گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از ائید باز می گشتند، در میان آنها در رابطه با منافقان انشعاب و تفرقه ایجاد شد، گروهی می گفتند: «آنها را بکشید» و گروهی دیگر مخالفت می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انها طیبه تنفی الخبث کما تنفی النهار خبث الفضة». (۱) ۶۰۸

«مدینه پاک است، پلیدی‌ها را می زداید آنگونه که آتش چرکهای نقره را».

از این رو مدینه شهر پاک و پاکان است. باید به آنجا با طهارت وارد شد، با طهارت ظاهری و باطنی نماز گزارد و با خدا به راز و نیاز پرداخت و به او گفت:

«يَا صَبْرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ وَيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ اكْشِفْ هَمِّي وَ غَمِّي وَ كَرْبِي كَمَا كَشَفْتَ عَن نَّبِيِّكَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ كَرْبَهُ وَ كَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فِي هَذَا الْمَكَانِ». (۲) ۶۰۹

«ای فریادرس گرفتاران، ای پاسخ دهنده دعای بیچارگان، اندوه و غم و ناراحتی مرا بزدای، آنگونه که از پیامبرت اندوه و غم و گرفتاری را زدودی و در این مکان از هراس دشمن او را کفایت کردی».

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۷۶، روایت ۴۳۱۳

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، روایت ۱

ص: ۲۵۸

فصل یازدهم: فضائل مسجد النبی (ص)

اشاره

فصل یازدهم

فضائل مسجد النبی صلی الله علیه و آله

ص: ۲۶۰

مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته شد. این مسجد نخست با خشت و در ابعادی نسبتاً کوچک بنا شد. چون مسلمانان زیاد شدند، آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که فضای مسجد افزوده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و دستور داد بر آن افزودند و مسجد را از یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان زیاد شدند و گفتند: ای رسول الله! کاش دستور می‌دادید مسجد را بزرگ کنند. پیامبر نیز دستور داد تا دیوار آن را با دو ردیف خشت بنا کردند، سپس گرما بر آنان چیره شد. از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند تا دستور دهد سایبانی بر مسجد زنند، ایشان هم دستور داد تا ستون‌هایی از تنه درخت خرما برپا کردند و سپس چوبهای پهن با شاخه بر گهای درخت خرما بر آن افکندند، تا اینکه باران آمد و سقف مسجد چکه کرد. گفتند: ای رسول الله! کاش فرمان دهی سقف مسجد را گل اندود کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مسجد باید سقف و سایبانی همانند سایبان موسی علیه السلام داشته باشد. مسجد النبی به همین وضعیت باقی ماند تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (۱) ۶۱۰ مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی بزرگ و عظمتی رفیع دارد و علاوه بر مسجد کعبه و مسجد ایلیا، یکی از سه مسجد بزرگ روی زمین است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من خرج علی طهر لایرید الا مسجدی هذا ولیصلی فیه کان بمنزله حجه» (۲) ۶۱۱؛

۱- . فروع کافی، ج ۳، ص ۲۹۵، روایت ۱، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۱، روایت ۵۸

۲- . شعب الایمان، ج ۳، ص ۵۰۰، روایت ۴۱۹۱

ص: ۲۶۱

«هر کس با طهارت بیرون شود و قصدی جز آمدن به مسجد مرا نداشته باشد تا در آن نماز بخواند، مانند انجام حج است.»
 بیش از همه نسبت به نماز در مسجد النبی سفارش شده است. گاهی یک نماز در این مسجد معادل هزار نماز در مساجد دیگر- غیر از مسجد الحرام- قرار داده شده (۱) ۶۱۲ و گاهی برابر ده هزار نماز (۲) ۶۱۳ و گاهی نیز به اندازه پنجاه هزار نماز شمرده شده است. (۳) ۶۱۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مسجد خویش فرمود:

«من صَلَّى فِي مَسْجِدِي أَرْبَعِينَ صَلَاةً لَا يَفُوتُهُ صَلَاةٌ كَتَبْتُ لَهُ بِرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ نَجَاةً مِنَ الْعَذَابِ وَ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ» (۴) ۶۱۵؛
 «هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی آنکه حتی یک نماز از او فوت شود، برای او براءت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می شود و از نفاق هم پاک می شود.»

مسجد النبی، زیارت آن و مشاهده قبر نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسراری دارد که به آنها اشاره می شود:

یک دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله

نفوس قدسی هر گاه از بدنهای شریف خویش جدا شوند و به عالم جبروت ارتحال نمایند، تسلط و احاطه آنها بر این جهان به غایت می رسد، امور این عالم بر آنها مکشوف بوده، تصرف و تأثیر و نفوذ در این عالم بر آنها ممکن است، آنها زنده اند و از دست خدای خویش روزی می خورند؛ روزی آنها با خداست: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (۵) ۶۱۶
 هر کس در مقابل قبر آنها بایستد و نزد جسم شریف آنها وقوف کند و در برابر مشاهده نورانی آنان حضور یابد، از فضل آنها بهره مند می شود، این وجودهای نورانی نسبت به زائر

۱- . فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶، روایت ۱۰

۲- . ثواب الاعمال، ص ۵۰، روایت ۱

۳- . سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳، روایت ۱۴۱۳

۴- . مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۳۱۱، روایت ۱۲۵۸۴

۵- . آل عمران: ۱۶۹

ص: ۲۶۲

خویش آگاهی کامل دارند، سؤال‌ها، درخواست‌ها و تقاضاهای آنها را نیک می‌دانند. آنان نسیم رحمت خویش را شامل حال زائر می‌کنند و رشحات انوار خود را بر آنها افاضه می‌فرمایند و نزد خدا برای بخشش گناهان و قضای حاجات شفاعت و وساطت می‌کنند.

آنچه گذشت درباره زیات اولیا و انبیای الهی بود؛ اما زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی ویژه دارد. هرگاه زائر به نزدیک مدینه رسید و چشمانش به دیوارهای شهر مدینه افتاد، باید متوجه باشد که مدینه شهری است که خداوند برای نبی‌ش انتخاب فرمود و هجرت او را به سوی این شهر قرار داد. مدینه شهری است که در آن فرایض و سنن الهی بنیان نهاده شد، تربت پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهر است، زائر هر جا قدم گذارد، جای پای رسول خداست. لذا باید معرفت خویش را به این وجود شریف تکمیل کند و عمل خویش را با هتک حرمت از بین نبرد.

به هنگام زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله باید ایشان را روبه روی خویش ببیند، زائر در این لحظه زیارت زنده می‌کند، اگر به سمت قبر ایشان گام بر می‌دارد، به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله تقرب جسته است، او باید با تمام خضوع و خشوع به مولای خویش سلام کند که فرمود:

«ان الله تعالی وکل بقبره ملکاً یبلغه سلام من سلم علیه من امته» (۱) ۶۱۷؛

«همانا خداوند ملکی را بر قبر نبی‌ش وکیل کرده تا سلام هر یک از افراد امت را به آن بزرگوار برساند.»

کسی که به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برود، همانند آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است؛ از این رو زائر قبر نبی صلی الله علیه و آله، در واقع به دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من حج فزار قبری بعد موتی، کان کمن زارنی فی حیاتی» (۲) ۶۱۸؛

«هر کس حج به جا آورد و پس از مرگ من، مرا زیارت کند، همچون کسی است که در حال حیات من، مرا زیارت کرده است.»

امام صادق علیه السلام به زائران قبر نبی صلی الله علیه و آله تهنیت می‌فرستد. (۳) ۶۱۹ پر واضح است کسی که با

۱- . محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۶

۲- . السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳، روایت ۱۰۲۷۴

۳- . فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، روایت ۳

ص: ۲۶۳

معرفت به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل آید، مجاورت و قرابت او را برای خویش خریده است.

جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت است؛ بنابراین جایگاه زائر او هم در بهشت برین خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سید الشهداء علیه السلام که درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد فرمود:

«يَا بَنِيَّ مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ أَوْ زَارَ أَخَاكَ أَوْ زَارَكَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأُخْلِصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ» (۱) ۶۲۰.

«پسرم، هرکس مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت یا برادرت یا خودت را زیارت کند، بر من حق است که روز قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم.»

همین مضمون در حدیث مشابهی خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است. (۲) ۶۲۱ پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت قول داده است که زائر خویش را از هول و هراس و سختیهای قیامت برهانند و در درجه خویش در قیامت او را همراهی کند.

بنابراین کسی که به دیدار قبر آخرین فرستاده خدا، نور تمام انبیا و اشرف انسانها بار یابد، مجاورت، رضایت و ضمانت او را دریافت کرده است. او نزد خدا منزلتی رفیع یافته، از هراسها و شدائد رهایی می‌یابد. گناهانش پاک شده، در روزی که کسی دادرس انسان نیست، ایشان به فریادش می‌رسد.

(دو) شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت زائر خویش را تضمین کرده است، ایشان فرمود:

«مَنْ أَتَانِي زَائِرًا كُنْتُ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۳) ۶۲۲

«هرکس به زیارت من آید، روز قیامت شفیع او خواهم شد.»

پس عدم درک زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جفای به ایشان و خویشان است. رسول حق صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱- همان، ص ۵۴۸، روایت ۴

۲- همان، ص ۵۷۹، روایت ۲

۳- قرب الاسناد، ص ۶۵، روایت ۲۰۵

ص: ۲۶۴

«مَنْ أَتَى مَكَّةَ حَاجًّا وَلَمْ يَزُرْنِي إِلَى الْمَدِينَةِ جَفَوْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ أَتَانِي زَائِرًا وَجَبْتُ لَهُ شَفَاعَتِي وَمَنْ وَجَبْتُ لَهُ شَفَاعَتِي وَجَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ». (۱) ۶۲۳

«هر کس برای حج به مکه آید و مرا در مدینه زیارت نکند، من هم در روز قیامت بر او جفا می‌کنم و هر که به زیارت من آید، شفاعت او بر من واجب است و شفاعت هر که بر من واجب شود، بهشت بر او واجب است.»

زیارت قبر نبی صلی الله علیه و آله باید با معرفت انجام پذیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله شریف‌ترین خلق خداست، او حبیب الهی است و در معراج تا به آنجا رفعت و منزلت یافت که جبرئیل نتوانست ایشان را همراهی کند، او اسم اعظم الهی است، او صاحب کوثر، شفاعت کبرا و مثل اعلائی حق است.

جایگاه و مکانت او تا بدان حد و پایه است که تمامی رسل و فرشتگان الهی بدان غبطه می‌خورند. علت غایی آفرینش، اوست، رحمتش شامل تمام انسان‌هاست، او از ضمیر تمامی انسان‌ها و نیز زائرانش آگاه است. او حیات ابدی دارد، جود، شفقت و سخاوتش از همه بیشتر است. خداوند او را در قرآنش به این وصف متصف فرموده:

«وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۲) ۶۲۴؛

«و تو راست خلق عظیم.»

آنگاه که عبد مؤمن معرفت خویش را کامل و محکم نمود، قلبش از شوق زیارت سرشار می‌شود. او با سر به زیارت می‌رود؛ چنانکه از عارفان نقل شده است که در راه مکه و مدینه در هر گامی دو رکعت نماز می‌گذارند.

با حبیب خدا باید معامله حب و عشق کرد، اظهار شوق با سرشک اشک است، دیوارهای مسجد را باید بوسه زد، زمین آنرا باید لمس کرد، ظاهر و باطن خویش را با طهارت آراست، با سکینه و وقار آهسته گام برداشت و گامهای خویش را با حمد و تسبیح همراهی نمود، قلب خویش را به چیز دیگری مشغول ننمود و با قلب خاشع، چشم گریان و درک انتظار، ضمیر خویش را متوجه حضرتش نمود و با اضطرار به درگاهش پناه برد که به یقین این دست و این قلب خالی باز نمی‌گردند.

۱- . علل الشرائع، ص ۴۶۰، روایت ۷

۲- . قلم: ۴

ص: ۲۶۶

فصل دوازدهم: فضائل بقیع

اشاره

ص: ۲۶۸

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود. حبّ آنان، حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطاعت آنان، اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خضوع و خشوع در برابر آنان، خضوع و خشوع در برابر جانشین خداست. باید ذکر آنان را در قلب خویش مقیم کرد، نباید از آنان روی گرداند، باید حالت قلبی خویش را تا آخر حفظ کرد و روح خویش را در محضر امامان زنده بقیع حاضر نمود.

درباره مدفن فاطمه زهرا علیها السلام اقوالی است؛ گاهی آنرا در بقیع و گاهی در بیت شریفشان و گاهی میان قبر و منبر معرفی کرده‌اند. امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا بَيْنَ قَبْرِی وَ مِثْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ... لِأَنَّ قَبْرَ فَاطِمَةَ عَلِیْهَا السَّلَامُ بَيْنَ قَبْرِهِ وَ مِثْبَرِهِ وَ قَبْرُهَا رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ». (۱) ۶۲۵

«بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است؛ زیرا قبر فاطمه بین قبر و منبر است و قبر او باغی از باغهای بهشت است.»

احادیث متعددی در این باره وارد شده است (۲) ۶۲۶ که میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باغی از باغهای بهشت است. منبر ایشان در حوض کوثر قرار دارد. در این مکان، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام قرار داشته است، پایه‌های منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت واقع شده‌اند؛ از این رو نماز گزاردن در این محدوده، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است. تمامی این امور واقعیت دارد و نباید در آن شک و تردید روا داشت و اگر انسان چشمی بینا داشته باشد این حقایق را خواهد دید. از امام صادق علیه السلام سؤال شد که هنوز هم باغی از بهشت در این محل وجود دارد؟

امام در پاسخ فرمود:

۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۷، روایت ۱

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۰، روایت ۱۱۳۸؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵، روایت ۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷، ۱۲

ص: ۲۶۹

«نعم انه لو كشف الغطاء لرأيتهم» (۱) ۶۲۷؛

«آری اگر پرده‌ها برداشته شود خواهید دید.»

در بقیع مدفن چهار امام علیهما السلام قرار دارد؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، و امام صادق علیه السلام. همچنین زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله در این آرامگاه آرمیده‌اند.

بدنهای پاک بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای صدر اسلام در بقیع دفن شده است.

زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آنها اشاره می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَارَنِي غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَمُتْ فَقِيرًا». (۲) ۶۲۸

«کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی‌میرد.»

حاجی ای ره‌پوی راه کبریای بدور از کبر و نیرنگ و ریا

ای کفن پوشیده در میقات عشق‌ای حجر بوسیده در میعاد عشق

نغمه لئیک جاری بر لب‌ت ذکر حق راز و نیاز هر شب

نازم آن سعی صفا و مروهات آن طواف هفت دور کعبهات

آن نماز روح‌بخشت در مقام در سخن با صاحب بیت‌الحرام

یعنی ای ربّ و دود دلنواز این منم، بر بسته قامت بر نماز

بنده تزویر و زور و زر نی‌ام‌مست جام باده عرفانی‌ام

دست جان از دهر شستم ای رفیق تا تو را جویم در این بیت عتیق

آمدم تا غسل در زمزم کنم معرفت افزون، جهالت کم کنم

در وقوف مشعر آموزم شعور در منای عشق تو یابم حضور

رمی تندیس بُت اکبر کنم چشم جان از اشک شوق تر کنم

بعد از آن در مسلخ عشق مناذیح قربانی کنم ای آشنا

آری، آری کعبه یعنی عشق و شور حج صراط روشن بزم حضور

کعبه یعنی ثقل سنگین زمین بیت معمور خدا، دار الأمین

آنکه حج را دید، جز حق را ندید نامد از او غیر فعل حق پدید

کتابنامه

بجز قرآن کریم، نهج البلاغه و مفاتیح الجنان.

۱- آملی، سید حیدر، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ه. ش.

۲- آملی، سید حیدر، المحيط الاعظم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳- آملی، سید حیدر، نص النصوص، تهران، توس، ۱۳۶۷.

۴- ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللثالی، مجتبی عراقی (تحقیق)، قم، مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۵- ابن اثیر، مبارک بن مبارک جزری، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ظاهر احمد الداوی (تحقیق)، قم، مؤسسه اسماعیلیان ۱۳۶۷

۵. ش.
- ۶- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، عبدالله محمد درویش (تحقیق)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۷- ابن رازی، احمد بن علی قمی، جامع الاحادیث للقمی، مشهد، حضرة الرضویة المقدسة، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۸- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ه. ش.
- ۹- ابن عربی، محی الدین، انشاء الدوائر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- ابن عربی، محی الدین، تفسیر منسوب به ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۱- ابن عربی، محی الدین، رسائل ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۲- ابن عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۳- ابن فروخ، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۴- ابن فروخ، محمد بن حسن، نور الثقلین، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۵- ابن فناری، حمزه، مصباح الانس، تهران، فجر، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۱۶- ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱- . فروع کافی، ج ۴، ۵۵۴، روایت ۳

۲- . تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸، روایت ۱۵۳

ص: ۲۷۱

۱۷- ابی حنیفه، نعمان بن حمد، دعائم الاسلام، قاهره، ۱۳۸۳ ه. ق.

۱۸- احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۹- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه، رشدی الصالح ملحق (تحقیق). بیروت، دار الاندلس، ۱۴۱۱ ه. ق.

۲۰- اصبهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء، بیروت، دارالفکر، ۱۳۸۷ ه. ق.

۲۱- الدقن، محمد، کعبه و جامه آن از آغاز تا کنون، هادی انصاری (ترجمه و تحقیق)، نشر مشعر، ۱۳۸۳ ه. ش.

۲۲- السید دراج، احمد، الکعبه المشرفه سرّ الارض و وسط الدنيا، قاهره، دار العلم و الثقافه، ۱۴۲۰ ه. ق.

۲۳- امام جعفر صادق علیه السلام، مصباح الشریعہ، تهران، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۴- امام جعفر صادق علیه السلام، منتهی الامال، تهران، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۵- امام حسن عسکری، التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام، قم، موسسه الامام المهدي،

۱۴۰۹ ه. ق.

۲۶- انصاری، عبدالله، شرح منازل السائرين، ملاعبدالرزاق کاشانی (شارح).

۲۷- انصاری، عبدالله، مجموعه رسائل فارسی خواجه عبد الله انصاری، تهران، انتشارات قوس، ۱۳۷۷ ه. ش.

۲۸- انیس، ابراهیم و... المعجم الوسيط، ترکیه، المكتبة الاسلامیة، ۱۹۷۲ م.

۲۹- باسلامه، حسین بن عبدالله، تاریخ الکعبه المعظمه، التهامه، ۱۴۰۲ ه. ق.

۳۰- باسلامه، حسین بن عبدالله، تاریخ عماره مسجد الحرام، التهامه، ۱۴۰۲ ه. ق.

۳۱- برسی، رجب، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۵ ه. ق.

۳۲- بقلی شیرازی، روزبهان، عبهر العاشقین، تهران و پاریس، ۱۳۶۶ ه. ش.

۳۳- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ه. ق.

۳۴- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، احمد محمد شاکر (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث.

۳۵- تمیمی، احمد بن علی، شرح التجلیات الالهیه، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.

۳۶- تمیمی، احمد بن علی، مسند ابن یعلی، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.

۳۷- جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، قم، نشر مشعر، ۱۳۸۲ ه. ش.

ص: ۲۷۲

- ۳۸- جناب‌زادی، سلطان محمد، بیان السعاده، بیروت، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۳۹- جوادی آملی، عبدالله، صهبای حج، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۷ ه. ش.
- ۴۰- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، مصطفی عبد القادر عطا (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۴۱- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۴۲- حسام الدین هندی، علی المتقی، کنز العمال، صفوة السصقا (تصحیح)، بیروت، مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ ه. ق.
- ۴۳- حلی، ابن ادریس، السرائر، قم، مؤسسه‌ی النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۴۴- حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۴۵- حنفی سمرقندی، نصر بن محمد، تنبیه الغافلین، یوسف علی بدیوی (تحقیق)، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۴۶- امام خمینی رحمه الله، روح الله، پرواز در ملکوت.
- ۴۷- امام خمینی رحمه الله، روح الله، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۴۸- امام خمینی رحمه الله، روح الله، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، سید احمد فهری (ترجمه)، تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.
- ۴۹- خالد البرقی، احمد بن محمد، المحاسن، سید مهدی رجایی (تحقیق)، قم، مجمع جهانی اهل البیت، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۵۰- خربوطلی، علی حسنی، تاریخ الکعبه، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۵۱- دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، بیروت، موسسه‌ی الاعلمی، ۱۳۹۸ ه. ق.
- ۵۲- دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، سعید بن بسیونی زغلول (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۵۳- رازی، شیخ نجم الدین، مرصاد العباد، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ه. ش.
- ۵۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۵۵- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، موسسه الامام المهدی (تحقیق)، قم، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۵۶- سراج طوسی، ابو نصر، اللمع، عبد الحلیم محمود و طه عبدالباقی مسرور (تحقیق)، مصر، دار الکتب

ص: ۲۷۳

الحديث، ۱۹۶۰ م.

- ۵۷- سمرقندی، عبد الله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، قاهره، ۱۳۸۹ ه. ق.
- ۵۸- سنائی، احمد بن شعيب، سنن سنائی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۵۹- سهروردی، شهاب الدین، عوارف المعارف، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ه. ش.
- ۶۰- سهیلی، روض الأنف، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۶۱- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۶۲- شبستری، محمود، شرح گلشن راز، لاهیجی (شارح)، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ ه. ش.
- ۶۳- شریف رضی، محمد بن حسین، المجازات النبویه، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۶۴- شنوفی، علی، مکة المكرمة و الکعبة المشرفة، بیروت، بیت الحکمة، ۱۹۸۹ م.
- ۶۵- شیخ صدوق، علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۶۶- شیرازی، صدر الدین، شرح اصول کافی، قم، منشورات الاعلمی، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۶۷- صدوق، علی بن بابویه، امالی، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.
- ۶۸- صدوق، علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، تهران، انتشارات جهان.
- ۶۹- صدوق، علی بن بابویه قمی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، مکتبه الصدوق.
- ۷۰- صدوق، علی بن بابویه، معانی الاخبار، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ ه. ش.
- ۷۱- صدوق، محمد بن علی، الخصال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۷۲- صدوق، محمد بن علی، علل الشرايع، نجف، ۱۳۸۵ ه. ق.
- ۷۳- صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۷۴- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة،
- ۷۵- طبرانی، سلیمان بن احمد، الحدائق الناظره، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۷۶- طبرانی، سلیمان بن احمد، الدروس، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۷۷- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، حمدی عبد المجید السلفی (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۷۸- طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم الاوسط، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ه. ق.

ص: ۲۷۴

- ۷۹- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۸۰- طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۸۱- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، سید احمد حسینی (تحقیق)، تهران، مکتبه نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۸۲- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، ۱۳۹۰ ه. ق.
- ۸۳- عبدالغنی، عارف، تاریخ امراء مکة المکرمة بیروت، دار البشائر، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۸۴- عطار، احمد عبدالغفور، بناء الکعبة علی قواعد ابراهیم، بیروت، ۱۳۹۹ ه. ق.
- ۸۵- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، تهران، المکتبه العلمیه، ۱۳۸۰ ه. ق.
- ۸۶- عین القضاء همدانی، ابوالمعالی، تمهیدات، عقیف عسیران (تصحیح)، تهران، کتابخانه منوچهری
- ۸۷- عین القضاء همدانی، ابوالمعالی، زبده الحقائق، عقیف عسیران (تحقیق)، تهران، دانشگاه تهران.
- ۸۸- فاسی مکی، تقی الدین، شفاء الغرام باخبار بلد الحرام، بیروت، دار الکتب العلمی.
- ۸۹- فاسی مکی، محمد بن احمد حسینی، العقد الثمین، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۹۰- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکة فی قدیم الدهر و حدیثه، عبد الملک بن عبدالله دهیش (تحقیق)، بیروت، دار خضر، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۹۱- فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۹۲- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دارالجلیل.
- ۹۳- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البیضاء، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۹۴- قائدان، اصغر، تاریخ و آثار اسلامی مکة مکرمه و مدینه منوره، قم، نشر مشعر، ۱۳۷۲ ه. ش.
- ۹۵- قزوینی، محمد بن زید، سنن ابن ماجه، ریاض، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۹۶- قشیری، عبد الکریم، ترجمه رساله قشیری، بدیع الزمان فروزانفر (تصحیح)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۹۷- قشیری، عبدالکریم، لطائف الاشارات، مصر، مرکز تحقیق التراث، ۱۹۸۳ م
- ۹۸- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مطبعة النجف الاشرف.
- ۹۹- قیصری، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار.

ص: ۲۷۵

- ۱۰۰- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران، زوآر، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۱۰۱- کُردی مکی، محمد طاهر، التاریخ القویم، بیروت، دار خضر، ۱۴۲۰.
- ۱۰۲- کلاباذی، ابوبکر محمد، التعرف، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱ ه. ش.
- ۱۰۳- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ ه. ق.
- ۱۰۴- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۱۰۵- مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، تهران، مرکز ثقافی اسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۱۰۶- محمدی ری شهری، محمد، الحج و العمرة، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶.
- ۱۰۷- محمدی ری شهری، محمد، برکات سرزمین وحی، قم، مشعر، ۱۳۸۳.
- ۱۰۸- مسعودی، محمد بن رديه، الکعبة المشرفة، بیروت، مطالع الرشید، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۱۰۹- مقدسی، محمد بن عبدالواحد، فضائل بیت المقدس، محمد مطیع الحافظ (تحقیق)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۱۰- مقریزی، عبدالقادر، بناء الکعبة البیت الحرام، بیروت، شركة دارالبشائر الاسلامیه، ۱۴۲۶ ه. ق.
- ۱۱۱- میدی، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷ ه. ش.
- ۱۱۲- نجفی، محمد حسن، جامع المقاصد، بیروت، موسسه مرتضی العالمیه، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۱۱۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، موسسه مرتضی العالمیه، ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۱۱۴- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، مکتبه الصدوق.
- ۱۱۵- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۱۱۶- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹ ه. ش.
- ۱۱۷- همدانی، ملا عبدالصمد، بحر المعارف، حسین استادولی (تحقیق)، تهران، حکمت، ۱۳۷۴ ه. ش. (۱) ۶۲۹

۱ (۱). مائده: ۸۲

۲ (۱). المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۸۶

۳ (۲). همان

۴ (۱). کشف المحجوب، ص ۴۲۶

۵ (۱). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۲۳

۶ (۲). همان، ص ۲۳۰

۷ (۳). آل عمران: ۹۶

۸ (۴). هود: ۷

۹ (۵). آل عمران: ۹۷

۱۰ (۱). آل عمران: ۹۷

۱۱ (۲). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

- ۱۲ (۳). کشف المحجوب، ص ۴۲۷
- ۱۳ (۱). همان، ص ۴۲۲
- ۱۴ (۲). همان، ص ۴۲۴
- ۱۵ (۳). همان
- ۱۶ (۴). بقره: ۱۹۷
- ۱۷ (۱). کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۹
- ۱۸ (۲). همان، ج ۶، ص ۳۷۱
- ۱۹ (۱). سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۵، روایت ۸۱۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۲۷، روایت ۱۱۴
- ۲۰ (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- ۲۱ (۱). الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۶۳، روایت ۳
- ۲۲ (۲). تنبيه الغافلین، ص ۴۸۹، روایت ۶۰
- ۲۳ (۳). فقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، روایت ۲۲۸۷
- ۲۴ (۱). المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۸
- ۲۵ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹
- ۲۶ (۳). ثواب الاعمال، ص ۷۳
- ۲۷ (۴). المعجم الكبير للطبرانی، ج ۳، ص ۱۳۵، روایت ۲۹۱۰
- ۲۸ (۱). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۳
- ۲۹ (۲). همان
- ۳۰ (۳). المحاسن، ج ۱، ص ۶۴
- ۳۱ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸
- ۳۲ (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۱، روایت ۱۵۳۴
- ۳۳ (۱). الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰
- ۳۴ (۲). آل عمران: ۹۷
- ۳۵ (۳). حج: ۲۷
- ۳۶ (۴). بقره: ۱۲۵
- ۳۷ (۵). توبه: ۳
- ۳۸ (۶). حج: ۲۸
- ۳۹ (۱). امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲
- ۴۰ (۲). الخصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷
- ۴۱ (۳). مفاتیح الجنان، دعاهاى هر روز ماه مبارک رمضان
- ۴۲ (۴). سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳
- ۴۳ (۵). تنبيه الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸
- ۴۴ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۶۲۰، روایت ۳۲۱۴

- ۴۵ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴، روایت ۷۱
- ۴۶ (۳). خصال، ج ۲، ص ۶۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۶، روایت ۴۶۶۶
- ۴۷ (۴). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- ۴۸ (۱). معانی الاخبار، ص ۴۰۷، روایت ۸۵
- ۴۹ (۲). الفردوس، ج ۲، ص ۱۴۹، روایت ۲۷۶۱
- ۵۰ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸
- ۵۱ (۴). ثواب الاعمال، ص ۷۱، روایت ۶؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۴، روایت ۲۱
- ۵۲ (۱). بحار الانوار ج ۹۹ ص ۸ روایت ۱۸
- ۵۳ (۲). الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۵ روایت ۱۰۳۵
- ۵۴ (۳). حج ۲۷ و ۲۸
- ۵۵ (۱). کشف الاسرار ج ۶ ص ۳۶۲
- ۵۶ (۲). بیان السعاده ج ۳ ص ۷۴
- ۵۷ (۳). لطائف الاشارات ج ۲ ص ۵۴۰
- ۵۸ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲
- ۵۹ (۱). همان، ص ۲۵۴
- ۶۰ (۲). الجعفریات، ص ۶۵
- ۶۱ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۵
- ۶۲ (۲). الاحتجاج للطبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶، روایت ۳۲
- ۶۳ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، روایت ۱؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۸، روایت ۱۸۰۵
- ۶۴ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۳، روایت ۵
- ۶۵ (۵). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، روایت ۶۳
- ۶۶ (۱). اعراف: ۹۶
- ۶۷ (۱). الفردوس، ج ۲، ص ۱۳۰، روایت ۲۶۶۴
- ۶۸ (۲). صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۵۳، روایت ۱۴۴۹
- ۶۹ (۳). بقره: ۲۰۳
- ۷۰ (۴). المیزان، ج ۲، ص ۸۲
- ۷۱ (۵). المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۰۹، روایت ۱۶۱۲
- ۷۲ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴
- ۷۳ (۲). همان، ص ۵۴۱
- ۷۴ (۳). همان، ص ۲۵۲
- ۷۵ (۱). المستدرک، ج ۲، ص ۸
- ۷۶ (۲). جعفریات، ص ۶۶
- ۷۷ (۳). طه: ۱۰۹

- ۷۸ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۷، روایت ۲۰۸
- ۷۹ (۲). نور: ۳۵
- ۸۰ (۳). زمر: ۶۹
- ۸۱ (۴). مائده: ۱۵، ۴۴ و ۴۶
- ۸۲ (۵). حدید: ۱۹
- ۸۳ (۶). زمر: ۲۲
- ۸۴ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۱، روایت ۳
- ۸۵ (۲). الخصال، ص ۶۰، روایت ۸۱
- ۸۶ (۳). همان، ص ۱۱۷، روایت ۱۰۱
- ۸۷ (۴). همان، ص ۲۱۵، روایت ۱۷
- ۸۸ (۵). همان، ص ۲۸۳، روایت ۳۰
- ۸۹ (۶). همان، ص ۴۴۵، روایت ۴۳
- ۹۰ (۷). همان، ص ۵۱۶، روایت ۳
- ۹۱ (۸). همان، ص ۵۴۸، روایت ۲۹
- ۹۲ (۹). همان، ص ۵۷۱، روایت ۳
- ۹۳ (۱۰). فقیه، ج ۲، ص ۲۱۷، روایت ۲۲۱۳
- ۹۴ (۱۱). همان
- ۹۵ (۱). همان
- ۹۶ (۲). همان
- ۹۷ (۳). علل الشرائع، ص ۴۰۵، روایت ۶
- ۹۸ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱
- ۹۹ (۱). کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۱۳، روایت ۳۴۷۱۸
- ۱۰۰ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، روایت ۱
- ۱۰۱ (۳). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲
- ۱۰۲ (۱). حج: ۲۶
- ۱۰۳ (۲). فقیه، ج ۱، ص ۲۲۹، روایت ۶۷۳
- ۱۰۴ (۳). روم: ۱۱
- ۱۰۵ (۴). سجده: ۵
- ۱۰۶ (۵). هود: ۷
- ۱۰۷ (۱). فصلت: ۱۱
- ۱۰۸ (۲). نازعات: ۳۰
- ۱۰۹ (۳). ر. ک: الکعبه مرکز العالم، ص ۱۳۹-۲۱۵؛ الکعبه المشرفة، سره الارض ووسط الدنيا، ص ۲۱-۳۵؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱-۷۵

- ۱۱۰ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۳، روایت ۲
- ۱۱۱ (۵). همان، روایت ۳
- ۱۱۲ (۶). همان، روایت ۱
- ۱۱۳ (۱). اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۲
- ۱۱۴ (۲). ر. ک: تاریخ الکعبة المعظمة؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۴-۸۳؛ تاریخ عماره مسجد الحرام؛ بناء الکعبة علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبة؛ الکعبة المشرفة؛ بناء الکعبة البيت الحرام؛ مکه المکرمة والکعبة المشرفة؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۳-۴۸
- ۱۱۵ (۱). مائده: ۹۷
- ۱۱۶ (۲). مائده: ۹۵
- ۱۱۷ (۳). فقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، روایت ۲۱۱۰
- ۱۱۸ (۴). امالی صدوق، ص ۱۶۶
- ۱۱۹ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۰
- ۱۲۰ (۲). حج: ۲۹
- ۱۲۱ (۳). حج: ۳۳
- ۱۲۲ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، روایت ۵
- ۱۲۳ (۵). همان، روایت ۶
- ۱۲۴ (۱). علل الشرایع، ص ۳۹۹، روایت ۵
- ۱۲۵ (۲). التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۵۸
- ۱۲۶ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹
- ۱۲۷ (۴). بیان السعادة، ج ۳، ص ۷۴؛ کشف الأسرار، ج ۶، ص ۳۶۴؛ لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۵۴۰؛ تفسیر منسوب به ابن عربی، ج ۲، ص ۵۷
- ۱۲۸ (۱). آل عمران: ۹۶
- ۱۲۹ (۲). علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۹۷
- ۱۳۰ (۱). طور: ۱-۴
- ۱۳۱ (۲). بیان السعادة، ج ۴، ص ۱۱۷
- ۱۳۲ (۱). کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۸
- ۱۳۳ (۲). همان، ج ۹، ص ۳۳۳
- ۱۳۴ (۱). بقره: ۱۵۶
- ۱۳۵ (۲). مائده: ۱۸
- ۱۳۶ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۶
- ۱۳۷ (۲). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۰
- ۱۳۸ (۱). همان، ص ۴۶۹
- ۱۳۹ (۲). توبه: ۱

- ۱۴۰ (۳). تفسیر قمی، ص ۲۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵
- ۱۴۱ (۴). زمر: ۶۹
- ۱۴۲ (۱). معانی الاخبار، ص ۱۱۸
- ۱۴۳ (۲). آل عمران: ۳۳
- ۱۴۴ (۱). همان، ص ۱۱۹
- ۱۴۵ (۲). مستدرک، ج ۲، ص ۹
- ۱۴۶ (۱). محجۀ البیضاء، ص ۱۵۴، حدیث ۴
- ۱۴۷ (۲). به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷۴
- ۱۴۸ (۳). بقره: ۱۸۶
- ۱۴۹ (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۳۰
- ۱۵۰ (۲). الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۱، روایت ۹۳۲۰
- ۱۵۱ محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.
- ۱۵۲ (۳). المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۵، روایت ۲۰۰
- ۱۵۳ (۴). السنن الکبری، ج ۳، ص ۵۰۲، روایت ۶۴۶۰
- ۱۵۴ (۱). المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۹
- ۱۵۵ (۲). همان، ص ۱۴۵، روایت ۱۰۲
- ۱۵۶ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۱، روایت ۶
- ۱۵۷ (۴). همان، ص ۲۴۰
- ۱۵۸ (۵). یوسف: ۲۴
- ۱۵۹ (۶). طه: ۱۰
- ۱۶۰ (۱). نجم: ۱۸
- ۱۶۱ (۲). انعام: ۷۵
- ۱۶۲ (۱). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۷۸-۵۸۲
- ۱۶۳ (۲). جائیه: ۱۳
- ۱۶۴ (۳). بقره: ۲۹
- ۱۶۵ (۱). فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۸۵
- ۱۶۶ (۲). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، مناجات نامه
- ۱۶۷ (۱). اسرار الشریعۀ و اطوار الطریقۀ و انوار الحقیقۀ، ص ۲۲۹
- ۱۶۸ (۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶
- ۱۶۹ (۱). المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲
- ۱۷۰ (۲). فقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲؛ المحاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱
- ۱۷۱ (۳). اسرار الشریعۀ و اطوار الطریقۀ و انوار الحقیقۀ، ص ۲۳۱
- ۱۷۲ (۱). شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص ۶۸

- ۱۷۳ (۲). انفال: ۱۷
- ۱۷۴ (۱). صفات: ۱۸۰
- ۱۷۵ (۲). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۲۵
- ۱۷۶ (۳). نص النصوص، ص ۱۷۴
- ۱۷۷ (۴). فجر: ۲۷-۳۰
- ۱۷۸ (۱). كهف: ۱۴
- ۱۷۹ (۲). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۲۶
- ۱۸۰ (۱). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۷۸۰
- ۱۸۱ (۲). شوری: ۱۱
- ۱۸۲ (۳). اللمع، ص ۱۵۶-۱۵۸
- ۱۸۳ (۱). همان، ص ۱۵۹
- ۱۸۴ (۲). فقیه، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۳۱۱۰
- ۱۸۵ (۳). بحار الأنوار، ج ۶، ص ۸۴
- ۱۸۶ (۱). بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲
- ۱۸۷ (۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶
- ۱۸۸ (۱). ق: ۳۷
- ۱۸۹ (۲). انشاق: ۶
- ۱۹۰ (۱). طه: ۱۲
- ۱۹۱ (۲). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۳
- ۱۹۲ (۱). طه: ۱۲
- ۱۹۳ (۲). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۳
- ۱۹۴ (۱). زمر: ۳
- ۱۹۵ (۲). پرواز در ملکوت، ص ۷۸
- ۱۹۶ (۱). نساء: ۱۰۰
- ۱۹۷ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۳۲۵، روایت ۲۵۷۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۲، روایت ۵۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۷، روایت ۷
- ۱۹۸ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۳، روایت ۲۱؛ علل الشرائع، ص ۴۱۶، روایت ۲
- ۱۹۹ (۲). عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۳۵
- ۲۰۰ (۱). محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۳۵، روایت ۱۲۱
- ۲۰۱ (۲). علل الشرایع، ص ۴۱۸، روایت ۴
- ۲۰۲ (۳). بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴
- ۲۰۳ (۱). هود: ۷۵
- ۲۰۴ (۲). مریم: ۴۱
- ۲۰۵ (۳). بقره: ۱۲۴

- ۲۰۶ (۴). انبیاء: ۵۷
- ۲۰۷ (۵). انعام: ۷۵
- ۲۰۸ (۶). صافات: ۱۰۹
- ۲۰۹ (۷). کشف المحجوب، ص ۴۲۴
- ۲۱۰ (۱). انفال: ۲۴
- ۲۱۱ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۹۳، روایت ۶۱۲۵
- ۲۱۲ (۲). السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۲۲ و ۹۰۲۰
- ۲۱۳ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، روایت ۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۸، روایت ۱۸۰؛ الفردوس، ج ۳، ص ۶۱۴، ۵۹۱۸
- ۲۱۴ (۲). فقیه، ج ۲، ص ۲۲۱، روایت ۲۲۳۵
- ۲۱۵ (۳). الرحمن: ۶
- ۲۱۶ (۴). نور: ۴۱
- ۲۱۷ (۵). بقره: ۷۴
- ۲۱۸ (۶). رعد: ۱۳
- ۲۱۹ (۱). جمعه: ۱
- ۲۲۰ (۲). سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۱۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱
- ۲۲۱ (۳). فقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، روایت ۲۱۴۰
- ۲۲۲ (۱). علل الشرایع، ص ۲۳۵، روایت ۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۳۴، روایت ۲۴۷
- ۲۲۳ (۲). الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۲۷
- ۲۲۴ (۳). التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۵۰، روایت ۲۲۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۳؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ۶۸۸، روایت ۲۹۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۶۲، روایت ۱۷۵۵؛ فقیه، ج ۲، ص ۳۲۶، روایت ۲۵۵۸
- ۲۲۵ (۱). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۸۰۹-۸۱۲
- ۲۲۶ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۵، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۱، روایت ۳۰۰ و ص ۲۸۴، روایت ۹۶۷
- ۲۲۷ (۱). به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹
- ۲۲۸ (۱). نازعات: ۲۶
- ۲۲۹ (۲). یوسف: ۱۱۱
- ۲۳۰ (۳). نور: ۴۴
- ۲۳۱ (۴). آل عمران: ۱۳
- ۲۳۲ (۵). حشر: ۲
- ۲۳۳ (۶). مفردات، ص ۳۲۰
- ۲۳۴ (۱). توبه: ۳۸
- ۲۳۵ (۲). حدید: ۲۷
- ۲۳۶ (۳). قصص: ۷۷

- ۲۳۷ (۱) زمر: ۲۲
- ۲۳۸ (۲) کشف المحجوب، ص ۴۲۹
- ۲۳۹ (۳) طه: ۱۲
- ۲۴۰ (۱) بقره: ۱۳۸
- ۲۴۱ (۲) اعراف: ۲۶
- ۲۴۲ (۱) انعام: ۹۴
- ۲۴۳ (۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱ و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۵۹
- ۲۴۴ (۱) حجرات: ۱۱
- ۲۴۵ (۲) ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۷۶۲
- ۲۴۶ (۱) همان
- ۲۴۷ (۲) خصال صدوق، باب ۴، حدیث ۳۱
- ۲۴۸ (۱) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷
- ۲۴۹ (۲) منتهی الامال، باب ۹، فصل ۲، روایت ۷
- ۲۵۰ (۳) شرح منازل السائرین، ص ۱۳-۱۵
- ۲۵۱ (۱) ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۱۲
- ۲۵۲ (۱) همان، ص ۵۸۳-۵۸۵
- ۲۵۳ (۲) شعراء: ۱۰۱ و ۱۰۲
- ۲۵۴ (۳) توبه: ۱۰۸
- ۲۵۵ (۱) مائده: ۹۵
- ۲۵۶ (۱) کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷
- ۲۵۷ (۲) لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹
- ۲۵۸ (۳) مائده: ۹۶
- ۲۵۹ (۴) لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹
- ۲۶۰ (۱) ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹
- ۲۶۱ (۲) قصص: ۶۰
- ۲۶۲ (۳) طه: ۷۳
- ۲۶۳ (۴) ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹
- ۲۶۴ (۱) فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹
- ۲۶۵ (۲) فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲
- ۲۶۶ (۱) زمر: ۷۵
- ۲۶۷ (۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲
- ۲۶۸ (۲) تحریم: ۶
- ۲۶۹ (۳) صافات: ۱۶۴

- ۲۷۰ (۴). فجر: ۲۲ و ۲۳
- ۲۷۱ (۵). بقره: ۳۰
- ۲۷۲ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۲
- ۲۷۳ (۲). همان، ص ۴۱۲، روایت ۵
- ۲۷۴ محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.
- ۲۷۵ (۱). همان
- ۲۷۶ (۲). تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸
- ۲۷۷ (۱). فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۱ و ۲۴۶
- ۲۷۸ (۲). شرح التجلیات الالهیه، ص ۱۷۷
- ۲۷۹ (۳). فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۵۵
- ۲۸۰ (۱). همان، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شرح التجلیات الالهیه، ص ۲۹۱
- ۲۸۱ (۲). ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۰۳-۵۰۸
- ۲۸۲ (۳). کشف المحجوب، ص ۳۷۴
- ۲۸۳ (۱). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۲
- ۲۸۴ (۲). مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه
- ۲۸۵ (۳). همان
- ۲۸۶ (۱). ترجمه رساله قشیری، ص ۲۸۵
- ۲۸۷ (۱). انفال: ۲۴
- ۲۸۸ (۱). فرازی از دعای کمیل
- ۲۸۹ (۲). بقره: ۲۹
- ۲۹۰ (۳). حجر: ۸۷
- ۲۹۱ (۴). لقمان: ۲۷
- ۲۹۲ (۱). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰
- ۲۹۳ (۲). نوح: ۱۴
- ۲۹۴ (۳). همان، ص ۲۴۳
- ۲۹۵ (۴). ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۵۲
- ۲۹۶ (۵). المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۰، روایت ۱۶۸۶ و ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۳۰۵۶؛ سنن الدرمی، ج ۱، ص ۴۷۲، روایت ۱۷۹۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸، روایت ۹۲۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۹۶۰
- ۲۹۷ (۱). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۷
- ۲۹۸ (۲). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۰
- ۲۹۹ (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۴
- ۳۰۰ (۴). مصباح الانس، ص ۲۸۴-۲۹۱

- ۳۰۱ (۵). آل عمران: ۱۴
- ۳۰۲ (۶). بقره: ۲۰۰
- ۳۰۳ (۱). بقره: ۲۰۱
- ۳۰۴ (۲). حشر: ۲۲-۲۴
- ۳۰۵ (۱). نجم: ۹-۱۷
- ۳۰۶ (۲). مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۲۸
- ۳۰۷ (۱) نوح ۱۴
- ۳۰۸ (۲) مرصاد العباد ص ۱۹۴ و ۱۹۸
- ۳۰۹ (۳) زمر ۲۲
- ۳۱۰ (۴) مجادله ۲۲
- ۳۱۱ (۵) یوسف ۳۰
- ۳۱۲ (۶) نجم ۱۱
- ۳۱۳ (۷) بقره ۳۱
- ۳۱۴ (۱). اسراء: ۷۰
- ۳۱۵ (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۳۹؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۵
- ۳۱۶ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶
- ۳۱۷ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰
- ۳۱۸ (۱). سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۲۶
- ۳۱۹ (۲). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، روایت ۹۳
- ۳۲۰ (۳). مائده: ۶۵
- ۳۲۱ (۴). توبه: ۲۱
- ۳۲۲ (۵). آل عمران: ۱۸۵
- ۳۲۳ (۶). معارج: ۳۵
- ۳۲۴ (۱). الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۹۴، روایت ۱۳
- ۳۲۵ (۲). همان، ص ۱۹۴، روایت ۱۷
- ۳۲۶ (۱). بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰
- ۳۲۷ (۲). علل الشرائع، ص ۴۲۶، روایت ۷
- ۳۲۸ (۳). همان
- ۳۲۹ (۱). آل عمران: ۱۰۵-۱۰۶
- ۳۳۰ (۱). المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۵، روایت ۱۶۷۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۹۲۲۱
- ۳۳۱ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۴
- ۳۳۲ (۳). مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۱
- ۳۳۳ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۲؛ قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۰

- ۳۳۴ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۱؛ علل الشرایع، ص ۴۲۴، روایت ۲؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱، روایت ۱
- ۳۳۵ (۳). اعراف: ۱۷۲
- ۳۳۶ (۴). المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶
- ۳۳۷ (۱). فاطر: ۱۵
- ۳۳۸ (۲). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲
- ۳۳۹ (۳). المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶
- ۳۴۰ (۴). شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت ۱۴
- ۳۴۱ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴
- ۳۴۲ (۱). جامع الاحادیث للقمی، ص ۷۱
- ۳۴۳ (۲). الفردوس، ج ۲، ص ۱۵۹، روایت ۲۸۰۸؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۱، روایت ۷۵؛ محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳
- ۳۴۴ (۳). المجازات النبویة، ص ۴۴۴، روایت ۳۶۱
- ۳۴۵ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، روایت ۴؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۴۲، روایت ۲۳۰۲
- ۳۴۶ (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۸، روایت ۱۷۸۹۰
- ۳۴۷ (۳). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۴۰
- ۳۴۸ (۱). همان، ص ۸۱۸
- ۳۴۹ (۱). بقره: ۲۵۷
- ۳۵۰ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۲، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۱، روایت ۳۲۹
- ۳۵۱ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۵
- ۳۵۲ (۱). همان، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۳
- ۳۵۳ (۲). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۱۲
- ۳۵۴ (۳). الفردوس، ج ۴، ص ۹۴، روایت ۶۲۹۲
- ۳۵۵ (۱). اخبار مکة للزرقي، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹
- ۳۵۶ (۲). المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۵۴، روایت ۱۱۸۷۳
- ۳۵۷ (۱). اخبار مکة للزرقي، ج ۱، ص ۳۵۰
- ۳۵۸ (۱). بقره: ۳۷
- ۳۵۹ (۲). المیزان، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۳۶۰ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵
- ۳۶۱ (۱). فاطر: ۱۵
- ۳۶۲ (۱). المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴
- ۳۶۳ (۲). مفردات، ص ۳۸۳
- ۳۶۴ (۳). سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸
- ۳۶۵ (۴). مرصاد العباد، ص ۱۱۵
- ۳۶۶ (۵). آل عمران: ۲۰

- ۳۶۷ (۶). شرح منازل السائرین، ص ۱۲۹ - ۱۳۱
- ۳۶۸ (۱). علق: ۶-۷
- ۳۶۹ (۲). گلستان، ص ۱۷۹
- ۳۷۰ (۳). بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸۳
- ۳۷۱ (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۳۶۸
- ۳۷۲ (۲). طه: ۱۱۱
- ۳۷۳ (۱). ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۱۴۹
- ۳۷۴ (۲). سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳
- ۳۷۵ (۳). بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹
- ۳۷۶ (۱). طه: ۱۴
- ۳۷۷ (۲). رعد: ۲۸
- ۳۷۸ (۳). چهل حدیث، ص ۴۳۱
- ۳۷۹ (۱). همان، ص ۴۳۴ - ۴۳۷
- ۳۸۰ (۱). منازل السائرین، ص ۲۱۶
- ۳۸۱ (۲). صافات: ۱۰۲
- ۳۸۲ (۳). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶۷
- ۳۸۳ (۱). کشف المحجوب، ص ۳۸۶
- ۳۸۴ (۲). همان، ص ۳۸۷
- ۳۸۵ (۳). خلاصه شرح تعرف، ص ۳۹۱
- ۳۸۶ (۴). همان، ص ۳۹۲
- ۳۸۷ (۱). بقره: ۱۲۵
- ۳۸۸ (۱). بقره: ۱۲۵
- ۳۸۹ (۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۸
- ۳۹۰ (۱). کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۳۹۱ (۲). بقره: ۲۵۷
- ۳۹۲ (۳). آل عمران: ۲۳
- ۳۹۳ (۴). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۳
- ۳۹۴ (۱). التهذیب، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۶؛ فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۷
- ۳۹۵ (۲). عوارف المعارف، ص ۲۹۳ - ۲۹۶
- ۳۹۶ (۱). مصباح الشریعه، ص ۴۷
- ۳۹۷ (۲). فقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۸
- ۳۹۸ (۳). تغابن: ۹
- ۳۹۹ (۱). رعد: ۳۹

- ۴۰۰ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴، روایت ۳؛ علل الشرایع، ص ۴۳۳، روایت ۲؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴
- ۴۰۱ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، روایت ۵
- ۴۰۲ (۲). قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۲
- ۴۰۳ (۳). بقره: ۱۲۴
- ۴۰۴ (۱). بقره: ۱۲۵
- ۴۰۵ (۲). حج: ۲۶
- ۴۰۶ (۳). بقره: ۱۲۷
- ۴۰۷ (۴). بقره: ۱۳۱
- ۴۰۸ (۵). بقره: ۱۲۴
- ۴۰۹ (۶). هود: ۷۵
- ۴۱۰ (۷). انبیاء: ۵۷-۵۸
- ۴۱۱ (۸). نساء: ۱۲۵
- ۴۱۲ محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، اجلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.
- ۴۱۳ (۹). انعام: ۷۸
- ۴۱۴ (۱). ممتحنه: ۴
- ۴۱۵ (۲). انبیاء: ۶
- ۴۱۶ (۳). صافات: ۱۰۳
- ۴۱۷ (۴). صافات: ۱۰۹
- ۴۱۸ (۵). ابراهیم: ۳۷
- ۴۱۹ (۶). مریم: ۴۸
- ۴۲۰ (۷). بقره: ۱۲۹
- ۴۲۱ (۸). ذاریات: ۲۴
- ۴۲۲ (۹). انعام: ۷۵
- ۴۲۳ (۱). بقره: ۱۳۲
- ۴۲۴ (۲). مریم: ۴۲
- ۴۲۵ (۳). نحل: ۱۲۱
- ۴۲۶ (۴). شعرا: ۷۸-۸۲
- ۴۲۷ (۵). مریم: ۴۱
- ۴۲۸ (۶). بقره: ۱۳۰
- ۴۲۹ (۷). بقره: ۱۳۰
- ۴۳۰ (۸). نجم: ۳۷
- ۴۳۱ (۹). آل عمران: ۶۷
- ۴۳۲ (۱). حج: ۲۷

- ۴۳۳ (۲). انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳
- ۴۳۴ (۳). انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳
- ۴۳۵ (۴). بقره: ۱۲۵
- ۴۳۶ (۵). بقره: ۱۳۲
- ۴۳۷ (۶). نحل: ۱۲۳
- ۴۳۸ (۷). نحل: ۱۲۰
- ۴۳۹ (۸). نحل: ۱۲۰
- ۴۴۰ (۹). نحل: ۱۲۲
- ۴۴۱ (۱۰). نحل: ۱۲۰
- ۴۴۲ (۱۱). نحل: ۱۲۳
- ۴۴۳ (۱). بقره: ۱۲۶
- ۴۴۴ (۱) بحار انوار ج ۱۲ ص ۱۰۷ علل الشرائع ص ۴۲۳ روایت ۱
- ۴۴۵ (۲) ذاریات ۵۰
- ۴۴۶ (۳) ترجمه فتوحات باب ۷۲۷۰ ص ۸۵۴
- ۴۴۷ (۴) انفال ۲۴
- ۴۴۸ (۱) بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴
- ۴۴۹ (۲). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۱
- ۴۵۰ (۳). شرح منازل السائرين، ص ۲۰۰
- ۴۵۱ (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۲۵۹
- ۴۵۲ (۲). بقره: ۱۵۶
- ۴۵۳ (۱). مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۸۱
- ۴۵۴ (۲). بقره: ۲۵۹
- ۴۵۵ (۳). ترجمه فتوحات، باب ۷۰-۷۲، ص ۶۷۱
- ۴۵۶ (۴). اسراء: ۱۱۰
- ۴۵۷ (۱). نساء: ۷۷
- ۴۵۸ (۲). غافر: ۳۹
- ۴۵۹ (۱). بقره: ۲۶۲
- ۴۶۰ (۲). اعراف: ۵۶
- ۴۶۱ (۳). مصباح الهدایة، ص ۲۹۵
- ۴۶۲ (۴). محججه البيضاء، ج ۲، ص ۲۰۳
- ۴۶۳ (۱). فصلت: ۵۳
- ۴۶۴ (۲). ق: ۱۷
- ۴۶۵ (۱). بقره: ۷۴

- ۴۶۶ (۲) . فاطر: ۲۸
- ۴۶۷ (۳) . بقره: ۷۴
- ۴۶۸ (۱) . انبیا: ۳۰
- ۴۶۹ (۲) . حجر: ۷۴
- ۴۷۰ (۳) . اسراء: ۵۰
- ۴۷۱ (۱) . اسراء: ۴۴
- ۴۷۲ (۲) . تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۲، روایت ۱۸۲۵۹
- ۴۷۳ (۱) . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۱، روایت ۱
- ۴۷۴ (۲) . ابراهیم: ۳۶
- ۴۷۵ (۳) . مائده: ۱۱۸
- ۴۷۶ (۴) . انبیاء: ۸۳
- ۴۷۷ (۱) . مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۴۷
- ۴۷۸ (۲) . فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۰
- ۴۷۹ (۱) . فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲، روایت ۲
- ۴۸۰ (۱) . الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۹۳
- ۴۸۱ (۲) . فقیه، ج ۲، ص ۱۳۵، روایت ۵۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۴۷، روایت ۵-۱۱
- ۴۸۲ (۳) . فروع کافی، ج ۶، ص ۳۸۷، روایت ۵
- ۴۸۳ (۴) . المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۹، روایت ۲۳۹۶
- ۴۸۴ (۵) . فقه الرضا، ص ۴۶
- ۴۸۵ (۱) . یونس: ۶۲
- ۴۸۶ (۲) . تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۱، روایت ۱۶۵۷
- ۴۸۷ (۳) . حج: ۲۹
- ۴۸۸ (۴) . فقیه، ج ۲، ص ۱۵۴
- ۴۸۹ (۱) . معانی الاخبار، ص ۳۴۰
- ۴۹۰ (۲) . همان
- ۴۹۱ (۳) . فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹
- ۴۹۲ (۱) . بروج: ۲-۳
- ۴۹۳ (۲) . معانی الاخبار، ص ۲۹۸
- ۴۹۴ (۳) . همان
- ۴۹۵ (۴) . همان
- ۴۹۶ (۵) . هود: ۱۰۳
- ۴۹۷ (۱) . کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۷۱۰
- ۴۹۸ (۲) . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴

- ۴۹۹ (۱). نام کوهی در عرفات است که در دامنه آن مسجدی به نام مسجد نمره بنا شده است. به روایتی حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و در آنجا به نماز و عبادت ایستاده است
- ۵۰۰ (۲). المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱
- ۵۰۱ (۱). علل الشرائع، ص ۴۳۶، روایت ۱؛ المحاسن، ج ۲، ص ۶۴، روایت ۱۱۷۹
- ۵۰۲ (۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۵
- ۵۰۳ (۱). شرح منازل السائرین، ص ۱۴۵
- ۵۰۴ (۲). بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲
- ۵۰۵ (۱). عبهر العاشقین، ص ۱۳۱
- ۵۰۶ (۲). مائده: ۵۴
- ۵۰۷ (۱). شرح تعرف، ص ۳۴۵
- ۵۰۸ (۲). ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۵۲
- ۵۰۹ (۳). شرح منازل السائرین، ص ۱۸۵
- ۵۱۰ (۴). الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۸۵
- ۵۱۱ (۵). شرح منازل السائرین، ص ۱۸۷
- ۵۱۲ (۱). مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۱۴۷، روایت ۴۰۹۲؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۴۰
- ۵۱۳ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۲۱۱، روایت ۲۱۸۳
- ۵۱۴ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۴۴
- ۵۱۵ (۱). همان
- ۵۱۶ (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- ۵۱۷ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۳، روایت ۳۸
- ۵۱۸ (۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۴، روایت ۱۱۴۰۸
- ۵۱۹ (۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۴، روایت ۲۹۷۵
- ۵۲۰ (۱). انعام: ۱۲
- ۵۲۱ (۲). مریم: ۹۵
- ۵۲۲ (۳). مؤمنون: ۱۶
- ۵۲۳ (۱). واقعه: ۸۵
- ۵۲۴ (۲). ق: ۱۶
- ۵۲۵ (۳). بقره: ۱۸۶
- ۵۲۶ (۴). انفال: ۲۴
- ۵۲۷ (۱). ذاریات: ۵۶
- ۵۲۸ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰
- ۵۲۹ (۲). امالی صدوق، ص ۱۷۱
- ۵۳۰ (۱). بقره: ۱۹۸

- ۵۳۱ (۱). المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱
- ۵۳۲ (۲). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷
- ۵۳۳ (۳). طه: ۱۰
- ۵۳۴ (۱). حلیه الاولیاء، ج ۷، ص ۳۶۷
- ۵۳۵ (۲). در هوای تو، به کلی از تمام مردمان دوری گزیدم و خانواده‌ام را بی سرپرست رها کردم تا به دیدار تو رسم، پس اگر در راه محبت خویش مرا پاره پاره سازی دلم هرگز به سوی غیر تو گرایش نخواهد یافت.
- ۵۳۶ (۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۰
- ۵۳۷ (۱). الاخلاق، ص ۱۲۵
- ۵۳۸ (۲). المراقبات، ص ۲۰۱
- ۵۳۹ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۷
- ۵۴۰ (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴
- ۵۴۱ (۱). الفردوس، ج ۳، ص ۶۲۰، روایت ۵۹۳۷
- ۵۴۲ (۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲
- ۵۴۳ (۳). بر دیار لیلی گذر می‌کنم و دیوارهای آنجا را یک به یک می‌بوسم، حب دیار شکافهای قلب مرا پر نکرده بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.
- ۵۴۴ محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.
- ۵۴۵ (۱). بقره: ۱۹۸
- ۵۴۶ (۲). بقره: ۱۹۹
- ۵۴۷ (۱). بقره: ۲۰۰
- ۵۴۸ (۲). بقره: ۲۰۰
- ۵۴۹ (۱). السرائر، ج ۳، ص ۵۶۵
- ۵۵۰ (۲). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ص ۴۰۳
- ۵۵۱ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۲، روایت ۴۲
- ۵۵۲ (۴). فقیه، ج ۲، ص ۴۸۰، روایت ۳۰۱۹
- ۵۵۳ (۱). المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۱، روایت ۱۸۷
- ۵۵۴ (۱). عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۹۱؛ علل الشرائع، ص ۴۳۵، روایت ۰۲
- ۵۵۵ (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۶، بند ۷
- ۵۵۶ (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ص ۷۴
- ۵۵۷ (۲). قرب الاسناد، ص ۱۴۷، روایت ۵۳۲
- ۵۵۸ (۱). فجر: ۲۷ و ۲۸
- ۵۵۹ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۵
- ۵۶۰ (۲). الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۲۰۷، روایت ۳
- ۵۶۱ (۱). فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۶

- ۵۶۲ (۲) ص: ۷۷
- ۵۶۳ (۳) انفال: ۱۷
- ۵۶۴ (۱) بقره: ۱۹۶
- ۵۶۵ (۲) مائده: ۹۷
- ۵۶۶ (۳) حج: ۲۸
- ۵۶۷ (۱) حج: ۳۶
- ۵۶۸ (۲) حج: ۳۷
- ۵۶۹ (۳) المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵
- ۵۷۰ (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸
- ۵۷۱ (۲) توبه: ۷
- ۵۷۲ (۳) انسان: ۲۱
- ۵۷۳ (۱) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۶؛ علل الشرایع، ص ۴۳۸
- ۵۷۴ (۲) المحاسن، ج ۱، ص ۶۷
- ۵۷۵ (۳) پرواز در ملکوت، ج ۲، ص ۸۰-۸۵
- ۵۷۶ (۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۱۶، روایت ۱۶۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۵، روایت ۳۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ۲۵۶، روایت ۹۱۳
- ۵۷۷ (۱) فقیه، ج ۲، ص ۲۳۸، روایت ۲۲۹۲
- ۵۷۸ (۲) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، روایت ۲۸۴
- ۵۷۹ (۳) تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴۴، روایت ۸۲۶
- ۵۸۰ (۴) فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۸
- ۵۸۱ (۱) فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۴
- ۵۸۲ (۲) همان
- ۵۸۳ (۳) فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۲، روایت ۴
- ۵۸۴ (۴) همان، روایت ۵
- ۵۸۵ (۱) همان، ص ۲۸۰، روایت ۵
- ۵۸۶ (۲) جعفریات، ص ۶۶
- ۵۸۷ (۳) فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱
- ۵۸۸ (۱) اسراء: ۸۰
- ۵۸۹ (۲) همان
- ۵۹۰ (۱) فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۰، روایت ۲
- ۵۹۱ (۲) علل الشرایع، ص ۴۵۹، روایت ۱
- ۵۹۲ (۱) مائده: ۳
- ۵۹۳ (۲) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، روایت ۳۴۹۴۱

- ۵۹۴ (۳). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷، روایت ۱۳۸۵
- ۵۹۵ (۱). مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۳۸۴، روایت ۲۲۶۹۳
- ۵۹۶ (۱). بقره: ۳۰
- ۵۹۷ (۲). بقره: ۳۱
- ۵۹۸ (۳). بقره: ۱۹۵
- ۵۹۹ (۴). بقره: ۲۲۲
- ۶۰۰ (۵). آل عمران: ۷۶
- ۶۰۱ (۶). آل عمران: ۱۴۶
- ۶۰۲ (۷). آل عمران: ۱۵۹
- ۶۰۳ (۸). مائده: ۴۲
- ۶۰۴ (۱). صف: ۴
- ۶۰۵ (۲). آل عمران: ۳۱
- ۶۰۶ (۳). انسان: ۲۳
- ۶۰۷ (۴). کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۳۴۸۰۳
- ۶۰۸ (۱). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۷۶، روایت ۴۳۱۳
- ۶۰۹ (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، روایت ۱
- ۶۱۰ (۱). فروع کافی، ج ۳، ص ۲۹۵، روایت ۱، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۱، روایت ۵۸
- ۶۱۱ (۲). شعب الایمان، ج ۳، ص ۵۰۰، روایت ۴۱۹۱
- ۶۱۲ (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶، روایت ۱۰
- ۶۱۳ (۲). ثواب الاعمال، ص ۵۰، روایت ۱
- ۶۱۴ (۳). سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳، روایت ۱۴۱۳
- ۶۱۵ (۴). مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۳۱۱، روایت ۱۲۵۸۴
- ۶۱۶ (۵). آل عمران: ۱۶۹
- ۶۱۷ (۱). محجۀ البيضاء، ج ۲، ص ۲۰۶
- ۶۱۸ (۲). السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳، روایت ۱۰۲۷۴
- ۶۱۹ (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، روایت ۳
- ۶۲۰ (۱). همان، ص ۵۴۸، روایت ۴
- ۶۲۱ (۲). همان، ص ۵۷۹، روایت ۲
- ۶۲۲ (۳). قرب الاسناد، ص ۶۵، روایت ۲۰۵
- ۶۲۳ (۱). علل الشرائع، ص ۴۶۰، روایت ۷
- ۶۲۴ (۲). قلم: ۴
- ۶۲۵ (۱). معانی الاخبار، ص ۲۶۷، روایت ۱
- ۶۲۶ (۲). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۰، روایت ۱۱۳۸؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵، روایت ۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷، ۱۲

۶۲۷ (۱). فروع کافی، ج ۴، ۵۵۴، روایت ۳

۶۲۸ (۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸، روایت ۱۵۳

۶۲۹ محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

۱- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

